



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

پرک معرفت

پروسی با بررسی و پاسخ آن ها
پر اساس درس گفتار های

دکتر سید حسن الخیار زاده

تألیف و ویرایش

عبدالحسین طالعسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برگ معرفت: بررسی هشت پرسش و پاسخ آنها بر اساس درس گفتارهای دکتر سید حسن افتخارزاده

نویسنده:

عبدالحسین طالعی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	برگ معرفت: بررسی هشت پرسش و پاسخ آنها بر اساس درس گفتارهای دکتر سیدحسن افتخارزاده
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۹	سخن ناشر
۱۳	پرسش اول: در یادبود رویداد کربلا، باید خندید یا گریست؟
۲۱	پرسش دوم: آیا امامان: علم غیب داشتند؟
۲۹	پرسش سوم: اگر امام حسین علیه السلام علم غیب داشت، چگونه سفر کربلا را با چنین پایانی برگزید؟
۴۳	پرسش چهارم: ما می توانیم از غیر خدا حاجت بخواهیم؟ آیا این کار شرک است یا نه؟
۵۹	پرسش پنجم: چرا بعضی دعاهای ما مستجاب نمی شود؟
۶۹	پرسش ششم: رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [۱]
۸۵	پرسش ششم: رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [۲]
۹۷	پرسش ششم: رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [۳]
۱۰۹	پرسش هفتم: آیا صحیح است که غیر شیعه ها، با وجود عملکرد اخلاقی صحیح به جهنم می روند و شیعه ها با وجود عملکرد غلط به بهشت می رسند؟ [۱]
۱۲۷	پرسش هفتم: آیا صحیح است که افراد غیر شیعه، با وجود عملکرد اخلاقی صحیح، به جهنم می روند و شیعه ها با وجود عملکرد غلط به بهشت می رسند؟ [۲]
۱۳۹	پرسش هشتم: آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک مترتب است؟ [۱]
۱۵۱	پرسش هشتم: آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک مترتب است؟ [۲]
۱۶۲	« فهرست مطالب »
۱۶۳	درباره مرکز

برگ معرفت: بررسی هشت پرسش و پاسخ آنها بر اساس درس گفتارهای دکتر سیدحسن افتخارزاده

مشخصات کتاب

سرشناسه : افتخارزاده، سیدحسن، 1315 -

عنوان و نام پدیدآور : برگ معرفت: بررسی هشت پرسش و پاسخ آنها بر اساس درس گفتارهای دکتر سیدحسن افتخارزاده/ تنظیم و ویرایش عبدالحسین طالعی .

مشخصات نشر : تهران: نبا، 1388.

مشخصات ظاهری : 156 ص.

شابک : 25000 ریال : 5-79-8323-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فایا (برون سپاری).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق -- سوگواری ها -- فلسفه

موضوع : واقعه کربلا، 61ق. -- پرسش ها و پاسخ ها

شناسه افزوده : طالعی، عبدالحسین، 1340 -

رده بندی کنگره : 3/BP260/الف7ب4 1388

رده بندی دیویی : 297/74

شماره کتابشناسی ملی : 1922871

ص: 1

اشاره

بررسی بیست و یک پرسش و پاسخ آنها

براساس درس گفتارهای

دکتر سید حسن افتخارزاده

تنظیم و ویرایش

مهدی شیزری

بررسی هشت پرسش و پاسخ آنها براساس درس گفتارهای

دکت-ر سید حسن افتخار زاده / عبدالحسین طالعی

حروفچینی : انتشارات نبأ / لیتوگرافی : کاری گرافیک

چاپ: الوان / چاپ اول : 1389

شمارگ-ان 1500: نسخ-ه / قیمت : 35000 ری-ال / کد: 201 / 142

ناش-ر: انتشارات نبأ-أ / ته-ران، خیابان شریعت-ی، روپروی ملک، خیابان

شبستری، خیابان ادیبی شماره 26 تلفکس 77506602: - 77504683

شابک : 4 - 89 - 8323 - 964 - 4 978 - 89 - 8323 - 964 - 978 - ISBN:

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

در حوزه های علمیه، از دیرباز رسم بر این بوده که هر فردی به عنوان طالب علم وارد می شود، پس از گذراندن مقدمات علوم، در موضع انتخاب میان چند رشته برای خدمت، راهی بر می گزیند.

یکی از این راه ها، راه خطابه و موعظه برای مردم است، که اگر حق آن به درستی ادا شود، به راستی یکی از بهترین و مؤثرترین ابزارها برای بهسازی اخلاقی و تربیتی جامعه است.

استاد گرامی حضرت حجة الاسلام و المسلمین دکتر سید حسن افتخار زاده، که می توانستند در تمامی ابعاد خدمتگزار باشند نزدیک به نیم قرن است که در جایگاه خطابه و موعظه ایستاده و از سنین جوانی به این خدمت کمر بسته است، ضمن این که در این دوره زمانی، با ورود به دانشگاه و دستیابی به بالاترین مدارج آن، به فضای علمی دانشگاهی نیز وارد شده و برآیند سالها تحصیل در محضر بزرگانی همچون شهید دکتر قاسم صادقی، آیت اله میلانی، آیت اله وحید خراسانی، دکتر مهدی حائری یزدی و اساتید دیگر را در قالب منبر به مردم رسانده و می رساند.

ص: 3

امتیاز ویژه منابر ایشان، تبیین های ساده از مطالب غامض و پیچیده است که به کمک بیان مثالها و مطالب ملموس و محسوس، استدلالی ترین حقایق دین را به همگان می آموزد، بدون آن که از مبانی استوار عقلی و نقلی دین عدول کند.

البته معظم له در این میان، از چندین خدمت دیگر نیز غفلت نورزیده است: خدمات اجتماعی، تدریس و تربیت جوانان، ترجمه آثار مفید و ارزشمند، تدریس در دانشگاه و راهنمایی رساله های پایان نامه، و مشاوره های متعدد در زمینه های گوناگون زندگی، که بیان تفصیلی هریک از آنها، فرصتی مستقل می طلبد.

آنچه در این دفتر تنظیم گردیده، برگرفته از سخنرانی های حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر افتخارزاده در دهه اول محرم الحرام سال 1430 هجری (دی ماه 1387 هجری شمسی) در هیئت فدویان اهل بیت علیهم السلام می باشد، که ویراستار، محقق و پژوهشگر جناب استاد عبدالحسین طالعی با بهره جستن از سلسله یادداشت هایی از دیگر منابر و دروس ایشان، دفتر حاضر را به تمامی علاقمندان به حقایق ثقلین ارائه می نماید.

ویراستار محترم در مستندسازی احادیث، از برنامه نرم افزاری جامع الاحادیث - فرآورده مرکز تحقیقات کامپیوتری نور قم - بهره گرفته است که باید عرض سپاس خود را از تمامی دست اندرکاران تولید آن ابراز داریم.

لازم است در اینجا از عزیزان هیئت فدویان بخصوص آقای سید علیرضا طباطبائی که نوارهای ده شب سخنرانی استاد را در اختیار

گذاشتند و هم چنین از سرکار خانم فیروزه سبحانی که با دقت تمام و حوصله، نوارها را پیاده نموده اند کمال تشکر و قدردانی را داشته باشیم.

امیدواریم، به حول و قوه الهی توفیق داشته باشیم که در آینده، دفاتر دیگری از منابر و دروس حضرت استاد دکتر افتخار زاده - که در طول ده ها سال در مواضع مختلف بیان داشته اند - تنظیم و تقدیم نمائیم.

از دوستان و عزیزان و شاگردان استاد که سالهاست افتخار شاگردی ایشان را دارند، توقع می رود در این جهت کوشا باشند تا انشاء الله مباحث عقیدتی و تربیتی دینی ایشان هرچه گسترده تر در اختیار مخاطبین قرار گیرد.

دعای خیر حضرت بقية الله ارواحنا فداه و عجل الله فرجه شامل حال تمامی عزیزانی باد که ما را در این کار یاری نمودند.

ناشر

محمد حسین شهری

1388 / 9 / 20

ص: 5

پرسش اول : در یادبود رویداد کربلا، باید خندید یا گریست؟

پاسخ:

1- این پرسش، پیشینه ای دیرینه دارد. حدود دوازده قرن پیش، کمیت بن زید اسدی خدمت امام صادق علیه السلام رسید، در حالی که حضرتش در روز عید قربان در صحرای منی بود. گفت: قصیده ای سروده ام، اجازه می دهید خدمتتان بخوانم؟ امام باقر علیه السلام به این مضمون پاسخ داد که این زمان و مکان، تناسب با شعر خواندن ندارد. (1) کمیت گفت که این شعر درباره شماست. (2) حضرتش فرمود :

ص: 7

1- شعر با نظم تفاوت دارد. شعر برخاسته از تخیل است، در حالی که نظم، چینشزیبای کلمات است. در شب و روز جمعه، شعر خواندن کراهت دارد. با این همه، محدث قمی که در مفاتیح الجنان، ضمن اعمال روز و شب جمعه، این کراهت را نقل می کند، خود از جناب سید ابن طاووس نقل می کند که پس از زیارت حضرت بقية الله ارواحنا فداهدر روز جمعه، این بیت را می خواند: نزیک حیث ما اتجهت رکابو ضیفک حیث کنت من البلاد یعنی: هر جا که بروم، بر حضرتت وارد می شوم و در هر شهری که باشم، مهمانتهستم. (مفاتیح الجنان، زیارت روز جمعه). شعر مکروه، تخیل است که غالباً آمیخته بادروغ است. این امر در شب و روز جمعه کراهت دارد، چه نثر باشد و چه نظم. ولی بیتیکه از ابن طاووس نقل شد، کلام منظوم است.

2- علامه مجلسی در ضمن آداب مسجد، کراهت شعر خواندن در مسجد را می آورد. سپس شعرهای مربوط به اهل بیت علیهم السلام را از آن استثنا می کند، به این جهت که، «شعر در مدح اهل بیت علیهم السلام، عبادتی بزرگ است و مسجد، محل آن، پس منع از شعر خواندن در مسجد، به شعر باطل اختصاص دارد. (بحار الانوار، ج 83، ص 363). اینکنکه خود می رساند که توجه به محتوای این گونه اشعار - موسوم به اشعار آیینی - اهمیت دارد، که مبادا به درون مایه غلط و خرافی آلوده شود.

پس صبر کن تا عده ای از شیعیان را جمع کنم (به تعبیر امروزی، حضرتش برای کمیت، مستمع جمع کرد). زنان را هم پشت پرده نشانند. بعد از آن فرمود: شعرت را بخوان. کمیت، شعر خود را با همین مضمون آغاز کرد:

أضحكنی الدهر و أبكاني *** والدهر ذو صرف و الوان

نمی دانم روزگار مرا به خنده درآورده یا گریه؟! روزگاری که رنگ به رنگ دارد. چه برخوردی بکنم با جوان های پاک و پاکیزه ای که در کربلا بودند.

لتسعة بالطفّ قد غودروا *** صاروا جميعاً رهن أكفان

برای آن نه شهید که در کربلا به خاک و خون غلتیدند.

در اینجا امام صادق علیه السلام گریست. و با گریه خود پاسخ به کمیت داد. سپس کمیت چند بیت دیگر خواند و پس از آنها حضرتش فرمود:

ما من رجل ذكّرنا او ذكّرنا عنده، فخرج من عينيه ماء و لو قدر مثل جناح البعوضة، إلا بنى الله له بيتاً فى الجنة.

هرکس ما را یاد کند، یا این که از ما در حضور او یاد شود، آنگاه از دیدگان او اشک - گرچه به اندازه بال مگس - بیرون آید، خداوند برای او

خانه ای در بهشت می سازد.

در ادامه همین قصیده، کمیت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام برای انتقام گرفتن از دشمنان اشاره می کند که فعلاً با آن قسمت از حدیث کاری نداریم (1). این حدیث در کتاب بسیار معتبر «کفایة الاثر» نوشته خزاز قمی - از محدثان قرن چهارم - آمده است که در ابتدای کتاب خود، گفته که فقط از روایان مورد وثوق و اعتماد، نقل حدیث کرده است.

2- محدثان اهل تسنن روایاتی آورده اند در مورد گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر مصائب امام حسین علیه السلام، که در نخستین لحظات ولادت حضرتش بود. همچنین در مقاطع مختلف زندگی آن حضرت. پس از آن گریه امیرالمؤمنین علیه السلام که در زمان حرکت به سوی صفین، از کربلا گذشت و خبر داد که در آینده، پسرم حسین بن علی را در همین مکان می کشند و من وقتی این صحنه را به یاد می آورم، گریه می کنم.

روایات اهل تسنن در این موضوع را، علامه امینی در کتاب «سیرتنا و سنتنا سیرة نبیّنا و سنته» آورده است. (2)

سؤال ما این است: آیا پیامبر و امیرالمؤمنین نمی دانستند که ماجرای عاشورا چیست و چه ابعادی دارد؟ یا این که در سده های

ص: 9

1- کفایة الاثر، ص 248 - 250.

2- این کتاب را علامه امینی به عنوان رهاورد سفر خود به سوریه و مناظره با علمایسنی آن دیار در سال 1384 قمری نوشته است. ترجمه فارسی آن نیز تحت عنوان «راه و روش ما، راه و روش پیامبر ماست» منتشر شده است.

اخیر، ابعادی از آن کشف شده که رسول خدا از آن بی خبر بوده است؟ وقتی آن حضرات با علم به تمام ابعاد و جوانب، چنین برخوردی با قضیه کربلا داشتند، تکلیف را برای ما روشن ساختند.

3- برخورد امامانی که پس از رویداد کربلا آمدند، نیز همین بود. ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (مشهور به ابن قولویه قمی) محدث والا مقام قرن چهارم هجری در کتاب گرانقدر کامل الزیارات (1)،

احادیث زیادی در این مورد آورده است.

چون فرصت نقل تمام آن احادیث نیست، عناوین برخی از ابواب مربوط نقل می شود و اهل تحقیق را به آن کتاب ارجاع می دهیم:

باب 27 - گریه ملائکه بر حسین بن علی علیه السلام . (17 حدیث)

باب 32 - پاداش کسی که بر حسین بن علی علیه السلام بگرید. (10 حدیث)

باب 33 - پاداش کسی که در باب امام حسین علیه السلام شعری بگوید، که با آن بگرید و بگریاند. (7 حدیث)

باب 34 - پاداش کسی که آب بنوشد و پس از آن امام حسین علیه السلام را یاد کند و قاتلش را لعن کند. (1 حدیث)

باب 35 - گریه علیّین الحسین (امام سجاد) بر امام حسین علیهما السلام . (2 حدیث)

ص: 10

1- وی در مقدمه این کتاب تصریح می کند که هیچ خبری نقل نکرده مگر از روایان مورد وثوق و اعتماد. لذا یکی از ملاک های فقها در مورد اعتبار یک راوی، آن است که در کتاب کامل الزیارات، از او نقل حدیث شده باشد.

باب 36 - احادیثی که روایت شده که امام حسین علیه السلام کشته اشک است، هیچ مؤمنی او را یاد نمی کند مگر این که بگرید. (7 حدیث)

فقط در همین چند باب از همین کتاب، 44 حدیث در این مورد آمده است، که همگی در نهایت اعتبارند.

برای تکمیل بحث، فقط دو حدیث از همین مجموعه نقل می شود:

اول - امام صادق علیه السلام فرمود: گریه و بی تابی برای انسان در تمام موارد، مکروه است، مگر گریه و بی تابی بر حسین بن علی علیه السلام که انسان در این کار (نه تنها عمل مکروهی انجام نداده، بلکه) مأجور است. (کامل الزیارات، باب 32، حدیث 2)

دوم - امام صادق علیه السلام فرمود: هر کاری ثوابی (محدود و معین) دارد، مگر گریه در مصیبت ما (اهل بیت علیهم السلام). (کامل الزیارات، باب 33، حدیث 6)

آیا این امامان معصوم، از پیروزی معنوی امام حسین علیه السلام خبر نداشتند که خودشان چنین می گریستند و دیگران را نیز امر به گریه می کردند؟

4- پژوهشی در احوال شاعران و مرثیانی آنان در قضیه کربلا نشان می دهد که آنان در طول این همه سالیان دراز، سخن در باب کربلا را از گریه آغاز می کردند.

از سیف فرغانی حنفی در قرن ششم که گفت:

ای قوم در این عزا بگریید *** بر گشته کربلا بگریید

ص: 11

با گریه، سخن نکو نیاید *** من می گویم، شما بگریید

تا محتشم کاشانی در قرن دهم که در ترکیب بند مشهور خود گفت :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است *** باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است (1)

و پس از آنها نیز ده ها شاعر در گوشه و کنار جهان، با مرام های فکری گوناگون، همگی بدین گونه سخن گفتند. گوشه ای از این مراثی عربی در دوره ده جلدی «ادب الطّف» نوشته سید جواد شبر، بخشی از مراثی فارسی در کتاب «دانشنامه شعر عاشورا» (دو جلد) نوشته خانم دکتر مرضیه محمّد زاده، و نمونه ای از مراثی انگلیسی بر امام حسین علیه السلام در کتاب «اشعار انگلیسی عاشورا» نوشته دکتر فخر روحانی ارائه شده است. (2)

می دانید که شاعران در هر جامعه، معمولاً قشر فرهیخته آن جامعه را تشکیل می دهند. اجماع و اتفاق این همه فرهیختگان در تمام جوامع - از شیعه و سنی و هندو و مسیحی، در تمام نقاط جهان - آیا خبر از یک اصل عقلی نمی دهد؟ همچنین علامه امینی در جای جای

ص: 12

1- در این مورد، مقالات مختلف نوشته شده است، از جمله: ویژگی های شعر عاشورایی از آغاز قرن چهارم تا پایان قرن نهم، نوشته کاووس حسنی و غلامرضا کافی، در: مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء، شماره 61 - 62، ص 31 - 69.

2- عنوان دقیق و کامل کتاب اخیر چنین است: Ashoora poems in English جلد اول کتاب توسط کتابخانه حرم مطهر امام حسین علیه السلام در کربلا منتشر شده و مجلدات دیگر نیز در پی آن می آید.

کتاب الغدير، و استاد محمدرضا حکیمی در کتاب ادبیات و تعهد در اسلام، نمونه هایی از ادبیات حسینی را نشان داده اند.

ص: 13

پرسش دوم : آیا امامان : علم غیب داشتند؟

پاسخ:

1- اگر ائمه علم غیب ندارند، چه علمی دارند؟ ما می دانیم که آنان علوم زمان خود را نزد معلم بشری فرا نگرفتند، چنان که تاریخ شهادت می دهد. پس با این فرض، دانشمندان بشری - اعم از حوزوی یا دانشگاهی - بر امامان : مزیت پیدا می کنند.

اما می بینیم که چنین نشده است، بلکه بزرگان دین و دانش همچون شیخ انصاری، علامه مجلسی، شیخ صدوق و شیخ مفید و صدها مانند آنها در برابر امامان خضوع کرده اند. این خضوع عالمانه عالمان، در برابر علمی است که آنان در ائمه سراغ داشتند و خود، فاقد آن بودند، یعنی همان علم غیب که خداوند متعال به آنان بخشیده است. پس علم غیب موهبتی الهی، روی دیگر سکه امامت است. و انکار علم غیب، یعنی انکار امامت.

2- این مطلب به شکل دیگر درباره نبوت مطرح است. اگر عنصر

ص: 15

الهی «وحی» را از نبوت بگیریم، چه چیزی از نبوت باقی می ماند؟ بعضی از طرفداران این نظریه می گویند: وحی منحصر به ظاهر آیات قرآن است که به پیامبر رسید. از آنها می پرسیم: آیا عقلاً احتمال نمی دهید که هر آیه از آیات قرآن، رمزی باشد برای گشودن یک قفل و ورود به دنیایی جدید؟ علم اکتسابی بشری، چشمه هایی نشان داده که چگونه یک کلید در کامپیوتر، می تواند ما را به دنیایی دیگر برساند. چرا این کلیدها و کارایی آنها را در قرآن، انکار کنیم؟

«ایمان به غیب» در قرآن به عوان رمز و راز بهره گیری از قرآن و نخستین ویژگی افراد متقی مطرح شده است:

(ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب). (1)

این غیب چیست و کجاست؟ بشری که هنوز به راز و رمزهای جهان ملموس مادی پی نبرده و نهایت افتخار دانشمندان برجسته شرقی و غربی آن، اقرارشان به جهل و نادانی است، چگونه می تواند نسبت به عالم غیب، ادعا کند؟

3- می گویند: آیه قرآن چیست که می فرماید: (قل إنّما انا بشر مثلکم یوحی الّی) (2). براساس این نظر، پیامبر، بشری است مانند دیگر افراد بشر، بدون جنبه ای شاخص و فوق بشری.

در پاسخ می گوییم: اولاً شما چرا به نیمه اول آیه توجه می کنید و نیمه دوم آن را از یاد می برید؟ نیمه دوم آیه - که شاخص اصلی پیامبر

ص: 16

1- بقره / 2 و 3.

2- کهف / 110.

را وحی می داند، با تمام عظمتی که در این کلمه هست - بسیار اهمیت دارد. این گونه بهره گیری از قرآن، مانند کسی است که می گفت:

«کلوا و اشربوا» را تو در گوش کن *** «و لا تسرفوا» را فراموش کن

ثانیاً در علم بلاغت، درباره تشبیه سخن می گویند. براساس این مبانی، هرگاه دو شیء به هم تشبیه شود، باید دید در چه موردی با هم شباهت دارند. مثلاً وقتی می گویند: «فلانی مانند شیر است»، آیا به این معنی است که فلانی چهار دست و پا راه می رود یا این که فلانی در شجاعت به شیر، شباهت دارد؟! در اینجا باید جهت تشبیه را یافت، یا از عقل سلیم یا از قرینه دیگر. در مثال یاد شده، به عقل سلیم می توان یافت که جهت تشبیه، شجاعت است. اما اگر عقل به فهم مطلب راه نیافت، باز هم به حکم عقل، از قرائن دیگر کمک می گیریم.

در مطلب مورد نظر ما - که فهم مقام پیامبر و جهت تشبیه او به مردم است - عقل، راهی به درک اوج مقام پیامبر ندارد (1). پس باید از خود آن حضرت یا فرزندان و جانشینان بحق ایشان کمک بگیریم که پیامبر در کدام ویژگی مانند مردم است. پس از این مراجعه می بینیم که امام صادق و امام حسن عسکری علیهما السلام می فرمایند که پیامبر در

ص: 17

1- بدیهی است که این علو مقام، در پرتو عبودیت خداوند و فقر مطلق نسبت به او معنی می یابد. پس پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام، نسبت به ما، در اوج، ولی نسبت به خداوند، گدای تهی دست هستند. و همین نکته سند افتخار آنهاست.

این ویژگی مانند مردم است که «مانند آنها مخلوق خداست».(1)

بدین ترتیب نمی توان از این آیه نتیجه گرفت که پیامبر، هم سطح دیگر مردم باشد و در ضعف و عجز و نگرش احساسی و... مانند آن ها عمل کند.

ثالثاً اهل بیت علیهم السلام همان درجات پیامبر را دارند، بجز مقام نبوت را، چنان که در روایات معتبر رسیده است. یکی از آن درجات و ویژگی ها، «بی مانند بودن پیامبر در میان مخلوقات» است. در این مورد، امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لا يقاس بآل محمد من هذه الامة احد.(2)

هیچ یک از این امت با آل محمد قابل مقایسه نیست.

یکی از ابعاد این ویژگی الهی، علم موهبتی الهی است که آن بزرگواران نسبت به امور نادیده - از گذشته تا آینده - دارند، که در این جهت، هیچ یک از امت با آن بزرگ مردان قابل مقایسه نیست.

4- خداوند متعال، کلیدهای رمزی به رسول خود صلی الله علیه و آله داده تا با آنها، رمزهای قرآن را بگشاید و به گنجینه های پنهان علوم آن راه یابد. آن کلیدها را پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام سپرد تا این گنجینه ها همچنان به نسل های بعدی سپرده شود. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد فرمود:

عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ الْفَ بَابَ مِنَ الْعِلْمِ، يَنْفَتِحُ مِنْ كُلِّ بَابِ الْفِ بَابَ.

ص: 18

1- بحار الانوار 9/ 272، 24/ 377.

2- نهج البلاغه، خطبه 2.

رسول خدا هزار باب علم به من آموخت، که از هر کدام آن هزار باب دیگر گشوده می شود. (1)

به احتمال قوی، مراد از «هزار» در این حدیث، کثرت است نه عدد خاص. این حدیث را، بزرگان علم حدیث از شیعه و سنی روایت کرده اند.

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام بارها بر فراز منبر می فرمود:

انّ هاهنا لعلماً جمّاً. سلونی قبل ان تفقدونی، فإتی بطرق السماء اعلم من طرق الارض. (2)

در اینجا (یعنی درون سینه ام) علمی فراوان نهفته است. از من پرسید پیش از آن که مرا نیابید، زیرا من به راه های آسمان داناتریم تا راه های زمین.

تاریخ نشان می دهد که حضرتش، با پاسخ دادن به همه گونه پرسش ها به این جمله عمل کرد، با این که گاهی مخصوصاً از حضرتش می پرسیدند تا آن بزرگ را - به نظر خود - به زحمت بیندازند. کار به آنجا رسید که روزی خلیفه دوم به عنوان اشکال و ایراد به آن حضرت گفت که چرا همه پرسش ها را بدون تفکر و معطلی پاسخ می گوید. امام علیه السلام فرمود: چند انگشت در دست داری؟ پاسخ داد: پنج انگشت. فرمود: چرا بدون بررسی و تأمل جواب دادی؟ گفت: برای این که این مطلب نیاز به مطالعه ندارد. امام علیه السلام

ص: 19

1- بحار الانوار 22 / 461، 464، 470، 510، 522.

2- بحار الانوار 10 / 117 - 129.

فرمود: تمام عوالم هستی برای من مثل همین کف دست روشن است. 5- اساساً مواردی مانند دعای کمیل از امیرالمؤمنین علیه السلام، دعای عرفه از سید الشهداء علیه السلام، دعاهاى صحیفه از امام سجاد علیه السلام؛ همچنین احادیث فراوان در معارف توحیدی و حقایق مبدأ و معاد که از امام باقر و صادق علیهما السلام رسیده؛ حقایقی که در ضمن احتجاجات توسط امام رضا علیه السلام بیان شده، و گوهرهای نابی که در احادیث امامان پس از حضرت رضا علیه السلام: امام جواد تا امام مهدی: آمده، گواه روشنی بر علوم فوق العاده و درخشان اهل بیت است؛ چرا که با وجود انتشار این احادیث و گسترش علوم مربوط به آنها، نه تنها بسیاری از نکات و اسرار آنها هنوز بر دانشمندان روشن نشده، بلکه حتی مخالفان نتوانسته اند مانند آنها را از خود بسازند، با این که به این کار علاقه داشته اند. مقایسه کتاب التوحید اصول کافی با کتاب التوحید صحیح بخاری، و کتاب الدعاء بحار الانوار با دعاهاى وارده در کتاب کنز العمال، این حقیقت را به روشنی نشان می دهد.

ارج و مقام این گونه علوم - که چشم باطن و بصیرت مردم را می گشاید - در نظر اهل معرفت، اگر بالاتر از علم غیب (نسبت به اخبار آینده) نباشد، به یقین کمتر از آن نیست.

6- این همه مطالب برای آن جهت گفته شد که علم غیب امامان معصوم علیهم السلام را انکار نکنیم. ولی راه کوتاه تر، آن است که به روایاتی رجوع کنیم که علم غیب را برای پیامبر و امامان: نشان می دهد. این گونه روایات، به صدها مورد می رسد و در کتابهای حدیثی معتبر

نزد شیعه و سنی آمده است.

آیا مضمون کلی این روایات با قرآن مطابق است؟ با نگاهی به قرآن می بینیم که قرآن، علم غیب را بطور مطلق، از آن خداوند متعال می داند؛ ولی این امکان را می پذیرد که خداوند به هر یک از حجّت های خود - پیامبر یا امام - که بخواهد و بپسندد، این علم را به امانت بسپارد.

(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول.) (1)

خداوند، دانای غیب است، به کسی غیب خود را اظهار نمی کند مگر فرستاده ای از فرستادگان خود را که برای این کار بپسندد.

این آیه، وجه جمع میان دو گروه آیات است: یک گروه، آیاتی که علم غیب را از غیر خدا بطور مطلق نفی می کند (مانند آیه 34 سوره لقمان)، و در سوی دیگر، آیاتی که برخی موارد علم غیب به پیامبران نسبت می دهد (مانند آیه 49 آل عمران).

ص: 21

1- جن / 26 و 27.

پرسش سوم : اگر امام حسین علیه السلام علم غیب داشت، چگونه سفر کربلا را با چنین پایانی برگزید؟

پرسش سوم - اگر امام حسین علیه السلام علم غیب داشت، چگونه سفر کربلا را با چنین پایانی برگزید؟ (1)

پاسخ :

1- بشر، موجودی ضعیف است. خداوند، انسان را ضعیف معرفی کرده است. (2) نشانه های ضعف انسان در رفتار او پیداست. این قانون کلی آفرینش، البته موارد استثناء دارد و همان موارد استثناء، صحنه های شگفت تاریخ و نقاط عطف انسانیت است که تعداد اندک شمار مصلحان و چهره های شاخص در این شمار است.

ص: 23

1- این پرسش به گونه های دیگر در مورد امامان دیگر نیز مطرح است. مثلاً می پرسند: - اگر امیرالمؤمنین علیه السلام می دانست که به دست ابن ملجم ضربت می خورد، چرا به مسجد رفت؟ - اگر امام رضا علیه السلام می دانست که انگور مجلس مأمون، مسموم است، چرا از آن خورد؟ و مانند آنها.

2- نساء / 28.

یکی از نقاط ضعف انسان، آن است که اگر به خبری دست یافت، بلافاصله می‌کوشد تا آن را به دیگران برساند و براساس آن موضع یا تصمیم بگیرد. گاهی این واکنش، حتی قبل از بررسی صحت و سقم خبر، بروز می‌کند.

زندگی ما، آکنده از موارد و شواهدی است که این نقطه ضعف بشری را نشان می‌دهد. بدیهی است که در این مورد نیز، اندک شماری از بزرگان بشری مستثنی هستند که به دلیل قوت و قدرت روحی «تاریخ ساز» می‌شوند.

این نقطه ضعف در دو مورد، به روشنی آشکار می‌شود: در علم و قدرت.

در زمینه علم، فراوان دیده ایم کسانی را که در یک رشته یا حرفه، به مختصری علم یا تجربه دست یافته‌اند، در هر مجلسی و در هر موقعیتی در صددند که علم ناقص خود را به رخ بکشند، حتی گاهی در برابر کسانی که در همان رشته، علمی کاملتر دارند. علت وضع گواهی نامه و مدرک در علوم و حرفه‌ها، همین است که مشخص شود چه کسی در رشته علمی خاصی صلاحیت اظهار نظر دارد، تا مواردی مانند تجویزهای ناشیانه پزشکی و اظهار نظرهای کارشناسی نشده مهندسی پیش نیاید.

در مورد قدرت معنوی نیز چنین است. یکی از علل اصلی سقوط معنوی کسانی که ناشیانه به عالم سیر و سلوک و ریاضت (چه ریاضت شرعی و چه غیر شرعی) گام می‌نهند، آن است که هر نوری دیدند، آن را از ناحیه خداوند می‌دانند و احتمال نمی‌دهند که آن نور را

شیطان بر سر راه مرتاض قرار داده باشد. در نتیجه با دیدن کوچکترین قدرت نفسی - که نتیجه تمرکز قوا در یک برنامه خاص شرعی یا غیر شرعی بوده - خود را منشأ قدرت می پندارند و به زبانِ قال یا حال، «لیس فی جَبَّتِ سوی الله» می گویند؛ در حالی که آن قدرت باطنی دستاورد همان ریاضت آنها و ترک بعضی از کارهای روزمره زندگی بوده است.

فرآیند دست یابی به این قدرت، همان فرآیندی است که یک دانش آموز برای موفقیت در کنکور ورود به دانشگاه طی می کند، یعنی حذف کارهای زائد یا درجه دوم، و تمرکز بر دروس کنکور. آیا کسی که با رعایت چنین برنامه ای و جدّیت در آن، به دانشگاه راه می یابد، می تواند ادّعی مقامات معنوی کند؟

نکته اسف بارتر، این است که برخی از این مدّعیان، به محض دیدن نار و نور پیش روی خود، جمعی از مبتدیان این وادی را به دنبال خود می کشانند، دگّه می زنند و دگان می سازند و بساط ریاست می گسترانند. و عملاً به جای جلب مردم به عبودیت، آنها را به مرید شدن و توجّه مطلق به مراد، فرا می خوانند. یکی از وجوه بارز عصمت پیامبر و امامان بحقّ، آن است که خداوند متعال، آنان را به اوج مقامی که یک مخلوق می تواند برسد، رسانده است. ولی آنان همچنان در برابر خالق متعال، روح عبودیت را حفظ کرده اند: در دل شب، در برابر خدای بزرگ، گریه ها می کنند و ضجّه ها می زنند. و در طول روز نیز، سخنی از خود نمی گویند و قدرتی از خود نشان

نمی دهند مگر آنکه مورد رضایت الهی باشد. اینان، هیچ گاه از علم و قدرت خود در مسیری خلاف رضای الهی بهره نمی گیرند. و بدین سان، مخاطب کلام نورانی قرآن قرار می گیرند که فرمود:

(و ما تشاؤون الا ان يشاء الله) (1)

شما هیچ امری را مشیت نمی کنید مگر آن که خداوند، مشیت کرده باشد.

به عبارت دیگر بشر عادی، از آن روی که معصوم نیست، از این علم و قدرت سوء استفاده می کند. ولی معصومان، این علم و قدرت را فقط در مسیر رضای الهی به کار می گیرند. شواهد این مطلب فراوان است. به عنوان نمونه اشاره می شود که وقتی حضرت زهرا علیها السلام بین در و دیوار می خواست دست به موهای خود ببرد و به نشانه تفرین ظالمان، مو پریشان کند، امیرالمؤمنین علیه السلام او را به عنوان «دختر پیامبر رحمت» خطاب کرد و از او خواست که چنان نکنند. حضرت زهرا علیها السلام با وجود قدرت الهی که داشت، امر امام زمانش را اطاعت کرد و از آن تفرین دست برداشت، در حالی که اگر موهای خود را پریشان می کرد، تمام مخالفان نابود می شدند. (2)

2- معصومان، پای در فرش داشتند و سر در عرش و گوش در فرمان الهی که در هر لحظه چه می فرماید. لذا گاهی به امر الهی معجزه

ص: 26

1- انسان / 30، تکویر / 29. در روایات معتبر رسیده که این آیه، مختص معصومان: است (بصائر الدرجات / 517، تفسیر قمی / 2 / 409، خرائج / 1 / 458).

2- بحار الانوار / 28 / 228 و 252.

نشان می دادند و از آینده خبر می دادند. و گاهی به امر الهی، زندگی عادی داشتند مانند تمام مردم که از همه عوالم بی خبرند. به عبارت دیگر، در این حالات، به نظام زندگی عادی عمل می کنند، نه به علمی خداداد که در اختیار آنهاست.

در این راستا، گاهی پیامبر را می بینیم که افرادی به نقاط مختلف می فرستد تا گمشده ای را پیدا کنند. (1) و گاهی با یک بیماری ساده، دست و پنجه نرم می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام را می بینیم که در اوج قدرت الهی، برای تأمین معاش خانواده، یکی از اشیاء زندگی خود را به همسایه یهودی وثیقه می دهد تا از او چند درهم به قرض گیرد. (2)

به همین جهت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در برابر خواست های کسانی که معجزه می خواستند، از این کار خودداری می کند و پاسخ می دهد که من فقط یک بشر فرستاده شده هستم. (3) در چنین لحظاتی، امر الهی به آن حجّت های خدا چنین است. و آنان که به راستی عبد خدا هستند، عبودیت خود را بدین گونه نشان می دهند.

امام حسین علیه السلام در مواضع مختلف سفر تاریخی خود، بارها خبر از شهادت خود داد. (4) چنان که بارها پیش از آن خدای متعال و پیامبر

ص: 27

1- بحار الانوار 43 / 309.

2- شواهد التنزیل 2 / 394 - 395.

3- اسراء / 90 - 93.

4- کامل الزیارات، باب 23، حدیث 4 - 8، 10، 13 - 15.

خدا، از این رویداد خبر داده بودند. (1) حتی ابوذر - در روز خروج به حالت تبعید، از مدینه به ربه - از شهادت امام حسین علیه السلام در آینده خبر داده بود. (2) ابوذر این خبر آینده را از کجا به دست آورده بود؟

رسول خدا یا علی مرتضی. آیا می توان پذیرفت که آنان چنین خبری را به ابوذر بدهند، ولی از حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه کتمان کنند؟

اما سخن در اینجا است که آن حضرت در حالت عادی، زندگی خود را بر علم عادی مبتنی کرده بود نه علم موهبتی الهی. به همین جهت، به دعوت اهل کوفه پاسخ مثبت داد، چرا که به لحاظ ظاهری، این دعوت و بیعت عمومی برای امام معصوم، تکلیف می آورد، همان گونه که بیعت سال 35 هجری برای پدر بزرگوارش امام امیرالمؤمنین علیه السلام تکلیف آورده بود که خلافت ظاهری را بپذیرد، با این که از پیمان شکنی مردمان آگاه بود. و خود در خطبه ای در ابتدای خلافت ظاهری جمله ای بیان داشت که نشان می دهد مردم را به خوبی می شناسد:

اتّی اُردکم لله و انتم تریدوننی لأنفسکم. (3)

من شما را برای خدا می خواهم، ولی شما مرا برای منافع خودتان

ص: 28

1- ابن قولویه در کتاب معتبر کامل الزیارات، باب 16 - 23 را اختصاص داده به مواردی که قرآن، جبرئیل، پیامبران، ملائکه، رسول خدا و علی مرتضی:، خبر از شهادت امام حسین علیه السلام داده بودند.

2- کامل الزیارات، باب 23، حدیث 11.

3- نهج البلاغه، خطبه 136.

می خواهید.

ولی در خطبه شقشقیه به بیعت ظاهری مردم استناد می کند:

لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر... لألقیت حبلها علی غاربها. (1)

اگر حضور افراد حاضر (و درخواست آنها) نمی بود، و اگر با وجود یاران، حجت (بر من) اقامه نمی شد،... رشته آن (= شتر خلافت و حکومت ظاهری) را بر گردنش می افکندم.

3- امام حسین علیه السلام در این تصمیم و سفر، تابع فرمان خاص خداوند بود. به این حدیث امام صادق علیه السلام توجه کنید :

«هر یک از ما (امامان) صحیفه ای دارد که در آن نوشته شده که در دوره خود چه وظیفه ای دارد. وقتی آن برنامه به فرجام خود می رسد، آن امام می فهمد که اجل او فرا رسیده است، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او حاضر می شود، خبر رحلتش را به او می دهد و به او خبر می دهد که چه اجری نزد خدا دارد. امام حسین علیه السلام صحیفه خود را خواند و موارد باقی مانده صحیفه اش را برایش تبیین کردند. دانست که مواردی باقی مانده که قابل نقض نیست. بدین روی به سوی قتال بیرون رفت، تا آن امور روی داد...» (2)

باید دقت کنیم که کار امام حسین علیه السلام مبتنی بر مبانی عالی و شامخ امامت بود. لذا بهترین کسی - بلکه تنها کسی - که می تواند خاستگاه و

ص: 29

1- نهج البلاغه، خطبه 3 (شقشقیه).

2- کامل الزیارات، باب 27، حدیث 17.

مسیر حرکت و نتایج آن را بیان کند، دیگر امامان معصوم علیهم السلام هستند. لذا حضرتش به این امر الهی عمل کرد.

4- وقتی امام علیه السلام در مکه بود، پیامبر را در خواب دید. (1) پیامبر به او

فرمود:

اخرج الى العراق، إن الله شاء إن يراك قتيلاً. (2)

به سوی عراق بیرون رو، مشیت الهی آن است که تو را کشته ببیند.

نکته مهم در این حدیث، کلمه «ان الله شاء» است که برای بعضی از افراد، مشکل پدید آورده است. برای توضیح باید بگوییم:

خداوند، دو گونه مشیت دارد: مشیت تکوینی و مشیت تشریحی.

مشیت تکوینی مانند این که می گوییم: خدا خواسته که وقتی بذری در خاک قرار گرفت، با توجه به شرایط دیگر، به گل و گیاه و دانه و میوه تبدیل شود.

اما مشیت تشریحی چنین است که می گوییم: خدا می خواهد که ما نماز بخوانیم.

مشیت تکوینی به اذن خدا انجام می شود و بشر در آن دخالت دارد. مثلاً: هر انسانی، از دوره کودکی آغاز می کند و دوره های نوجوانی، جوانی، پیری و مرگ را می پیماید. [البته این همه به اذن

ص: 30

1- رؤیای معصومان مانند رؤیای انسانهای عادی نیست. امر بر آنان مشتبه نمی شود. و بعضی از اوامر در عالم خواب به آن ها صادر می شود، مانند امر شدن حضرت ابراهیم به ذبح فرزندش که در خواب دید و آن را تکلیف خود دانست (سوره صافات، آیه 102).

2- لهوف / 63، بحار الانوار 44 / 364.

خدا است و اگر خدا نخواهد، - یعنی مشیت تکوینی او اجازه ندهد - چاقوی تیز رگ های گردن حضرت اسماعیل را نمی بُرد، آتش حضرت ابراهیم را نمی سوزاند، حضرت مریم بدون ازدواج صاحب فرزند می شود، و حضرت ولی عصر با وجود گذراندن عمر دراز، گرفتار آفات کهولت سنّ و عجز و ضعفِ ناشی از آن نمی شود]. نکته مهم این است که در مورد مشیت تکوینی، بشر دخالتی در فعل ندارد. ولی در مورد مشیت تشریحی، بشر فاعل مختار است، یعنی به اختیار خود، بدون اکراه و اضطرار، مورد امر الهی قرار می گیرد که کاری خاص را انجام دهد یا ندهد، مثلاً نماز بخواند و دزدی نکند. در اینجا نیز انسان تابع مشیت الهی است، ولی مشیت تشریحی که می تواند به اختیار خود، انجام بدهد یا ندهد. (1)

ص: 31

1- بنگرید به کلام شیخ صدوق در بحار الانوار 5 / 91. مشابه این بیان در باب کلمه «قضاء خدا» مطرح است. شیخ مفید گوید: قضای خدا، گاه تکوینی است که بشر در آن دخالتی ندارد، گاهی به معنای قضای تشریحی است که به اختیار انسان است، و گاهی این کلمه فقط به معنی اعلام از یک خبر آینده به کار می رود. نمونه قضای تکوینی در خلقت آسمان ها است. (فصلت / 12) نمونه قضای تشریحی در آیه شریفه است: (و قضی ربک ألا تعبدوا إلا الله و بالوالدین احساناً) (اسراء / 23) بدیهی است که عبادت خدا و احسان به والدین، هیچگاه جنبه جبر ندارد و ضمنافعال اختیاری بنده است که خداوند بطور کلی فرموده است: (لا اکراه فی الدین) (بقره / 256). در عمل نیز می بینیم که بعضی افراد، این عبادت و احسان را انجام می دهند و برخی مخالفت می کنند. نمونه قضا به معنای اعلام خبر، آن است که در مورد بنی اسرائیل فرمود: (و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین) (اسراء / 4) روایات معلّمان معصوم قرآن به ما می رساند که این قضا، به معنای اعلام این خبر است که بنی اسرائیل که شما در آینده به سوء اختیار خود، چنین خواهید کرد. (بحار الانوار / 5 / 98) و البته نه علم خدا سبب فعل دیگری می شود و نه حتی علم خود بنده سبب فعل او است. (بنگرید: کتاب حکمت و اندیشه دینی نوشته دکتر رضا برنجکار). به هر حال، در این زمینه ها بدون بهره گیری از روایات همراه با دقت های فقهاتی نمی توان وارد شد، و گرنه یک کلمه که مشترک لفظی با معانی مختلف است انسان را به ورطه های شگفت می اندازد.

ارزش انسان در عمل به عبادات، عمل به مشیت تشریحی خداوند است. به عبارت دیگر، به تعبیر مرحوم صدوق، مشیت تشریحی چیزی جز امر و نهی الهی نیست. در این حدیث شریف، «ان الله شاء» مشیت تشریحی است. یعنی رضایت خداوند از تو - ای اباعبدالله - در این است که: «تورا کشته شده در راه خود ببیند و خانواده ات را اسیر».

آیا امام حسین علیه السلام از این عبارت چنین فهمید که خود را بیهوده به کشتن بدهد؟ می دانیم که امام معصوم، عارف ترین فرد به حقایق قرآن و عامل ترین مردم به آنهاست. آن بزرگوار آیه (لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة) (1) را می شناسد و به آن عمل می کند. همچنین به این حکم عقلی و شرعی گردن می نهد که در برابر حمله باید تا نهایت توان، از خود دفاع کرد. چرا که احکام شرعی با هم تضاد ندارند، بلکه یکدیگر را کامل می کنند.

به این دلیل، حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه با تمام توان، از خود و خانواده اش در برابر دشمنان مهاجم دفاع کرد. ولی وقتی می داند که خدایش دوست دارد او را کشته و خانواده اش را اسیر

ص: 32

ببیند، حتّی به ملائکه که می خواستند او را یاری کنند - همچون جدّ بزرگوارش پیامبر خدا در جنگ بدر - اجازه همراهی نداد. (1)

5- اما انجام وظیفه حضرت سیّد الشهداء صلوات الله علیه، درسهای فراوان داشت که در اینجا برای رعایت اختصار، فقط به یک مورد اشاره می شود. حضرتش می فرماید:

الا وانّ الدّعی ابن الدّعی قد ركز بین اثنتین؛ بین السّلة و الذّلة، و هیهات منّا الذّلة. (2)

آگاه باشید، که این نابکار زاده - که پدرش نیز نابکار زاده بود - مرا میان دو امر قرار داده است: میان رویارویی و ذلّت (بیعت). اما ذلّت، از ما دور است.

گویا می فرماید: با این که می دانم به شهادت می رسم، ولی ذلّت را نمی پذیرم. و این مسیر را ادامه می دهم تا به جهانیان بفهمانم که اسلامی که در آن، جانشینی پیامبر، نه از مسیر نصب حکیمانه الهی بلکه از مسیر انتخاب ناپخته بشری می گذرد، بدین سان جنایت را توجیه می کند.

امام حسین علیه السلام با این حرکت حکیمانه خود به تمام نسل های آینده فهمانید که: دین سقیفه ای در مسیر جاهلیت، بر کفر جاهلی چنان سبقت می گیرد که حتّی حرمت ماه حرام را نگاه نمی دارد. کافران و مشرکان جاهلی بنابر یک سنّت حسنه، وقتی جنگ آنها به ماه حرام می رسید، جنگ را متوقف می کردند. اما نظام خلافت سقیفه ای،

ص: 33

1- کامل الزیارات، باب 27، ح 2 و 17.

2- لهوف / 97، بحار / 45 / 83.

جنگ را در ماه حرام آغاز کرد، آن هم با فرزندان و وارثان بحق همان پیامبری که حکومت دنیایی خود را وامدار نام و اعتبار او بودند. (1)

6- امام صادق علیه السلام در بیانی موجز و جامع در زیارت نامه روز اربعین به این حقایق اشاره می کند:

و بذل مهجته فیک لیستتقد عبادک من الضلالة و حیره الجهالة. (2)

خون دل خود را در راه تو بخشید، تا بندگان را از گمراهی و سرگردانی جهالت نجات بخشد.

نکته مهم این است: پیامبر رحمت، باره آورد هدایت پیش آمد تا مردم را از «ضلال مبین که در آن بودند» (3) نجات دهد. همچنین عقل را به عنوان «حجت باطنه خدا» (4) احیا و اقامه کرد تا انسانها در حیرت و سرگردانی ناشی از جاهلیت باقی نمانند. اما آن مردم آن همه نعمت را پس از معرفت دقیق و کامل، کفران کردند، که خداوند در قرآن بدان خبر داده بود: (يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها). (5) پیامد آن انکار، بازگشت به ضلالت و جاهلیت بود، این بار در لباس اسلام و دین و قرآن. در این میان، امام حسین علیه السلام که تالی قرآن و بیانگر حقایق آن در زبان و عمل است، همانند جدش پیامبر رحمت، بیداری مردم از چاله های تأویل باطل دین را هدف می گیرد و چنان می کند که نظام اموی، درون پلید

ص: 34

1- با استفاده از بیان حضرت رضا علیه السلام: انّ يوم الحسين اقرح جفوننا. تا آخر (بحار الانوار 44 / 283، اقبال الاعمال / 544، امالی صدوق مجلس 27).

2- مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

3- سوره جمعه، آیه 2.

4- امام کاظم علیه السلام، کافی 1 / 15 حدیث 12.

5- نحل / 83.

ضدّ دینی خود را در قالب اعمال ضدّ انسانی نشان دهد.

این کار، در ادامه جهاد پدر بزرگوارش امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود که به امر پیامبر، «برای احیای تأویل قرآن جنگید، چنان که رسول خدا برای اقامه تنزیل قرآن جنگیده بود.»⁽¹⁾

جنگ پیامبر با مشرکان - به تعبیر بهتر: دفاع پیامبر در برابر هجوم نظامی مشرکان - برای این بود که احکام دین محفوظ بماند. و دفاع امیر علیه السلام در برابر هجوم نظامی اصحاب جمل و صفین و نهروان - با وجود ظاهر مسلمانی و عبادت و سوابق دینی - برای تصحیح مسیر حرکت دین بود که احکام دین در چارچوب قبول ولایت شیطان به کار نیاید. اقدام امام مجتبی و سید الشهداء و دیگر امامان: همه در همین مسیر بود، با این که تمام پیامدهای آن را می دانستند، و همه رابه جان خریده بودند.

7- سخن کوتاه، برنامه تمام امامان معصوم در بیان امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره آمده است:

نصحتم له فی السر و العلانیة، و دعوتم الی سبیلہ بالحکمة و الموعظة الحسنة، و بذلتم انفسکم فی مرضاتہ، و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبہ، و اقمتم الصلاة، و آتیتم الزکاة، و امرتم بالمعروف، و نهیتم عن المنکر، و جاهدتم فی اللّٰه حق جهادہ.

در پنهان و آشکارا برای خداوند خیرخواهی کردید، با حکمت و اندرز نیکو مردم را به راه او فرا خواندید، جان خود را برای جلب رضایتش فدا

ص: 35

1- بحار الانوار 32 / 299 و 303؛ کافی 5 / 10؛ تهذیب 4 / 114 و 136.

کردید، بر دشواری هایی که در مسیر او برایتان پیش آمد صبر کردید، نماز را برپا داشتید، زکات دادید، به معروف (کارهای نیک) امر کردید و از منکر (کارهای زشت) بازداشتید، و به آن اندازه که باید در راه خدا جهاد شود، حقّ جهاد را گزاردید.

نتیجه این مجاهده آن است که:

اعلنتم دعوته، و بیّنتم فرائضه، و اقمتم حدوده، و نشرتم شرایع احکامه، و سننتم سنّته.

دعوت الهی را آشکار ساختید، فرائض او را تبیین کردید، حدود او را برپای داشتید، شرایع احکام او را گستردید، سنّت او را اقامه کردید.

و این همه در راستای عبودیت بود:

صرتم فی ذلک منه الی الرضا و سلّمتم له القضاء و صدّقتم من رسله من مضی.

در این مطلب، به رضای الهی رسیدید، در حکم الهی به او سر سپردید، و فرستادگان پیشین او را تصدیق کردید.

به دلیل این همه که گفته شد:

فالراغب عنکم مارق، و الاّ لکم لاحق، و المقصّر فی حقکم زاهق. و الحقّ معکم و فیکم و منکم و الیکم، و انتم اهله و معدنه.

بدین سان، هر که از شما روی گرداند، خارج از دین است. هر که با شما باشد، به مقصد می رسد. و هر که در حق شما کوتاهی کند، نابود می شود. حقّ، با شما و در میان شما است، از شما آغاز می شود و به سوی شما است. و شما اهل آن و جایگاه آن هستید.

ص: 36

پرسش چهارم : ما می توانیم از غیر خدا حاجت بخواهیم؟ آیا این کار شرک است یا نه؟

پاسخ:

1- حاجت خواستن از غیر خدا، در صورتی که آن غیر را کنار خدا نشانیم، و به خدایی او معتقد نباشیم، نه اشکال دارد و نه شرک است.

اگر حاجت را از غیر خدا خواستی و آن غیر را جای خدا نشانه ی و خدا را از سلطه مطلق بر کنار دانستی، کفر است. و اگر آن غیر را کنار خدا و در ردیف خدا نشانیدی، شرک می شود.

اما اگر در هنگام تشنگی، دست خود را به شیر آب رساندی و از آن رفع عطش خواستی، با توجه به این حقیقت که خداوند متعال، آب را به تو داده، نه آب پرست شده ای و نه کار خلافی مرتکب شده ای. این کار را هر موحد عاقل باید انجام دهد. شیر گاو را به عنوان ماده مقوی غذایی، از گاو بگیر، اما گاو را معبود خودت ندان تا گاوپرست نشوی.

ص: 37

همین گونه عسل از زنبور بگیر، و به او بگو: ای زنبور! تو عجب آیت خدایی هستی که خداوند حکیم، شفای بیماری مرا در عسل تو قرار داده و در قرآن فرموده است:

(و أوحى ربك الى النحل ان اتخذي من الجبال بيوتاً و من الشجر... فيه شفاء للناس.) (1)

و خداوندگارت به زنبور الهام کرد که از کوه ها و درختان... خانه ای بگیر...، که در آن (عسل) شفا برای مردمان است.

خداوند به زبان تکوین به مادر می گوید: ای مادر! در سینه ات شیر قرار دادم برای نوزادت. به نوزاد هم گفته ام که به سوی تو «متضرع» باشد. اصل ریشه تضرع، ماده «ضرع» به معنای پستان مادر است. تضرع، همان حالتی است که بچه به سینه مادر می چسبد تا غذای خود را به دست آورد. آن نوزاد، حاجت از چه می خواهد؟ از سینه مادر. آیا با این کار مشرک می شود؟ یا به امر الهی عمل کرده است؟

اگر مادری بگوید: خدایا! این نوزاد، مخلوق توست، پس خودت به او غذای مناسب برسان، تا او، به سوی تو، «تضرع» کند نه به سوی من؛ آیا چنین سخنی درست است یا نه؟ اگر مادری چنین بگوید، خداوند به او پاسخ می دهد که: ما می توانستیم بدون وساطت تو - مادر - به نوزاد شیر بدهیم، ولی شیر را در سینه تو گذاشتیم و به تو گفتیم که نوزادت را شیر بده، تا تو را آزمایش کنیم.

ص: 38

همین گونه در بقیه موارد بیندیشیم. مثلاً:

الف. خداوند، رشد گیاهان و طراوت گلها را در چند قطره آب و مختصری کود و چند لحظه آفتاب و قدری خاک قرار داده است.

ب. خداوند، شیر و گوشت گاو را در یک مشت علف و یک لیوان آب قرار داده است. بدین ترتیب، انسان را نیازمند به شیر و گوشت گاو کرده و گاو را به همان آب و علف محتاج ساخته است، با این که بدون این واسطه ها می تواند به هر یک از افراد بشر، غذا برساند.

ج. کسی که از خدا نوه می خواهد، باید پسر یا دخترش را تزویج کند، با این که خداوند می تواند کسی را بدون پدر و مادر خلق کند (مانند حضرت آدم علیه السلام) یا بدون پدر (مانند حضرت عیسی علیه السلام). اما قرار بر این نیست که مردم را به کار مستقیم عادت دهد. خداوند، همان مورد استثنا را - که حضرت عیسی باشد - به عنوان «آیه للناس» می نامد (1)، یعنی نشانه قدرت الهی.

آیا انسان می تواند بگوید: من نوه می خواهم، اما از خدا، نه از عروس یا دامادم؟

د. در مباحث علمی، خدایی که می تواند هر علمی را مستقیماً به هر انسانی برساند، افراد را برای کسب علم به نزد دانشمندان و متخصصان هر رشته می فرستد. طلبه وهابی مسلک، چرا نزد استادش درس می خواند و چرا علم را مستقیماً از خدا طلب نمی کند؟ آیا -

ص: 39

بنابر مبنای خودش - با این کار مشرک نمی شود؟

ه- فردی که بیمار می شود، وظیفه دارد به پزشک مراجعه کند. این رجوع - که حکم عقل و شرع است - نه توهین به امام رضا علیه السلام است، نه اهانت به خدای بزرگ. یعنی این که قرار نیست خداوند، مشکلات درمانی و بهداشتی مردم را از طریق امام رضا علیه السلام حل کند، بلکه می خواهد در این کار، پزشکان را واسطه کار خود قرار دهد که حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: (و اذا مرضت فهو یشفین) (1). البته اگر برای پزشک، مقام خدائی قائل شدی، مشرکی. نباید بگویی: «اگر پزشک نبود، من می مُردم.»، وگرنه پزشک پرست می شوی، بلکه باید او را واسطه بدانی. ولی همان مقام وساطت را نباید از او گرفت.

2- در طول تاریخ، دو نگاه به این مسئله بوده است: یکی نگاه عقلی - شرعی که برای این واسطه ها ارزش قائل بوده و با همین نگاه، به آنها رجوع کرده است. دیگری نگاه صوفیانه که این وسائط را نادیده گرفته است. مولوی دیدگاه دوم را بدین گونه بیان می کند:

دیده ای خواهم سبب سوراخ کن *** تا بسوزاند سبب، از بیخ و بُن

سعدی تقابل این دو دیدگاه را در قطعه مشهور خود توضیح می دهد:

صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه *** بشکست عهد صحبت اهل طریق را

ص: 40

گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود *** تا اختیار کردی از آن، این فریق را؟

گفت: آن گلیم خویش به در می برد ز موج *** و این سعی می کند که بگیرد غریق را

به نظر می رسد دیدگاهی که می خواهد تمام واسطه ها را نادیده بگیرد و نفی کند، می خواهد همان روش صوفیانه را احیا کند که قرآن با آیات روشن خود در صدد ردّ آن است و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام با تبیین و عمل خود، در ابطال آن کوشیدند. زمانی که محمّدین منکدر - از سران صوفیه در زمان خود - به دیدن امام محمّد باقر علیه السلام شتافت که در مزرعه مشغول کار بود، از حضرتش مطالبی شنید که پندهای مناسب را شنید، به جای آن که حضرتش را پند دهد. (1)

امامان معصوم علیهم السلام به ما آموختند: «تواضعوا لمن طلبتم منه العلم» (2).

در برابر کسی که از او علم فرا می گیرید، تواضع کنید.

آنان، هیچ تواضعی در برابر معلّم را منافی با تضرّع در پیشگاه خداوند متعال نمی دانند. آیا ارج نهادن به تخصص، با توکل بر خدا منافات دارد؟ خیر. ما پیرو دینی هستیم که در آن، امام حسین علیه السلام شب عاشورا شمشیر خود را تیز می کند، با این که به راحتی می تواند با یک نفرین، دشمنان خود را از میان بردارد. آن امام همام در ماجرای

ص: 41

1- کافی 73/5، تهذیب 325/6.

2- کافی 36/1، امالی صدوق 359/ مجلس 57، بحار الانوار 41/2.

کربلا حتّی براساس علم غیب الهی خود نیز عمل نمی کند، تا آنجا که بعضی از نویسندگان، علم غیب حضرتش را منکر می شوند.

امام حسین علیه السلام می توانست در کربلا، با یک اشاره - و حتّی با یک اراده - برای فرزندانش آب تهیّه کند تا فرزندان و اصحابش به شهادت نرسند، ولی چنین نکرد تا نظام معیارهای طبیعی را به هم نزند.

آن مدّعیان عرفان که با چند ورد و ذکر - خدایی یا شیطنی - در این نظام طبیعی تصرّف می کنند، بی ظرفیت اند، درست مانند نوجوانی که به محض تهیّه یک موتور سیکلت، در محله صدای ناهنجار به راه می اندازد، یا آن فارغ التحصیل دانشگاه که فقط به دلیل دستیابی به یک مدرک بر همه فخر می فروشد، یا آن کسی که چند سال در حوزه درس خوانده یا مانده و درس نخوانده، ولی به بهانه همان چند صباح، دیگر به پدر و مادر پیر و کم سواد خود سلام نمی کند!

آن مدّعیان، افرادی بی ظرفیت هستند که با چند تا ذکر شرعی یا خود ساخته، توانسته اند دو مورد عقرب و زنبور را مهار کنند. و با همان مختصر قدرت اکتسابی، به زبان یا در عمل، ادّعی خدایی می کنند؛ در حالی که حضرت زهراى مرضیه 3 با آن که تمام عوالم هستی در اختیار اوست و تمام پیامبران و اولیای خدا در برابرش تعظیم می کنند و با یک اشاره خدمتکارش آب از آسمان فرود می آید؛ در همان حال، در خانه می نشیند، دستاس می کند، آتش در تنور می اندازد، لباس هایش را به دست خود وصله می زند و یک ذره، از آن همه مقامات موهبتی در زندگی عادّی و طبیعی خود بهره

نمی‌گیرد.

بدتر این که همین مدعیان، با چند کلمه علوم غریبه، پوست تخت می‌اندازند و خدا را بنده نیستند و حتی گاهی در مسائل فقهی نیز مداخله می‌کنند.

در حالی که بعضی از اصحاب، از راه دور به مدینه می‌رفتند تا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسند و از حضرتش ارشاد و هدایت و نصیحت طلب کنند، با آن که در نماز و غیر نماز بارها می‌گفتند: (اهدنا الصراط المستقیم)، و آن درخواست از پیامبر را با طلب هدایت از خداوند، منافی نمی‌دانستند. جالب این است که حتی پیامبر نیز گاهی منتظر جبرئیل می‌ماند تا حکم الهی را به او برساند، با این که خودش بر جبرئیل، منصب نبوت دارد. گاهی نیز مردم را به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرستد و با این که آن جناب خود تربیت شده پیامبر است، درباره اش می‌فرماید:

أنا مدينة العلم و علیّ بابها؛ فمن اراد العلم فلیأت الباب.

منم شهر علم و علی دروازه ورود به آن است. پس هر که علم می‌خواهد، باید از دروازه آن وارد شود.

مگر پیامبر نمی‌توانست به مردم بگوید که من علوم را مستقیماً از خدا گرفتم، شما هم مستقیماً از خدا بگیرید!

عرفان‌های قلابی، راه تمدن و علوم را بسته اند و مبانی علمی را - که منجر به جراحی قلب و انرژی‌های جدید و پیشرفت‌های فناوری می‌شود - تعطیل می‌کنند. آنگاه زیر پای متخصصان ما می‌نشینند، آنها

ص: 43

را - به جای پرداختن به تخصص‌ص شان و استفاده صحیح از آن - با چند ورد و ذکر سرگرم می‌کنند و سبب سلطه علمی دیگران بر ما می‌شوند.

اما امامان معصوم علیهم السلام این گونه عمل نکردند. وقتی مسکین و یتیم و اسیر، از امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه علیهما السلام درخواست غذا کردند، آن معصومان به آنها پاسخ ندادند که شما مشرکید و به جای درخواست از ما، باید دو رکعت نماز بخوانید تا خداوند به شما طعام برساند!

3- اشاره شد که آنچه مصداق شرک قلمداد می‌شود، آن است که غیر خدا را مانند خدا بدانیم، یعنی اراده او را مستقل از خداوند متعال، مؤثر بدانیم. آیه (فلا تدعوا مع الله احداً) (1) ناظر به همین مطلب است. این نگرش انحرافی گاهی به این صورت است که فکر کنیم - مثلاً در زمینه علم - خدا بیشتر می‌داند و ما کمتر. در این صورت، خود را هم سنخ خدا دانسته ایم که آن هم نوعی شرک است.

این نگرش مانند آن است که گویی یک دهم سهم از میلیون‌ها سهم یک کارخانه را مالک شده ایم. روایات ما، به صراحت، از این حقیقت سخن می‌گویند که خداوند، هیچ سنخیت و مشابهتی با هیچ یک از آفریدگان خود ندارد، لذا هیچ کس سهمی از خدایی او ندارد، حتی پیامبر و امامان .:

در باب توسل، سخن ما این است که خداوند، کمالی را در اختیار

ص: 44

یکی از بندگان می‌گذارد و او را «مالک» آن کمال می‌کند، در حالتی که خود نسبت به آن «املک» است، یعنی هر لحظه بخواهد و اراده کند، می‌تواند کمال بیشتری به او بدهد یا تمام آن و یا بخشی از آن را پس گیرد. به عبارت دیگر، اولیای خدا - براساس این نگرش - تمام تصرفات خود را «به اذن خدا» انجام می‌دهند، چنان که حضرت عیسی مسیح، زنده کردن مردگان و شفا بخشیدن به بیماران صعب‌العلاج و خبر دادن از غیب را «به اذن خدا» می‌داند (1) و خداوند متعال نیز این موارد را به «اذن خود» بر می‌شمارد. (2)

لذا جمله ای که در روایات آمده: «نحن صنایع ربنا و الناس بعدنا صنائعنا - یا: صنایع لنا» (3)، در همین راستا و با همین مفهوم است.

بحث در این نیست که «بخشی - ولو به نسبت یک بر میلیارد - از قدرت یا علم خدا در اختیار امام معصوم قرار گیرد»، که در این صورت، سنخیت خلق با خدا پیش می‌آید که درجه ای از شرک است. اما خداوند، «خلیفه» در زمین خلق کرده (4) و به او «علم آموخته» است. (5) فرق میان این بنده مقرب یعنی خلیفه خدا با خود خدا، آن است که او بنده است و آن علم را - به هر اندازه باشد - به تملیک خداوند، مالک شده است که خداوند نسبت به آن املک است، در

ص: 45

1- آل عمران / 49.

2- مائده / 110.

3- نهج البلاغه، نامه 28 (کلام امیرالمؤمنین علیه السلام)، غیبت طوسی / 285 (کلام حضرت مهدی علیه السلام): ما، ساخته خداوندگارمان هستیم. و مردم پس از ما، ساخته ما - یا ساخته برای ما - هستند.

4- بقره / 30.

5- بقره / 31.

حالی که علم خدا متعلق به خود اوست.

ساده ترین درجه این بحث، آن است که من می یابم که نام خودم و ویژگی های خودم را می دانم. اما آیا می توانم این علم را بگیرم و از قلمرو حکومت خدا فرار کنم؟ خیر، به هیچ وجه نمی شود، چنان که در دعای کمیل می خوانیم: «لا يمكن الفرار من حكومتك».

و شاعر به درستی گفته است:

بر مال و جمال خویشتن غره مشو *** کان را به شبی برند و این را به تبی

بر این مبنا - که قرآن می فرماید: (و ما بکم من نعمة فمن الله) (1) - اگر

خودت یا فردی دیگر را صاحب «ما کان و ما یكون و ما هو کائن الی یوم القیامة» بدانی، اما نه به عنوان عالم مستقل، بلکه به عنوان موهبت الهی، مشرک نیستی، چون در این صورت عقیده داری که خداوند، هر لحظه بخواهد و اراده کند، می تواند بگیرد. ولی اگر ساده ترین علم - یعنی اسم و مشخصات خودت - را از خودت بدانی، به عنوان استقلال نسبت به خدا، در این صورت، مشرکی.

به همین دلیل، امیرالمؤمنین علیه السلام - که عبد واقعی و مقرب خداست - در مناجات خود به خداوند متعال عرضه می دارد: أنت المالك و أنا المملوک، أنت الغنی و أنا الفقیر، أنت الحی و أنا المیت، أنت الرازق و أنا المرزوق، أنت الرب و أنا المربوب،... (2) و این همه را، نه برای تعلیم ما، بلکه

ص: 46

1- نحل / 53.

2- مفاتیح الجنان، اعمال مسجد کوفه.

برای بیان فقر و ذلت خود در برابر خدای غنیّ قدیر بیان می دارد.

چون چنین است، هرچه امام صاحب کمالات شود؛ در هر حدّی که باشد؛ نه بنده، خدا می شود و نه خدا، بنده می شود. هیچگاه خلق، خدا نمی شود، ولی به اذن خدا، خالق می شود. مملوک، هیچگاه مالک نمی شود، ولی به اذن مالک اصلی می تواند مُلک آسمان و زمین در اختیارش باشد. این مرز توحید و شرک است. لذا در هیچ یک از مناجات های وارده از معصومان یا دعاهای قرآنی، نمی گویند: «أنا أنت و أنت أنا». منطق «همه نایی و همه نی، ما خداییم و خدا ماست» غلط است. اگر صندلی نجّار شد، ما هم خدا می شویم. بلکه مدّعی خدا گونه شدن هم گونه ای از همان اتّحاد است.

ما باید بدانیم و بپذیریم که در برابر قدرت الهی، هیچ قدرتی نداریم. آن کسی که با مبالغه شاعرانه ادّعا می کند که:

چرخ بر هم زخم از غیر مرادم باشد *** من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

چگونه چنین می گوید؟ کسی که - به تعبیر یکی از اساتید ما - یک لپه که روی دلش گیر کرد، تا صبح «خدا خدا» می گوید، این خدا نیست. آیا با یک قدرتِ مختصر اکتسابی - که نتیجه ریاضت و تمرکز قوای بدنی و روحی است - می توان گفت: لیس فی جبتی سوی الله؟

بنده کامل خدا، آن کسی است که پس از قدرت عظیم بر تمام کائنات، در برابر خداوند، با تضرّع و زاری در نیمه های شب می گوید :

«اللهم و لا تكلني الى نفسي طرفة عين ابداً».(1)

بنده کامل خدا، آن کسی است که - در اوج کمالاتی که یک مخلوق می تواند واجد باشد - خود را در برابر خداوند، چنین معرفی می کند : «و أنا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين».(2)

برای این که مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام را بشناسیم، خوب است که بدانیم حضرت موسی علیه السلام در پرتو نور ولایت ایشان به کجا رسیده است. ذیل آیه (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ)(3) در روایت معتبر دارد که آن

تجلی خداوند، از طریق یکی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام، از گروه ملائک کزوبیین بود.(4) اما با این همه عظمت که حضرتش دارد، یک

جا نگفت که: خدایا! من تو هستم و تو منی. و هرگز سخن از خدا گونه شدن، فانی در خدا شدن، پله پله رسیدن به خدا و مانند آن ندارد.

4- مقامات پیامبر و حضرت صدیقه و ائمه اطهار علیهم السلام بدین گونه است، که هر شخصیت بزرگواری در برابر عظمت آنها خاضع و متواضع است. در زیارت جامعه کبیره به بیان امام هادی علیه السلام می خوانیم:

طأطأ کلّ شریف لشرفکم و بضع کل متکبّر لطاعتکم و خضع کل جبار لفضلکم و ذلّ کل شیء لکم.

هر انسانِ والا در برابر شرافت شما سر فرود آورد، هر متکبری در مقابل شما خاشع شد، هر جباری در برابر فضیلت شما خضوع کرد، و هر

ص: 48

1- بحار الانوار 14 / 384.

2- دعای کمیل.

3- اعراف / 143.

4- بصائر الدرجات / 69، بحار الانوار 13 / 224.

شیئی در برابر شما رام شد.

لذا درست نیست که در برابر آنها، دگه ای باز شود. هر کسی را در رتبه خودش باید قرار داد.

مثلاً وقتی به مدینه می روید، باید در کنار قبر حضرت صادق علیه السلام بایستید و حالت درونی خود نسبت به آن حضرت را چنین بگویید:

أخذ بقولكم، عامل بأمركم، مستجیر بكم، زائر لكم، لائذ عائذ بقبوركم، مستشفع الى الله عزوجل بكم و متقرب بكم اليه.

کلام شما را بر می گیرم، به امر شما عمل می کنم، پناهنده به شما میم، زائرتان هستم، پناهنده به قبرهای مطهرتان هستم، به سوی خدای عزوجل به واسطه شما شفاعت می گیرم، و به واسطه شما به درگاه الهی تقرب می جویم.

ولی وقتی زمان نماز فرا رسید، نه قبر مطهر پیامبر را قبله قرار دهید و نه قبور ائمه بقیع را، بلکه رو به سوی کعبه نماز بگذارید.

در همان سفر معنوی مکه و مدینه، از زیارت حضرت عبدالمطلب، حضرت ابوطالب، جناب عبدالله و آمنه و فاطمه بنت اسد نیز غفلت نکنید و به آن بزرگواران متوسل شوید، چرا که ائمه اطهار به این توسل امر فرموده اند. (1) ولی نه به این معنی که این زیارت ها، شما را از واجبات حج یا زیارت پیامبر غافل کند. علاوه بر آنها، از زیارت فرزندان این امامان - حتی فرزندان کوچک آنها - غفلت نکنید، چرا که وقتی به فرزندان انسان بزرگی احترام بگذارید، آن بزرگ

ص: 49

شادمان می شود و به شما توجه می کند. لذا هیچ اشکالی ندارد که به قصد زیارت حضرت معصومه علیهما السلام به قم بروید، بلکه عملی پسندیده و مطلوب است. همچنین به قصد زیارت ابن بابویه - به عنوان یکی از عالمان بزرگ دین و مروجان احادیث اهل بیت علیهم السلام - به سمت شهری بروید. ولی با توجه به این نکته که هر کدام از این بندگان خدا - از معصومان تا فرزندانشان تا عالمان و دیگران - چه جایگاهی دارند.

مهم تر از همه این که باید با تمام وجود در هر حال به ویژه وقت نماز گفت:

قل انّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتى لله ربّ العالمین، لا شریک له و بذلک أمرت و أنا من المسلمین. (1)

بگو نماز من، عبادت من، زندگانی من و مرگ من، همه برای خداست، خداوندگار جهانها، که او را شریکی نیست، به این کار امر شده ام، و من در شمار اهل تسلیم هستم.

این توجه در هنگام زیارت معصومین علیهم السلام ضرورت بیشتری می یابد. لذا قبل از آغاز زیارت جامعه، صد بار تکبیر بگو، مبادا با خواندن آن همه فضائل ائمه علیهم السلام به غلو بیفتی. و نیز پس از خواندن زیارت نامه امام حسین علیه السلام که مقامات حضرت سیدالشهدا علیه السلام را بیان کردی، دو رکعت نماز به درگاه خدای بی نیاز بگزار و پس از آن بگو:

اللهم الیک صلّیت و رکعت و سجدت لک و حدک لا شریک لک، لأنّ الصلوة و الركوع و السجود لا یكون الا لک، لأنک أنت الله لا اله الا

ص: 50

خدایا! تنها به سوی تو نماز می گزارم، رکوع می کنم و سجده می آوریم، تنها برای تو، که یگانه ای و بی شریک، زیرا نماز و رکوع و سجده، تنها برای تو می باشد، چرا که تویی الله، معبودی جز تو نیست.

وقتی به تمام این نکات توجه کردی و دانستی که عبودیت الهی تنها به اطاعت اوامر الهی تحقق می یابد، آنگاه امر الهی را به جان می خری که فرمود:

(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة). (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به درگاه او وسیله بجوید.

در این زمینه، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ان الله لو شاء عرف نفسه حتى يعرفوه وياتونه من بابه، ولكن جعلنا ابوابه و صراط و سبيله و بابه الذي يؤتى منه.

اگر خدا می خواست، خود را به گونه ای می شناساند که او را بشناسند و (بدون واسطه) نزد او بروند. ولی ما را ابواب و راه خود قرار داد و دروازه ای که از طریق آن به سوی خدا بروند. (3)

بدیهی است که وسیله را تنها خود خداوند باید معین کند نه ما. مرور تمام مباحث یاد شده فوق در پرتو این آیه و تفسیر آن، ما را به نتایج خوبی می رساند.

ص: 51

1- مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه.

2- مائده / 35.

3- منهاج البراعة (شرح نهج البلاغه)، میرزا حبیب الله خوبی، 1 / 330.

پرسش پنجم : چرا بعضی دعاهاى ما مستجاب نمى شود؟

پاسخ:

1- در مرحله اول این مطلب باید برای ما روشن شود که: آیا ما از خدا طلبکاریم؟ آیا بر خدا واجب است که هر چه از او خواستیم، برایمان عملی کند؟ آیا خداوند به ما بدهکار است یا ما بر او حقی داریم که مجبور باشد همه گونه خواسته را - با این همه تنوع و تضاد، از این همه بنده اش - اجابت کند؟

این نکته را باید با تمام وجود بپذیریم که هر نعمتی را که خداوند به هرکس می دهد، بدون استحقاق و شایستگی اوست و خداوند، «مبتدئ» است یعنی نعمت دادن را آغاز می کند، بدون هیچ مقدمه ای. لذا در روایت دارد:

یا مبتدئاً بالنعمة قبل استحقاقها. (1)

ای کس-ی که نعمت ها را آغاز می کنی پیش از این که شایستگی آن در

ص: 53

1- تهذیب 3 / 84، بحار الانوار 51 / 304، 83 / 75، جمال الاسبوع / 275.

مردم باشد.

حال که چنین است، اگر در یک مرحله به هر دلیلی - که قطعاً مبتنی بر حکمت الهی است - یک درخواست ما برآورده نشد، آیا جای سؤال دارد؟ اساساً چه کسی توان آن را دارد که کارهای خدا را مورد سؤال قرار دهد؟ تمام بندگان - حتی مقرب ترین بنده که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باشد - خود را بنده ای ذلیل در پیشگاه خدای عزیز می دانند. پس کیست که در جایگاه سؤال یا حساب کشیدن از خدا باشد؟ در قرآن می فرماید:

(لا يُسئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسئَلُونَ) (1)

خداوند، در مورد آنچه انجام می دهد، مورد سؤال قرار نمی گیرد، بلکه از آنها سؤال می شود.

در اینجا می توان پرسید که: خداوند، خودش وعده داده که دعاهای ما را مستجاب کند و فرموده است: (أدعونی استجب لكم). (2)

آیا مستجاب نکردن دعا، خلف وعده نیست؟

در پاسخ باید به بحث سببیت اشاره شود. خداوند، چه در دنیا و چه در آخرت، سبب های زیادی برای امور مختلف قرار داده، ولی تمام آنها را در همین سطح (سبب) می داند، و مسبب الاسباب، یعنی کسی که به آن سبب ها، سببیت می بخشد، خود اوست نه دیگری.

این مضمون در آیات 67 تا 72 سوره واقعه به صورتی شگفت

ص: 54

1- انبیاء / 23.

2- غافر / 60.

آمده است. در چهار مورد (خلقت انسان، ثمر رسیدن گیاه، شیرینی آب، و پدید آمدن آتش)، ابتدا انسان را به آن مورد توجه می دهد، سپس به او تذکر می دهد که عامل اصلی خلقت آن مخلوق، خداست نه انسان و کار انسان فقط در مرحله تهیه سبب است، همان سببی که خداوند برای آن کار قرار داده است. سپس، از او می پرسد که اگر ما، جلوی سببیت آن سبب را بگیریم، چه می کنید؟ این آیات، توضیحی است بر این حقیقت که خداوند، «مسبب الاسباب» است.

این حقیقت، منحصر به دنیا نیست. در آخرت نیز همین گونه است. به عنوان مثال، شفاعت، وسیله ای است که خداوند، گره از کار کسی در موافق قیامت بگشاید. ولی شفاعت شافعان تنها زمانی برای انسان مفید است که خداوند، آن را بپذیرد. یعنی مسبب آن سبب شود. لذا در قرآن می فرماید:

(و لا یشفعون الا لمن ارتضی) (1)

و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که او را بپسندد.

یکی از مصادیق بحث سببیت، مسئله دعا است. دعا، یک سبب و وسیله برای رسیدن به خواسته ها و نیازهاست. خدایی که مسبب الاسباب است، به حکمت بالغه خود، گاهی این سبب را به مقصد نمی رساند، همچنان که گاهی خواسته فرد را بدون دعای او بر می آورد. در دعای روزانه ماه رجب می خوانیم:

ص: 55

یا من یعطی من سألہ، یا من یعطی من لم یسألہ و من لم یعرفہ، تحنّناً منه ورحمة. (1)

2- دعا، نوعی عبادت است که خداوند، خود ما را بدان فرا خوانده است. ولی باید دانست که خداوند در حرّیت مطلقه ای که در عین حکمت و اسعه دارد، در قالب هیچ محدودیتی نمی گنجد، از جمله درخواست های بندگان. با این همه، وظیفه ما، پرداختن به شئون عبودیت است، از جمله دعا کردن مکرّر و پیوسته و همیشگی، که خداوند آن را دوست دارد و می پسندد. آفریدگار ما در قرآن فرموده است:

(و اسئلوا اللّٰه من فضله) (2).

و به پیامبرش - در اوج مقام علمیت که یک مخلوق می تواند واجد باشد - می فرماید:

(و قل ربّ زدنی علماً) (3).

تنوّع و تعدّد دعاها و خواسته ها، در حالات مختلف، زمانها و مکان های گوناگون و موقعیت های متنوع، این پیام را به ما می رساند.

امام سجّاد علیه السلام فقط در دعای مکارم الاخلاق، نزدیک به دویست مورد از برتری های اخلاقی را از خداوند طلب می کند که خود، یک منشور کامل اخلاقی و تربیتی است. آیا به حسب ظواهر امور، این دویست خصلت در چه زمانی قابل دستیابی است؟

ص: 56

1- بحار الانوار 95 / 390، اقبال الاعمال / 644.

2- نساء / 32.

3- طه / 114.

به ما امر شده که در تمام لحظات شب و روز ماه رمضان، توفیق حج را - به عنوان رزق الهی - از خدا بخواهیم و بگوییم:

اللهم ارزقني حج بيتك الحرام، في عامي هذا وفي كل عام.

آیا این مطلب، برای کسی که - به حسب عوامل مادی - امکان یک بار تشرّف را نمی یابد، چه وجهی دارد جز تکیه و اعتماد بر لطف و فضل بیکران الهی؟

اساساً در متون حدیثی به ما امر شده است:

كُنْ لِمَا لَا تَرْجُوا اِرْجَى لَكَ مِمَّا تَرْجُو(1).

برای آنچه (به حسب ظاهر) بدان امید نداری، امیدوارتر باش تا آنچه (به حسب ظاهر) امید داری.

آنگاه ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان نمونه و مثال برای این امر، شواهدی یاد کرده اند، از جمله:

- حضرت موسی علیه السلام در بیابان طور، آتشی بر فراز کوه دید. رفت تا برای خانواده خود در آن شب سرد و تار، آتشی بیاورد، اما مأمور به نبوت شد.

- جادوگران فرعون، به قصد دستیابی به جایگاه دنیوی و پاداش مادی به میدان مصاف با حضرت موسی علیه السلام آمدند، ولی مؤمن و موحد بازگشتند.(2)

ص: 57

1- کافی 83/5، فقیه 3/165 و 4/399.

2- در روایت امام صادق علیه السلام آمده که در مورد امام مهدی علیه السلام نیز چنین خواهد بود، که خداوند، امر ظهور حضرتش را در یک شب اصلاح می کند. بحار الانوار 13/42.

3- باید بپذیریم که بعضی از درخواست های ما، به صلاح ما نیست، مانند موارد ازدواج که به کفویت در آن توجه نمی شود. در این حال، خدای حکیم به لطف و رحمت و حکمت خود، درخواست ناپخته ما را نمی پذیرد و «مصلحت و منفعت» ما را بر «هوس و شهوت» ما ترجیح می دهد، همان گونه که یک پزشک مهربان و دلسوز، «سلامت» بیماران را بر «خواسته» آنها ترجیح می دهد.

در این زمینه، مروری بر دعای افتتاح، ما را به پاسخ نزدیک می سازد. این دعای ارزشمند، از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به واسطه دومین نایب خاص حضرتش جناب محمدبن عثمان رسیده و حقایق زیادی در بر دارد که همان حقایق، خود، دلیلی بر امامت آن امام همام است.

دعای افتتاح، با حمد و سپاس خداوند آغاز می شود، برای این نعمت که به ما اجازه داده با او سخن بگوییم و از محضر مقدسش درخواست کنیم. پس از توضیحاتی در این زمینه، به این نکته می رسد که می گوئیم: خدایا! با وجود کارنامه سیاه، به طمع افتاده ام که از تو چیزی بخواهم که شایسته آن نیستم. چرا؟ چون گناهم را بخشیدی، از خطایم چشم پوشیدی، بر کارهای زشت من پرده افکندی، و برای کیفر کردن به گناه بزرگ من شتاب نکردی.

این لطف حضرتت کار را به آنجا کشانید که در کمال آرامش و امنیت، تو را می خوانم، نه در حال ناامنی و ترس، با آن که وضع عمل من مطلوب نیست. بالاتر این که وقتی از تو چیزی می خواهم، برایت

ناز می کنم، به گونه ای که اگر برآوردنِ خواسته من به تأخیر افتاد، به جهل خودم (نه به حکم عقل)، بر تو عتاب می کنم؛ با آن که - چه بسا - این تأخیر، برایم بهتر باشد، براساس علمی که به فرجام کارها داری.

و لعلّ الذی ابطأ عنّی هو خیر لی لعلمک بعاقبة الأمور.

اما با این همه، مرا از درگاه خود نمی رانی و به بارگاه خود می خوانی. پس ندیده ام مولایی بزرگوار را که به این اندازه، بر بنده لثیم خود صبر پیشه کند.

خدایا! تو مرا می خوانی، اما من از تو روی می گردانم. تو نسبت به من محبت می ورزی، ولی من با تو کینه می ورزم. تو نسبت به من دوستی می کنی، ولی من به تو روی نمی آورم، به گونه ای که گویی بر تو سرکشی دارم. اما با وجود این همه، رحمت و احسان و لطف خود را بر من ادامه می دهی. حال که چنین است، بر بنده جاهل خود رحم آور و به فضل احسان خود بر او بخشش کن، که تویی بخشنده و بزرگ منش. (1)

4- این عبارات دعای افتتاح، می رساند که نباید برای برآورده شدن تمام خواسته های خود، بر خدا اصرار کنیم. بهتر آن است که امر خود را به خدا واگذاریم و مصلحت بینی الهی را بر خواسته های حقیر خود برگزینیم.

خداوند متعال، از زبان مؤمن آل فرعون درسی بزرگ به ما داده

ص: 59

1- دعای افتتاح تهذیب 3 / 108، اقبال / 58.

است. وقتی آن بزرگ مرد موحد در برابر یک قوم مشرک، ندای توحید سر داد و به مشکلاتی رسید، به آنها گفت:

(افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد). (1)

کار خود را به خدا سپردم، زیرا خداوند نسبت به امور بندگان، بینا است.

خداوند متعال، نتیجه این سخن را - که مؤمن آل فرعون با کمال اعتقاد و ایمان درونی بر زبان آورده بود - بدین گونه بیان می دارد:

(فوقاه الله سیئات ما مکروا و حاق بآل فرعون سوء العذاب) (2).

پس خداوند، بدی های مکرهای آنها را از مؤمن آل فرعون بازداشت، و کیفر سخت، خاندان فرعون را در بر گرفت.

تفویض امور به خداوند، یکی از کمالات بنده مقرب و یکی از نشانه های تقرب اوست.

برترین نمونه این روح والای عبودیت، وجود مقدس امام عصر حضرت بقیة الله ارواحنا فداه است که بیش از هزار و صد سال پیش، دست به دعای «اللهم انجز لی ما وعدتني» برداشته (3) و همچنان چشم انتظار تحقق این درخواست است، بدون این که دست از تسلیم در برابر امر الهی و تفویض کار خود به خداوند حکیم بردارد.

به همین جهت، حضرتش به واسطه جناب عثمان بن سعید - نخستین نایب خاص خود - دعایی به پیروان و دوستداران خود آموخته، که عالم ربانی جناب سید بن طاووس، سفارش می کند: «اگر

ص: 60

1- غافر / 44.

2- غافر / 45.

3- فقیه 2 / 520، غیبت طوسی / 362، کمال الدین 2 / 440 و 428.

هیچ یک از اعمال و دعا‌های روز جمعه را - به هر دلیل - نخواندی، این دعا را رها مکن، که ما آن را به فضل خدای جلّ جلاله شناختیم که ما را به آن مخصوص داشت.»

در ضمن این دعا، سخن از آن است که می‌گوییم:

خدایا! تو زمانی را که صلاح امر ولیّ تو در آن است که به او اذن اظهار امرش بدهی، می‌دانی بدون این که به دیگری تعلیم کنی. پس مرا نسبت به این امر، صبر بده تا آنجا که نه دوست بدارم شتاب ورزم در آنچه تأخیر می‌اندازی و نه دوست بدارم در مورد آنچه شتاب می‌ورزی، تأخیر روا بدارم؛ نه آنچه را پوشانده‌ای، رازگشایی از آن را دوست بدارم، و نه بخواهم درباره آنچه کتمان کرده‌ای جست و جو کنم؛ نه در باب تدبیرت با تو منازعه کنم و نه این که بگویم: چرا و چگونه و چه شده که ولیّ امر ظاهر نمی‌شود، با این که زمین از جور آکنده شده است؟

خدایا! چنان کن که تمام امور خود را به تو تفویض کنم. (1)

5- درسی روشن که از این حقایق می‌گیریم، آن است که در عین تلاش کامل و بی‌وقفه، دعا را به عنوان وظیفه همیشگی فراموش نکنیم، و همزمان، امور خود را به خدا واسپاریم و تأخیر در استجاب دعا یا عدم استجاب آن را دلیل بر قطع رابطه خود با خدایمان نسازیم.

ص: 61

عَلَّامَه مَجْلِسِي دَر پَاسِخِ بَه هَمِين سَوَال، يَك بَابِ اَز كِتَابِ گِرَانقَدَرِ بَحَارِالانوارِ رَا اِخْتِصَاصِ دَادَه اَسْت (بَحَارِالانوارِ، ج 90، بَاب 22، ص 354 - 362).

عَلَّامَه مَجْلِسِي خِلاصَه اِي اَز اَيْن بَابِ رَا بَه زَبانِ فَارِسي دَر كِتَابِ مَشْكَاةِ الانوارِ، ص 172 - 204 آورده است. مَحَدَّثِ قَمِي نيزِ دَر بِيانِي كُوتاهِ و جَامِعِ دَر كِتَابِ مَنتهِيِ الامالِ (خاتمه فصل ششم از باب چهاردهم) بَه اَيْن مَطْلَبِ پَاسِخِ مِي دَهْدِ كِه چِرا پَسِ اَز تَوَسَّلِ بَه اِمَامِ عَصْرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، بَعْضِي اَز خِواستَه هَا بَر آورده نَمِي شُود.

بَا رَجوعِ بَه اَيْن مَنابعِ، مَطالِبِ بيشْتَرِي دَر اَيْن زَمِينَه مِي تِوانِ يافتِ كِه بَرايِ پَرهيزِ اَز اطالَه كِلامِ، خِوانندگانِ رَا بَه اَنها اِرْجاعِ مِي دَهيم.

ص: 62

پرسش ششم : رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [1]

پاسخ:

1- یکی از عواملی که به این گونه پرسش ها دامن می زند، خلط میان چند گروه از متون تاریخی است. برای رفع این مشکل، باید در چند مورد، نصوص تاریخی و روایی را دسته بندی و تفکیک کنیم و هر یک را در جای خود قرار دهیم.

الف. تفکیک شئون احتجاجی از شئون تبیینی

توضیح مطلب این است که بزرگان شیعه امامیه، گاهی خود را در محکمه ای می دیدند که دیگران در صدد محاکمه آنها بودند. در نتیجه، به کلماتی استناد می کردند که بزرگان مخالفان درباره ائمه علیهم السلام بیان کرده بودند. بر این اساس، جملاتی شهرت یافت و سر زبان ها افتاد که افرادی گفتند، مانند این که خلیفه دوم گفت: «لولا علی لهلک

ص: 63

عمر»، و ابوحنیفه درباره دو سال تلمذ خود در محضر امام صادق علیه السلام گفت: «لولا السنن لهلك نعمان».

این گونه نصوص فراوان است، تا آن جا که بخشی عظیم از کتب سیره و کتب امامت را تشکیل می دهد. این گروه مطالب را «مطالب احتجاجی» می نامیم، زیرا عمدتاً در مقام احتجاج بر مخالفان، به کار می آید.

اما گروهی دیگر از مطالب، مربوط به حالاتی است که مسائل درون آنها، همان گونه که بوده، بیان می شود. نامه های خلیفه دوم به معاویه در این گروه است. (1) در تبیین تاریخ بیشتر باید به این گروه از نصوص توجه شود. لذا این گروه مطالب را «مطالب تبیینی» می نامیم. (2)

ص: 64

1- برای دیدن برخی از این نامه ها به منابع زیر رجوع شود: الف. نامه ای مختصر از عبدالله بن عمر به یزید و پاسخ یزید به او: کتاب اهل سنت واقعی، دکتر تیجانی 2 / 183 - 184. (به نقل از بلاذری در انساب الاشراف). ب. نامه مفصل عمر به معاویه: بحار الانوار 30 / 287 - 300، که مرحوم رحمانی همدانی در کتاب فاطمة الزهراء خود نیز نقل کرده است. در همین زمینه، همچنین می توان اشاره کرد به نامه محمد بن ابی بکر که خطاب به معاویه نوشت و پاسخ معاویه به آن در: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 3 / 188 - 190، که تیجانی در کتاب خود (اهل سنت واقعی 2 / 177 - 182) آورده است.

2- در این مورد، بنگرید: مقدمه کتاب خلاصه عباقات الانوار (ترجمه فارسی) مجلد حدیث سفینه.

ب. تفکیک امور تقیه ای از غیر تقیه

تقیه، امری عقلی است برای هر شخص و هر گروه که در اقلیت باشد و به تداوم راه خود بیندیشد. این امر عقلی در اسلام نیز هست و ریشه در قرآن و سنت نبوی دارد، و عمل عمّار که مورد تأیید رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت، شاهدی روشن بر آن است. ائمه اطهار علیهم السلام نیز از این اصل بهره گرفتند تا دین حق را به آیندگان برسانند.

در این میان، برخی احادیث بر مبنای تقیه بیان یا نوشته شد، مانند نامه های امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه که در نهج البلاغه و منابع دیگر آمده، و مانند نامه امام کاظم علیه السلام به مادر هادی خلیفه عباسی که پس از فوت او نوشته اند و او را «امیرالمؤمنین» نامیده اند!⁽¹⁾

شرکت ائمه علیهم السلام در مراسم رسمی خلفا مانند نماز جماعت، نماز عید فطر و قربان، مراسم عید نوروز بعضی خلفای عباسی و مانند آنها، همین گونه است.

در برابر اینها، مواردی می بینیم که امام معصوم علیه السلام، در مجلسی با یک یا چند تن از یاران وفادار خود خلوت کرده و حقایق ناب را به آنها بیان می کند. این موارد در کتب حدیثی ما فراوان است، که در کتابهای اهل سنت غالباً اثری از آنها نیست. این تصور غلط که ما، تمام حقایق را در منابع آنها جست و جو می کنیم، ناشی از سوء تفاهم در همین مورد است. و این روش غلط، گاهی به آنجا می رسد که برخی از

ص: 65

1- بحار الانوار 48 / 134، و کلام علامه مجلسی ذیل آن.

مدعیان علم، روایاتی مانند خطبه مفصل غدیریه و زیارت عاشورا و خطبه فدکیه حضرت زهرا³ را، به دلیل ندیدن آن در منابع دیگران، نمی پذیرند. یک نمونه بارز در این مورد، دو گروه احادیث در مورد ولایت است: یک گروه، روایاتی که ولایت را در ضمن فروع دین و در ردیف نماز و روزه و حج و زکات بیان می دارد. و گروه دیگر، روایاتی که ولایت را اصل اصول دین می داند. علامه محمد تقی مجلسی اول، گروه اول را تقیّه ای می داند و مربوط به مجالسی که به تعبیر ایشان: «خالی از اغیار نبوده است». ایشان این معنی را از ضروریات مذهب می داند که احادیث مربوط به آن، فوق تواتر است. (1)

فقهای ما، در مورد روایات تقیّه ای می فرمایند: «لا نعمل به» (2) یعنی :

به آنها ایمان داریم، چون از ناحیه امام معصوم صادر شده، ولی به آنها عمل نمی کنیم و آنها را مبنا قرار نمی دهیم، چون در مقام تقیّه است. مثلاً امام کاظم علیه السلام به علی بن یقطین امر می فرماید که در هنگام وضو، دست خود را از پایین به سمت بالا بشوید. چنین روایتی را جعلی یا ضعیف نمی دانیم، ولی به این حکم، هرگز عمل نمی کنیم.

یکی از شاخص های مهم فقاہت، تفکیک میان این دو گروه از احادیث است که انصافاً فقهای عظام در طول تاریخ شیعه، در این جهت، زحمات زیادی کشیده اند.

ص: 66

1- لوامع صاحبقرانی (شرح من لا یحضره الفقیه) 3 / 66 و 70.

2- به عنوان نمونه: استبصار 1 / 215، تهذیب 4 / 316.

برخی از افرادی که پیرامون ائمه علیهم السلام بودند، فقط محبت آن بزرگواران بودند که شیفته اخلاق و علم و برخوردهای ائمه بودند، نه این که آنان را «امام بحق و حجت خدا» بدانند که اطاعتش واجب و تسلیم در برابر او در تمام سخنان و حرکات و سکناش فریضه باشد. به عبارت دیگر، در پایین ترین درجه محبت، که برای فرد، احساس تکلیف و وظیفه در برابر محبوب نمی آورد، چون معرفت شایسته و بایسته نسبت به محبوب ندارد. لذا اینان در زمان آزمون های دشوار، تن به قبول سختی ها نمی دادند. (1)

در این میان، بسیار اندک بودند افرادی مانند عبدالله بن ابی یعفر که به خدمت امام صادق علیه السلام عرضه داشت: «اگر اناری را از وسط نصف کنی و بگویی که این نیمه آن حلال است و آن نیمه، حرام، می پذیرم». (2)

اینان، شیعیان راستین بودند که این آیه شریفه را با تمام وجود باور داشتند و به آن عمل می کردند که خداوند متعال خطاب به پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 67

1- به این جهت، محدث بزرگ سید هاشم بحرانی می گوید: من أحبّ علیاً ای: اعتقد ولایته (الانصاف فی النصّ علی الائمة الاشراف، ص 377 چاپ علمیه قم) فقیه بزرگ شیخ یوسف بحرانی نیز می گوید: «از اخبار بر می آید که محبت اهل بیت یعنی عقیده به امامت ایشان و قرار دادن آنها در رتبه ای که خداوند قرار داده است. و مقدّم داشتن دیگران بر اهل بیت، کینه و عداوت نسبت به آنان است. (الشهاب الثاقب فی معنی الناصب / 144).

2- رجال کشی / 249، رقم 462.

(بلی وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فی ما شجر بینهم، ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت ویسلموا تسلیماً.) (1)

چنین نیست که می گویند! به خداوندگارت سوگند، اینان ایمان نمی آورند مگر آن که در مسائل مورد اختلاف، تو را - ای پیامبر - حکم قرار دهند؛ سپس در اندرون خود نسبت به قضاوت حضرتت، احساس ناخشنودی نکنند، و در برابرت تسلیم شوند، به نهایت تسلیم.

این گروه، تسلیم محض در برابر امامان معصوم را - به عنوان جانشینان پیامبر و وارث تمام شئون دنیوی و آخرتی حضرتش بجز نبوت - ویژگی اصلی ایمان خود می داند.

نمونه دیگر این گروه معدود، جناب ابان بن تغلب است که در کلامی ارزنده می فرمود: «شیعه، کسی است که پس از پیامبر (در اختلافات) به امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع کند. و پس از امیرالمؤمنین (به امامان بعدی، تا این که امروز) به امام صادق علیه السلام مراجعه کند.» (2)

به این نکته باید دقت شود که ابان بن تغلب در زمان امام صادق علیه السلام درگذشت. لذا شاخص فرد شیعه را در تمام موارد، تسلیم در برابر امام زمان خود و تبعیت کامل از او می داند.

برخی از این بزرگ مردان در زمانی تسلیم کامل خود در برابر امام زمانشان را به مردم اعلام می داشتند که امام علیه السلام در سنّ پایین بود و اینان سنّ زیادی داشتند. به عنوان نمونه: جناب جابر بن عبدالله انصاری در سنّ پیری به حضور امام باقر علیه السلام می رسد که آن زمان در

ص: 68

1- نساء / 65.

2- رجال نجاشی / 12.

سنین کودکی بوده است و با این همه، آن صحابیِ سالخورده، در حضور مردم در مسجد النَّبی، از آن کودک، درس دین فرا می گیرد. (1)

همین گونه است جناب عبدالعظیم الحسنی که پیرمردی مورد احترام در میان سادات حسنی بوده، و در برابر جوانی از سادات حسینی به نام امام هادی علیه السلام سر تسلیم فرو می آورد و دین خود را بر آن جوان عرضه می دارد. (2) نیز بزرگ مردی به نام علی بن جعفر می بینیم که در سنّ کهنوت، نسبت به امام جواد علیه السلام در جمع مردم عرض ادب می کند، با این که عموی پدر آن حضرت است. آنگاه در برابر اعتراضات آنها پاسخ می دهد که خداوند، این جوان را به امامت برگزید و مرا به این عنوان انتخاب نکرد. (3)

عظمت اینان در همین عرض ادب و تسلیم نسبت به امام زمانشان بود. ولی این گروه در میان یاران امامان معصوم، بسیار انگشت شمار بودند. و اکثریت یاران ائمه را گروه اول تشکیل می دادند. کافی است که در ماجرای جنگ صفین برخورد اکثریت یاران امیرالمؤمنین علیه السلام با برخورد مالک اشتر مقایسه شود. امام علی علیه السلام چند تن مانند مالک داشت تا بتواند حکم الهی را در مورد دشمنان دین به خوبی اجرا کند؟ مگر امام حسن مجتبی علیه السلام نفرمود که: «فقط اگر تعدادی معدود یاران وفادار می داشتیم، به صلح با معاویه رضایت نمی دادم»؟ (4)

ص: 69

1- بحارالانوار 46 / 295، 286.

2- امالی صدوق / 338 مجلس 54، توحید / 81، بحارالانوار 3 / 268.

3- بحارالانوار 50 / 36.

4- بحارالانوار 44 / 22، 43، 147.

این تفکیک ها، در آثار مکتوب و در بیان گویندگان به خوبی و دقت انجام نشده و لذا مشکلاتی در فهم تاریخ و سیره ائمه علیهم السلام پدید آمده است. مثلاً در سال های اخیر، این بحث مطرح شده که عامل قتل امام حسین علیه السلام، شیعیان کوفه بودند، چرا که حضرتش را دعوت کردند، ولی به پیمان خود وفادار نماندند. پاسخ به این سخن، با توضیحات یاد شده کاملاً روشن است، زیرا بیشتر مردم کوفه، حداکثر دوستاناران امامان: بودند، نه تسلیم در برابر آن بزرگواران.

این سه تفکیک، برای آن بیان شد تا روشن شود که وقتی تعداد یارانِ قدر شناس امامان:، محدود باشد، نمی توان انتظار داشت که ائمه اطهار علیهم السلام، عمق نظر خود در باب ظالمان روزگار خود را بیان کنند یا در صحنه عمل، تحقق بخشند و در نتیجه، مطلبی که این اندازه بدیهی است، مورد سؤال قرار گیرد یا نسبت به آن، سوء تفاهم پدید آید.

2- با نظری دقیق به تاریخ، جواب سؤال را به روشنی می یابیم. نور، با ظلمت سازگاری ندارد و حق در کنار باطل نمی نشیند. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(لا تجد قوماً يؤمنون بالله و اليوم الآخر يوادون من حادّ الله ورسوله، و لو كانوا آبائهم او ابنائهم او إخوانهم او عشيرتهم) (1)

گروهی را نمی یابی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشند، اما کسانی

ص: 70

را که با خدا و رسول ضدیت دارند، دوست داشته باشند، گرچه پدران شان یا فرزندان شان یا برادران شان یا قبیله شان باشند.

آیا ما، امامان معصوم علیهم السلام را عامل به این آیه می دانیم یا نه؟ می دانیم که آن بزرگواران، وارث بحق و آینه تمام نمای رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که امام سجّاد علیه السلام در وصف و مدح جدّ گرامی خود در دعای دوم صحیفه می فرماید:

والی فیک الأبعدین و عادی فیک الأقربین.

پیامبر، در راه تو - ای خدا - با افرادی که دور بودند، پیمان دوستی بست. و در راه تو، با نزدیکان خود به دشمنی برخاست.

ملاک دوستی و دشمنی و دوری و نزدیکی در نظر معصومان علیهم السلام، محض اطاعت و تقرب است، و با معیارهای ما تفاوت اساسی دارد.

از سوی دیگر، آنان از طرف خداوند متعال، واجد مقام ریاست دینی و دنیایی بر مردم بودند، گرچه مردم و حتی دوستداران ائمه، در مقام عمل، اینان را در هیچ یک از این ریاست ها اقامه نکردند و بدین گونه به آنان روی نیاوردند. به عنوان نمونه، در احادیث متعددی، رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را به عنوان «امیرالمؤمنین» به مردم شناساند و از مردم خواست که در حضور پیامبر، با همین لقب، به حضرت علی مرتضی علیه السلام عرض سلام و ادب کنند.

جالب است که بدانیم در میان عالمان، دو گونه با این احادیث برخورد شده است: برخورد فقها و برخورد عرفا.

فقها و محدّثان، براساس این احادیث نتیجه گرفتند که باید مردم،

امیرالمؤمنین علیه السلام را در بالاترین درجات دینی و دنیوی جای می دادند. مثلاً جناب سید ابن طاووس که در مورد همین احادیث، دو کتاب «الیقین» و «التحصین» را نوشته، در پایان این دو کتاب تأکید می کند که این احادیث نشان می دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام باید در تمام شئون دینی و دنیایی بر مردم حاکم باشد. و اگر جز این باشد - که هست - مردم به وظیفه خود عمل نکرده اند.

در گروه مقابل، یکی از صوفیان مشهور به نام علاء الدوله سمنانی را می بینیم، که - با وجود اظهار محبت نسبت به اهل بیت علیهم السلام در بعضی از رسائل خود - میان ریاست دنیایی با زعامت دینی فرق می نهد و اظهار می کند که شأن امیرالمؤمنین علیه السلام، برتر از آن بوده که رئیس دنیای مردم باشد، و آن حضرت، چنین کارهای بی ارزشی را به دیگران سپرده است!

این نگرش غلط، همان است که علامه میر حامد حسین هندی در کتاب ارزشمند عباقات الانوار به آن پاسخ داده است. علامه میرزا ابوالفضل تهرانی نیز در کتاب گرانقدر شفاء الصدور - که بهترین شرح زیارت عاشورا است - ذیل عبارت «سیدالوصیین» به آن اشاره می کند و به عنوان یکی از زیرکانه ترین تلبیس های ابلیس به آن پاسخ می دهد. جالب است که بدانیم همین سخن صوفیانه غلط، پس از این همه پاسخ های منطقی، بار دیگر تحت عنوان «ولایت باطنی و ولایت سیاسی»، از حلقوم یکی از مدعیان روشنفکری در زمان ما بر می آید و آن شخصیت مشهور، به عنوان یک کشف جدید تاریخی، حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام را واجد دو مقام می‌داند: یکی ولایت باطنی که در آن مقام، حجت خدا و امام معصوم است؛ دیگری ولایت سیاسی که در آن مقام، برگزیده مردم است و عصمت ندارد! و در ردیف دیگر حاکمان جای می‌گیرد!

این نگرش صوفیانه، ریشه در این بینش دارد که هرچه اتفاق افتاده، عین حق و صواب بوده است. در حالی که آنچه روی داده، نتیجه عدم توجه مردم به اوامر الهی و پیامد شکستن پیمان الهی غدیر بوده است.

نتیجه این گونه پیمان شکستن‌ها، همان است که در زیارت جامعه ائمه المؤمنین به تفصیل بیان می‌شود، که پرداختن به آن خود فرصتی مستقل می‌خواهد. به خوانندگان گرامی توصیه می‌شود که متن این زیارت را - که محدث قمی در اواخر مفاتیح الجنان آورده - با دقت تمام در مضامین آن، بارها و بارها بخوانند تا بدانند امامان معصوم علیهم السلام در چه زمان دشواری زندگی می‌کردند و چگونه فضای نامساعد پیرامون آنها، مجال بیان حقایق و اجرای احکام الهی را از آنها می‌گرفت.

3- یکی از آیات قرآن، وضع امامان معصوم در برابر دیگران را نشان می‌دهد. در قرآن می‌فرماید:

(ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله، فقد آتینا آل ابراهیم

آیا نسبت به مردمی که خداوند، از فضل خود به آنها بخشیده، به این دلیل حسادت می ورزند؟ به راستی ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملك عظیم بخشیدیم.

ائمه اطهار علیهم السلام ذیل این آیه فرموده اند که مردمی که مورد حسد واقع شده اند، ماییم.(2)

این حقیقت تلخ در بسیاری از جوامع هست که فردی که کمالی دارد، به دلیل همان کمال، مورد حسد حاسدان قرار گیرد. هرچه این کمال، بیشتر و گسترده تر باشد، این حسد نیز بیشتر و دامنه اقدامات علیه صاحب کمال، گسترده تر می شود. قرآن به عنوان یک نمونه، از حسد برادران حضرت یوسف علیه السلام نسبت به او یاد می کند که در پی آن، حضرتش سالها زندانی و غربت کشید. شاعر گوید:

دشمن طاووس آمد پَرّ او *** ای بسا شه را بکشته فرّ او

شگفتا! که چگونه رفتار بنی اسرائیل نسبت به پیامبران خود و فرزندانشان، در امت اسلام تکرار شد که نسبت به خاندان پیامبر، هر چه توانستند به ایذا و ستم رفتار کردند، چنان که امام سجاد علیه السلام فرمود:

يَذَّبِحُونَ ابْنَانَا وَيَسْتَحْيُونَ نَسَائِنَا، وَأَصْبَحَ خَيْرَ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ يُلْعَنُ عَلَى الْمَنَابِرِ، وَأَصْبَحَ عَدُوْنَا يَعْطَى الْمَالَ وَالشَّرْفَ، وَأَصْبَحَ مِنْ يَحْتَبِنَا

ص: 74

1- نساء / 54.

2- بحار الانوار 23 / 284 - 304 باب 17.

اینان پسران ما را می‌کشند و زنان ما را زنده نگاه می‌دارند؛ بهترین مخلوق پس از پیامبر (حضرت علی علیه السلام) را بر فراز منبرها لعن می‌کنند، در حالی که به دشمن ما، مال و مقام داده می‌شود، و دوستان ما تحقیر می‌شوند و حق آنها را کم می‌کنند.

حاکمان غاصب، در یک سیاست تبلیغی گسترده و همه‌جانبه، فضائل اهل بیت علیهم السلام را پوشیدند و در برابر، در جهت جعل فضائل برای دیگران کوشیدند. نتیجه کوتاه مدت این تلاش‌های شیطانی، آن شد که تنها پس از چند دهه، خاندان پیامبر در سرزمین وحی، غریب و تنها ماندند، تا آنجا که امام سجاد علیه السلام در بیانی دردمندانه فرمود:

ما بمكة ولا بالمدينة عشرون رجلاً يحبنا. (2)

در تمام مکه و مدینه، بیست نفر نیست که ما (اهل بیت) را دوست بدارد.

کار امت با امامان بحق، به آنجا رسید که امام سجاد علیه السلام پس از فاجعه کربلا فرمود:

والله لو أن النبي تقدم إليهم في قتالنا كما تقدم إليهم في الوصاية بنا، لما ازدادوا على ما فعلوا. (3)

به خدا سوگند، اگر پیامبر، جنگ با ما (اهل بیت) را به مردم پیشنهاد می‌کرد، چنان که نیکی به ما را به آنها پیشنهاد کرد، بیش از آنچه انجام دادند، کاری دیگر نمی‌کردند.

ص: 75

1- تفسیر قمی 2 / 134، بحار الانوار 45 / 84.

2- الغارات 2 / 393، بحار الانوار 34 / 297 و 46 / 143.

3- بحار الانوار 45 / 147.

بیهوده نبود که آن حضرت، در ضمن قطعه شعری کوتاه می فرمود:

يفرح هذا الوری بعیدهم *** و نحن اعیادنا ماتمنا. (1)

این مردم در عید خود شادمانند، در حالی که برای ما (اهل بیت)، عیدها همه ماتم است.

علت این مطلب را حضرتش در دعای 48 صحیفه سجادیه - که پس از نماز عید قربان می خواند - چنین بیان می دارد:

اللهم انّ هذا المقام لخلفانک و اصفیانک و مواضع امنائک فی الدرجة الرفیعة الّتی اختصاصتھم بها، قد ابتزّوها... حتّی عاد صفوتک و خلفاؤک مغلوبین مقهورین مبتزّین، یرون حکمک مبدلاً و کتابک منبوزاً، و فرائضک محرّفة عن جهات إشراعک، و سنن نبیک متروکة.

خدایا! این جایگاه به خلفا و برگزیدگان و امینان تو، اختصاص دارد در درجه ای والا که آنها را بدان اختصاص دادی. اما اینان آن را گرفتند... تا آنجا که برگزیدگان و جانشینان (راستین) تو، مغلوب و مقهور شدند و حق آنها را باز ستاندند. می بینند که حکم تو، تبدیل یافته، کتابت را پشت سر نهاده اند، فرائض تو از جهات تشریح آنها تحریف شده، و سنت های پیامبرت متروکه گردیده است.

در این بیان روشن می بینیم که مشکل امام علیه السلام با خلفا، نه یک مشکل شخصی است و نه منحصر به غضب قدرت و حکومت، بلکه سخن از تحریف و تبدیل احکام و پشت سر نهادن قرآن است. بدین جهت، زبان به لعن آنها می گشاید و از خدای حکیم می خواهد که آنها

ص: 76

را از رحمت خود دور بدارد:

اللهم العن اعدائهم من الاولين والآخرين، و من رضی بفعالهم و اشباعهم و أتباعهم.

خدایا! دشمنان آنان (اهل بیت) را - از پیشینیان و پسینیان - و نیز هر کسی را که به کارهای آنها رضایت دهد، و پیروان آنها را لعن کن (از رحمت خود دور بدار).

سپس، از خدای متعال می خواهد که زمان قدرت و تمکین اهل بیت را برساند:

و عبّل الفرج و الروح و النصره و التمکین و التأیید لهم. (1)

و در گشایش و رحمت و یاری و سلطه و تأیید برای آنها تعجیل فرما.

همین حقیقت را امام باقر علیه السلام در بیانی دردمندانه، به این تعبیر بیان می دارد. حضرتش خطاب به عبدالله بن دینار می فرماید:

ما من عید للمسلمین أضحی و لا فطر، الا و هو یتجدّد لآل محمّد فیه حزن.

هیچ عیدی برای مسلمانان نیست، نه عید قربان و نه فطر، مگر این که در آن، اندوه آل محمّد تازه می شود.

راوی علت این سخن را از امام علیه السلام می پرسد. و در پاسخ می شنود:

ص: 77

1- شگفتا، که برخی از گویندگان در روزگار ما، صحیفه سجاده را نماد «شیعاعتدالی» و متونی مانند زیارت عاشورا را نماد «تشیع غالبانه» می دانند. و یکی از شواهد این مدّعا را، وجود عبارات لعن در زیارت عاشورا می دانند که - به نظر آنها - صحیفه سجاده، خالی از چنین تعبیراتی است! سخن گفتن یک سویه و تعصّب آمیز و بدون تحقیق جامع - گرچه در کسوت نو اندیشی دینی باشد - به چنین نتایج غلطی می انجامد.

لأنهم يرون حَقَّهُم في يد غيرهم. (1)

زیرا حقّ خود را در دست دیگران می بینند.

در چنین حالتی، چگونه می توان از دوستی و حُسن رابطه میان ائمه و حاکمان زمانشان سخن گفت؟!

ادامه این پاسخ را در بخش بعد، پی می گیریم.

ص: 78

1- کافی 4 / 169، فقیه 1 / 511 و 2 / 174، تهذیب 3 / 289، اقبال / 279، بحارالانوار 88 / 135. عالم ربانی جناب سیّد ابن طاووس در کتاب اقبال الاعمال و نیز آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی در کتاب المراقبات، مبتنی بر همین حدیث و احادیث مشابه آن، تذکراتی در مورد نماز عید فطر و اضحی داده اند که خواندنی و عبرت آموز است.

پرسش ششم : رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [2]

ادامه پاسخ:

4- ماجرای رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با دیگران به موارد یاد شده، خلاصه نمی شود. یکی از اصول مسلم در مورد شأن امامت، آن است که امام همچون پیامبر، مثل و مانندی در میان مردم ندارد. بهتر است این مطلب را از پیامبر آغاز کنیم. در قرآن می فرماید:

(قل ائما انا بشر مثلکم یوحى الیّ) (1)

پیامبر در کدام ویژگی، «مثل» ما بشرِ عادی است؟ آیا آیه به این معنی است که پیامبر مانند ما، اسیر خشم و غضب و محبت افراطی و تعصب بیهوده است؟ این تفسیر غلط - که در برخی از منابع اهل تسنن آمده - مانند آن است که بگوییم منظور از جمله «حسن مثل شیر

ص: 79

است»، آن است که حسن، چهار دست و پا راه می رود و همواره می غرّد و می دَرَد و مردم از او می گریزند! در حالی که هر انسان عاقلی می فهمد که مراد از این تشبیه، فقط شجاعت حسن است، نه آن معانی دیگر.

پیامبر در کدام ویژگی، مثل ما بشر عادی است؟ بهتر است این سؤال را از فرزندانش بپرسیم که: «اهل البیت ادری بما فی البیت» (خانگی داند که اندر خانه چیست)، به ویژه که این فرزندان، وارثان بحق کمالات آن پیامبر رحمت اند. آن بزرگ مردان معصوم، این شباهت را فقط در این خصلت دانسته اند که پیامبر، مانند ما، مخلوق است؛⁽¹⁾

یعنی این که هرچه در کمالات پیش برود و درجه او بالاتر رود، هرگز خالق نمی شود. ولی در همان حالت مخلوقیت، به بالاترین رتبه ای که یک مخلوق می توان برسد، رسیده است. و البته، این لطف خداوند متّان بر اوست که خطاب به حضرتش فرمود:

(و کان فضل الله علیک عظیماً).⁽²⁾

اهل بیت آن حضرت نیز وارث همان کمالات پیامبرند، بجز شأن نبوت. بدین روی امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لا یقاس بآل محمّد من هذه الامة احد، ولا یسوّی بهم من جرت نعمته علیه ابداً.⁽³⁾

این نکته بسیار اهمیت دارد که وصف خورشید را از زبان خورشید

ص: 80

1- بحار الانوار 272 / 9، 24 / 377.

2- نساء / 113.

3- نهج البلاغه، خطبه 2.

بشنویم، نه ذره های ظلمت زده. لذا باید این گونه تعبیرات را غنیمت شماریم و بدان گوش جان سپاریم. بر این اساس، اهل بیت را با صحابه پاک و آسمانی همچون سلمان و ابوذر نمی توان مقایسه کرد، چه رسد به دیگران با چنان کارنامه هایی.

گفتیم که اینان، فضائل و مناقب موهبتی الهی را از پیامبر به ارث برده اند. و پیامبر، نعمتی والاست که خداوند، در میان نعمت های خود که همه ارزش دارند، تنها به این نعمت، بر بشر منت نهاده و می فرماید:

(لقد منّ الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم)(1)

هیچ کس از این امت با آل محمد قیاس نمی شود. و هیچ یک از امت که نعمت خداوند پیوسته بر آنها جریان دارد، با آنها مساوی نیست.

و تفسیر آیه شریفه (الم يجدك يتيماً فآوى)(2) به بیان حضرت رضا علیه السلام

چنین است که: خداوند حکیم، نه تنها افراد عادی امت، بلکه بزرگان امت همچون سلمان و ابوذر و مقداد را زیر چتر پیامبر و خاندانش: در آورده است.(3) بدین سبب، این گفت و گو که میان راوی با امام

صادق علیه السلام انجام شده، خواندنی و درس آموز است:

- راوی: آیا پیامبر فرمود: «آسمان سایه نیفکنده و زمین زیر پای کسی پهن نشده که راستگوتر از ابوذر باشد»؟

- امام صادق علیه السلام: آری.

ص: 81

1- آل عمران / 164.

2- ضحی / 6.

3- بحار الانوار 11 / 81.

- راوی: پس رسول الله و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین: در این حدیث کجایند؟

- امام صادق علیه السلام: چند ماه در سال هست؟

- راوی: دوازده ماه.

- امام صادق علیه السلام: چند ماه حرام در آنها هست؟

- راوی: چهار ماه.

- امام علیه السلام: آیا ماه رمضان در شمار آنهاست؟

- راوی: نه.

- امام علیه السلام: ماه رمضان، یک شب دارد که کار خیر در آن، برتر از هزار ماه است. ما خاندانی هستیم که کسی با ما قیاس نمی شود. (1)

چنین است که اسوه های زهد و تقوا همچون سلمان و ابوذر، نمی توانند دم از هموردی با اهل بیت بزنند و حتی خود را با آن ها قابل قیاس بدانند. حال آیا افراد سفله دون مایه را می رسد که سخن از چنین دوستی گویند؟ چه رسد به مقایسه یا هموردی؟! که اساساً محال است.

بسیاری از داوری های مورّخان را باید بر این مبنا سنجید و بررسی و ارزیابی کرد. چنان که شاعر گوید:

نه عَجَبٌ گر فرورود نَفْسُش *** عندلیبی، غراب، هم قفس اش

این مضمون در احادیث فراوان آمده که به دلیل اختصار، مجال

ص: 82

بیان آنها نیست. به این مورد اکتفا کنیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

علیّ منّی و أنا منه. فمن قاسه بغیری فقد جفانی. (1)

علی از من است و من از او. پس هرکس او را با دیگری غیر از من قیاس کند، به من جفا کرده است.

بر این اساس است که امام هادی صلوات الله علیه در زیارت معتبر غدیری به خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لعن الله من ساواک بمن ناواک. (2)

خدا لعنت کند کسانی را که افرادی را که با تو در افتادند، با حضرتت مساوی می دانند.

اکنون این شاخص و حیانی را که پیش روی ماست، مقایسه کنید با سخنانی که برخی گویندگان و نویسندگان مطرح کرده اند و می کنند.

در جایی که هرچه ادب و حق گزاری - حتی از بزرگانی مانند سلمان - در برابر آن اوج، به بی وزنی می افتد، درباره رفتارهایی مانند حق بردن و خانه نشین کردن و محاصره و مانند آن - که در خطبه شقشقیه، گوشه ای از آن آمده - چه می توان گفت؟!

5- از دیر زمان چنین بوده که اکثر مردم به دنیا اندیشیده اند نه دین و معنویت. قرآن، این ویژگی غالب انسانها را بدین سان باز می گوید:

ص: 83

1- فرائد السمطين 1 / 87.

2- مفاتيح الجنان، زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر؛ بحار الانوار 97 / 363.

(بل توثرون الحیاة الدنیا و الآخرة خیر و ابقی.) (1)

بلکه زندگانی دنیا را (بر آخرت) ترجیح می دهید، در حالی که آخرت، بهتر و ماندگارتر است.

شما زندگی دنیا (= زندگی پست و بی ارزش) را انتخاب می کنید، در حالی که آخرت، بهتر و ماندگارتر است.

خداوند، پیامبر خود را فرستاده تا ظرف وجودی انسانها را تطهیر کند و قلب او را به نور تذکر، حیات بخشد. بدین روی، از مردم می خواهد تا خود به اختیار، به این کار اقدام کنند:

(یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم.) (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! ندای خدا و رسول را پاسخ مثبت گوید، زمانی که شما را فرا می خوانند بدانچه شما را حیات می بخشد.

دریغ! که بشر، به این ندای آسمانی پاسخ مثبت نمی دهد. در نتیجه، آن ظرف، تطهیر نشده باقی می ماند. و آنگاه، حتی زمانی که پاک ترین آب ها در آن ریخته شود، به آبی آلوده بدل می شود که می تواند دیگران را فریب دهد، و لذا برای رفع عطش خود بدان روی می آورند، بدون این که به نتیجه ای برسند.

نعمت وجود گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله بدین سان در میان مردم آن روزگار، مورد ناسپاسی قرار گرفت. آن گوهر بیش بها را قدر ندانستند، تا آن جا که خداوند، یک بار در مدتی کوتاه، آن مردم مدعی را با یک آزمون بسیار آسان آزمود. آزمون، این بود که حکم الهی صادر شد که هرکس

ص: 84

1- اعلی / 16 و 17.

2- انفال / 24.

می خواهد به دیدار پیامبر برود، باید یک درهم (که مبلغی ناچیز بود) به فقیری صدقه دهد تا پیامبر، او را به حضور پذیرد :

(یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة.) (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه می خواهید با پیامبر نجوا کنید، پیش از نجوای خود صدقه بدهید.

به محض آن که این امر از آسمان در رسید، همه مردان زمینی از صحنه گریختند. و تنها کسی که روزی چند بار صدقه می داد تا به حضور پیامبر رسد و از محضرش بهره گیرد، امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود، چنان که سالها بعد، در مجالس مختلف، در جمع اصحاب، آنها را سوگند می داد که: کدام یک از شما در آن زمان به آیه «نجوی» عمل کرد؟ همه - به اتفاق - سوگند یاد می کردند که: هیچ کس غیر از شما چنین نبود. (2)

باری، خداوند وقتی مردم را به این آزمون آزمود و واقعیت وجودی شان را به آنها نشان داد، این حکم را نسخ کرد، چنان که در آیه دیگر به زبانی تلخ به آن ها خطاب کرد:

(أشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات؟ فإذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم...) (3)

ص: 85

1- مجادله / 12.

2- تفصیل مطلب در: بحار الانوار 35 / 376 - 385 باب 18 (آیه النجوی و انه لم یعمل بها غیره 7).

3- مجادله / 13.

آیا ترسیدید از این که قبل از نجوای خود صدقه بدهید؟ حال که چنین نکرده اید و خداوند، توبه شما را پذیرفت...

حال مردم در آن روزگار چنان بود و در این روزگار نیز چنین است. می بینیم که در موارد فراوان، دین خود را، نه به دنیایی مفصل، بل به اندکی ناچیز از آن می فروشند و این کار را توجیه دینی می کنند! چگونه در جامعه مسلمانان، ربا بیداد می کند؟ ربایی که در قرآن، گرفتن و دادن آن، «اعلام جنگ با خدا و رسول» نام دارد! (1)

خداوند تعالی در دو آیه قرآن، از حقیقتی شگفت خبر می دهد. در یک مورد به پیامبرش تسلی می دهد:

(و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین.) (2)

بیشتر این مردم - اگر چه بر آن حرص ورزی - مؤمن نیستند.

این آیه در زمان بسط و گسترش اسلام نازل شده است. عجیب نیست؟ اما عجیب تر از آن، آیه ای دیگر است که کمی بعد از آن می خوانیم:

(و ما یؤمن اکثرهم بالله إلا و هم مشرکون.) (3)

بیشتر اینان، ایمان به خدا نمی آورند مگر این که مشرکند!

پیامبر! غصه نخور! بیشتر این مؤمنان، مشرک اند. الفاظ آیه به گونه ای است که مختصّ زمان حیات پیامبر نیست، بلکه امروز نیز مصداق دارد، چنان که با نگاهی به پیرامون خود می بینیم.

ص: 86

1- بقره / 279.

2- یوسف / 103.

3- یوسف / 106.

از این توضیح کوتاه، پاسخ به یک پرسش مهم را می یابیم که گاه مطرح می شود. می پرسند: اگر در غدیر هفتاد هزار یا صد و بیست هزار نفر تن با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، چگونه این همه جمعیت، چند هفته بعد، حضرتش را، زمانی که به یار و یاور نیاز داشت، تنها گذاشتند؟

با این توضیحات، جواب آن روشن می شود. در یک کلمه : دنیاپرستی. قرآن نیز به بیانی دیگر پاسخ می دهد :

(يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها، و اكثرهم الكافرون.) (1)

نسبت به نعمت خدا معرفت یافتند، سپس به انکارش پرداختند و بیشتر آنان کافرند.

امام صادق علیه السلام فرمود: نعمت خدا را در غدیر شناختند و در سقیفه به انکارش پرداختند! (2)

این حقیقت تلخ، همان است که حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه در جمله تاریخی خود بیان فرمود :

انّ الناس عبید الدنیا، و الدین لعق علی انفسهم، یحوظونه ما درّت به معایشهم، فاذا مُحّصوا بالبلاء قلّ الدیانون. (3)

مردم به راستی بندگان دنیایند. و دین، بطور لغزنده روی زبان آنان است. درباره اش تا زمانی سخن می گویند که معیشت شان با آن بگردد. اما زمانی که در آزمونی آزموده شوند، دین داران (راستین) اندکند.

ص: 87

1- نحل / 83.

2- بحار الانوار 37 / 166.

3- بحار الانوار 44 / 382، تحف العقول / 245.

مردمی که چنین باشند، در مرحله انتخاب میان حاکمان غاصب و امامان بحق که قدرت ندارند، کدام یک را بر می‌گزینند؟ دیده ایم که غالباً گروه اول را برگزیده‌اند. و حتی در زمانی کوتاه که امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت دنیایی داشت، به صرف وعده‌های مخالفان و فقط در حدّ خبر سفره‌های چرب آنها که به گوش می‌رسید، حکومت آنها را بر حکومت حضرتش ترجیح دادند. و شد آنچه شد.

پیامد این انتخاب غلط مردم، این است که امامان معصوم علیهم السلام تنها ماندند و قدرت و امکان برخورد با غاصبان را نیافتند.

6- در چنین وضعیتی که مردم فقط به دنیا می‌اندیشند، حکومت‌های غاصب نیز، از همین ویژگی مردم سوء استفاده می‌کنند و برای جلب منافع به خود، تظاهر به همراهی با امامان بحق می‌کنند. آن خلیفه که بارها «لولا علی لهلک فلان» گفت، هلاک را در چه می‌داند؟ هلاک را در این می‌بیند که در یک قضاوت، در ماند و پایه‌های قدرت‌ش سست و لرزان شود. بدین جهت است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوت صحیح را پیش می‌آورد (به خاطر احقاق حقّ یک فرد مظلوم، نه تحکیم پایه‌های قدرت یک ظالم)، آن ظالم نیز، از این انجام وظیفه حضرتش سودی ناچیز می‌گیرد، در جهت حکومت چند روزه دنیوی خود. آنگاه این فرآیند را «نجات خود از هلاک» نام می‌نهد و «لولا علی لهلک فلان» می‌گوید. وگرنه کیست که نداند طبق احادیث متواتر میان فریقین، دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام، عینِ هلاکت است؟!

این ماجرا بارها تکرار شده از جمله:

آن زمان که در مدینه، زلزله ای روی داد، مردم سراسیمه به خانه دو خلیفه شتافتند. و آنها نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام پناه آوردند. و حضرتش مردم را نجات داد. (1)

آن زمان که پادشاه روم سؤال هایی از معاویه پرسید. و معاویه در پاسخ در ماند و از امام مجتبی علیه السلام کمک گرفت. (2)

زمانی که متوکل عباسی به بیماری سخت دچار شد و در مورد نذر خود، از امام هادی علیه السلام کمک گرفت. (3)

زمانی که سامرا گرفتار خشک سالی شد. در این میان، یکی از اسقف های نصرانی با ترفندی خاص دعایش مستجاب شد. و او از همین رویداد، سوء استفاده کرد و حقانیت اسلام را مورد تردید قرار داد. در این حال، خلیفه عباسی، امام عسکری علیه السلام را از محاصره خانگی احضار کرد تا پاسخ را بیان فرماید. و امام علیه السلام برای نجات عقیده مردم، ترفند اسقف نصرانی را روشن ساخت. (4)

این پدیده را امام صادق علیه السلام در بیانی کوتاه و گویا نشان می دهد. این بیان، پاسخی بسیار روشن است به این پرسش که: چرا آن غاصبان

ص: 89

1- بحار الانوار 41 / 254، علل الشرایع 2 / 556، المناقب 2 / 324.

2- بحار الانوار 10 / 132، 43 / 357، 44 / 147، 57 / 199، 72 / 196، تفسیر قمی 2 / 268، المناقب 4 / 12.

3- بحار الانوار 50 / 162، احتجاج 2 / 453، تحف العقول / 481، تفسیر قمی 1 / 284، عوالی اللئالی 2 / 314، فقه القرآن 2 / 313، المناقب 4 / 291 و 402.

4- بحار الانوار 50 / 270 و 271، خرائج 1 / 441، کشف الغمة 2 / 429، المناقب 3 / 313.

به امامان معصوم علیهم السلام رجوع می کردند؟ پاسخ امام صادق علیه السلام به این پرسش - به روایت معتبر کتاب نفیس کامل الزیارات - چنین است:

والله انّ بنی هاشم و قریشاً لتعرف ما أعطانا الله، ولكنّ الحسد أهلکهم كما أهلک إبلیس. و انّهم لیأتوننا إذا اضطرّوا و خافوا علی انفسهم، فیسألوننا، فنوضح لهم، فیقولون: نشهد انکم اهل العلم، ثمّ یخرجون فیقولون: ما رأینا اصلاً ممّن اتبع هؤلاء و یقبل مقالتهم. (1)

به خدا سوگند، بنی هاشم (= بنی عباس) و قریش نسبت به آنچه خداوند به ما بخشیده معرفت دارند. اما حسد آنها را هلاک ساخت چنانکه ابلیس را نابود کرد. آنان در زمان اضطرار که بر جان خود می ترسند، نزد ما می آیند و از ما درخواست می کنند و ما برای آنها توضیح می دهیم. آنگاه به ما می گویند: شهادت می دهیم که شما اهل علم هستید. پس از آن بیرون می روند و می گویند: ندیدیم کسی را که همراه تر باشد از آن کس که پیرو اینان (اهل بیت) باشد و سخن آنها را بپذیرد.

ادامه این پاسخ را در بخش بعد، همچنان پی می گیریم.

ص: 90

پرسش ششم : رابطه ائمه اطهار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [3]

ادامه پاسخ:

7- در ذیل این سؤال، یک سؤال فرعی دیگر مطرح می شود: چرا ائمه اطهار: بعضی از فرزندان خود را به نام خلفا می نامیدند؟

الف. پس از توضیحات یاد شده پیشین - که در کمال اختصار، وضع رابطه ائمه با خلفا را نشان می دهد - آیا این مسئله جزئی می تواند تمام آن موارد را تحت الشعاع قرار دهد؟ بار دیگر، به نکات قبلی رجوع شود تا جایگاه این سؤال فرعی روشن شود.

ب. آیا نام های مورد نظر شما، مختصّ خلفا بوده و هیچ فرد دیگری به این نام ها وجود داشت؟ با نگاهی ژرف به تاریخ، می بینیم که این نام ها، نام های عربی بوده که خلفا نیز به آنها نام گذاری شده اند. به عنوان مثال، اکنون که رضا شاه و محمد رضا شاه، به عنوان چهره های اصلی حکومت پهلوی شهرت دارند، آیا هرکسی که این نام

ص: 91

را دارد، بدان معنا است که وابسته و ارادتمند به خاندان پهلوی است؟ یا این که مردم، فرزندان خود را به دلیل ارادت به امام رضا علیه السلام به این نام نامیده اند؟

ج. در برخی موارد، نص صریح وجود دارد که روشن می سازد این نامگذاری به خاطر افرادی مشخص است. مثلاً در توضیح این مورد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، یکی از فرزندان خود را به «عثمان» نام نهاد، آمده است که حضرتش این نام را به خاطر «عثمان بن مظعون» بر فرزندش نهاد. (1) عثمان بن مظعون، یکی از اصحاب بسیار محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

د. بعضی از این نام ها، تا مدت های مدید، شخصیت فردی خاص را تداعی نمی کرد، چرا که افرادی با افکار مختلف، در درون جامعه با هم زندگی می کردند، بدون اینکه مرز بندی خاص و مشخصی در میان باشد. اما به تدریج که مرزها مشخص شد، ائمه اطهار علیهم السلام بر حفظ هویت شیعی افراد، تأکید کردند. بر همین مبنا، وقتی حضرت امام کاظم علیه السلام از یکی از اصحاب خود پرسید: چه نامی بر دخترت نهاده ای؟ گفت: حمیرا. فرمود: ما این اسم را خوش نمی داریم. آن را عوض کن. (2)

ه. در همین راستا، این نکته قابل توجه است که یکی از القاب امام

ص: 92

1- بحار الانوار 31 / 307، 45 / 37.

2- مستدرک الوسائل 15 / 128، کافی 1 / 310، بحار الانوار 48 / 19 و 73، ارشاد 2 / 219، اعلام الوری / 299، دلائل الامامة / 161.

هادی علیه السلام، «متوکل» بود. ولی برای اینکه نام خلیفه ظالم عباسی تداعی نشود، از یاران خود می خواست که او را به این لقب نخوانند. (1)

و. در بدترین حالت، فرض کنیم این نام گذاری، از اصل به نام خلفا بوده است. نکته مهم این است که اگر شدت تقیه در آن زمانها را در نظر بیاوریم، آنگاه می بینیم که ائمه اطهار علیهم السلام در یک جهاد دشوار و طاقت فرسا، به حفظ اصل دین و عقاید یاران معدود خود می اندیشیدند، و طبیعی است که هر کس در چنین وضعی باشد، نتواند تمام شئون را نگاه دارد. در این حال، می توان بعضی فرع ها را فدای اصل کرد.

ز. سخن از روزگاری است که مهم ترین اصل اعتقادی شیعه یعنی امامت و نصّ بر دوازده امام - یعنی نام ها و ویژگی های اولیه آن بزرگ مردان - خود یکی از اسرار شیعه بوده است، تا آن م جا که یکی از مهم ترین اسناد امامت شیعه یعنی حدیث لوح حضرت زهرا علیها السلام، تا حدود صد سال به عنوان یک راز و امانت نزد صحابی بزرگواری مانند جابر بن عبدالله انصاری نگاهداری می شد. پس از آن، این امانت را، امام باقر علیه السلام - به حسب ظاهر - از جابر تحویل گرفت و باز هم ده ها سال نزد آن حضرت به امانت ماند تا این که امام صادق علیه السلام آن را به ابوبصیر به امانت سپرد و ابوبصیر آن را به عبدالرحمان بن سالم آموخت، با این قید تأکید که: «فَصْنَعَهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ». (2) عبدالرحمان بن

ص: 93

1- بحار الانوار 50 / 114، کشف الغمة 2 / 374.

2- کافی، ج 1، کتاب الحجّة، باب ما جاء فی الاثنی عشر و النصّ علیهم، ص 527، چاپ غفاری: آن را نگاه دار، مگر از اهلش.

سالم به این توصیه عمل کرد و در میان تمام مردم آن روزگار، کسی نیافت که این حدیث شریف را به او برساند مگر یک نفر به نام «بکر بن صالح». او نیز فقط به چهار تن آموخت:

صالح بن ابی حماد، حسن بن ظریف، ابراهیم بن هاشم قمی، سعد بن عبدالله اشعری قمی.

یکی از طرق همین حدیث لوح، به جناب عبدالعظیم حسنی می‌رسد، که در آن طرق، جناب عبدالعظیم حسنی به راوی پس از خود، توصیه جناب ابوبصیر را (ده‌ها سال بعد از ابوبصیر) به بیان دیگر تکرار می‌کند:

هذا سرّ الله و دینه و دین ملائکة، فسنه الا عن اهله و اولیائه. (1)

این سرّ خدا و دین اوست و دین ملائکه او، پس آن را نگاه دار، مگر از اهل و اولیای او.

در چنین حالتی چگونه می‌توان انتظار داشت که جزئیات اخبار خاندان پیامبر یعنی نامگذاری فرزندانشان و تمام حکمت‌ها و مصلحت‌های مربوط به آن - که غالباً با مسائل دشوار آن روز ارتباط داشت - به اطلاع ما رسیده باشد؟

8- سؤال فرعی دیگر این است:

آیا تزویج بعضی از امامان یا فرزندان آنها با برخی از بستگان

ص: 94

1- بحار الانوار، 36 / 200 ح 3 به نقل از کمال الدین 1 / 308 و عیون اخبار الرضا علیه السلام / 45.

خاندان خلفا صحیح است؟ و آیا این کار به معنی قبول رسمیت و حقانیت خلفا نیست؟

الف. بارها در باب شدت تقیه سخن گفته ایم. بار دیگر با اشاره به همان مطالب می‌گوییم: درباره جزئیات این قضایا، خبر دقیق به دست ما نرسیده که - به اصطلاح امروز - «پشت صحنه» هر کدام از این قضایا، چه فشارها و تهدیدها یا مصلحت‌ها و جلوگیری از آزارهایی بوده که اهل بیت را وادار به چنین وصلت‌هایی کرده است. اما هرچه باشد، اصل کلی را نباید از یاد برد که شدت فشارها و تضییقات بر خاندان نور را نشان می‌دهد.

ب. یکی از مهم‌ترین مصادیق این مدعا، ازدواج خلیفه دوم با ام کلثوم است که - بنابر این مدعا - فرزند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

در اینجا نیز ابتدا می‌گوییم: آیا این کار - به فرض صحت این مدعا - با درد دل‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه برابری می‌کند؟ خانه نشین کردن باب مدینه علم نبوی به دست‌گوینده «لو لا علی لهلك فلان»، آیا ظلمی بر حضرت علی مرتضی علیه السلام هست یا نه؟ و به فرض که صحیح باشد، یکی از تحمیل‌های دستگاه خلافت بر حضرتش بوده است.

اما ماجرای این ازدواج بدین ترتیب است: جعفر بن ابی طالب در آغاز جوانی با اسماء بنت عمیس - از نخستین زنان مؤمنه به اسلام - ازدواج کرد. در زمانی که حضرت خدیجه مورد بی‌مهری مردم مکه

قرار گرفت، اسماء با آن بانوی گرامی همراز بود و انس داشت. حضرت خدیجه زمانی از دنیا رفت که حضرت فاطمه علیها السلام پنج ساله بود. در آخرین روزهای عمر حضرت خدیجه، اسماء به ایشان قول داد که حضرت زهرا را تنها نگذارد. اسماء با جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کرد. در بازگشت از حبشه، گاهی اسماء به مدینه می آمد. از جمله در شب ازدواج حضرت امیرالمؤمنین با حضرت صدیقه 3 که اسماء شرکت داشت. اسماء بار دیگر به حبشه بازگشت. در حبشه صاحب پسری شد که جعفر، نام او را عبدالله گذاشت. در سال 6 هجری بار دیگر اسماء همراه با جعفر به مدینه بازگشت. در مدینه، بعد از چند ماه، جناب جعفر فرمانده سپاه موته شد و به شهادت رسید. بعد از مدتی اسماء با ابوبکر ازدواج کرد، در زمانی که هنوز زمینه و مجالی برای بروز اختلافات پیش نیامده بود. اسماء از ابوبکر صاحب دو فرزند شد: یکی محمد بن ابی بکر و دیگری ام کلثوم دختر ابوبکر.

بعد از قضایای سقیفه، حاضر نشد زندگی با ابوبکر را ادامه دهد، به سبب قولی که به حضرت خدیجه داده بود که حضرت زهرا را تنها نگذارد. لذا در دوره بیماری حضرت فاطمه، اسماء در خدمت ایشان بود. وقتی ابوبکر از دنیا رفت، اسماء با دو فرزندش (محمد و ام کلثوم) به خدمت حضرت امیر علیه السلام درآمد و با آن حضرت ازدواج کرد، بدون این که از حضرتش صاحب فرزند شود. دو فرزند او هم به عنوان فرزند خوانده امیرالمؤمنین بودند که تحت سرپرستی

حضرتش بزرگ شدند.

از سوی دیگر، امیرالمؤمنین دو دختر داشت: یکی ام کلثوم که همسر مسلم بن عقیل بود. (در قضایای عاشورا، زمانی که حضرت سیدالشهداء، دختران یتیم مسلم را روی پای خود نشانند، خواهر زاده های امام حسین علیه السلام بودند.) دیگری حضرت زینب که همسر عبدالله بن جعفر بود.

اما همسر عمر بن خطاب، ام کلثوم دختر ابوبکر بود. عمر، او را از امیرالمؤمنین علیه السلام (پدرخوانده اش) خواستگاری کرد تا همسرش خواهر عایشه - همسر پیامبر - باشد و خودش به عنوان باجناق پیامبر شهرت یابد. ماجرای ام کلثوم این است. (1) این ماجرا چه ربطی به قصه

تحریف شده مشهور دارد؟

ج. مهم تر از همه این نکات، آن است که به فرض، مطلب بدان سان باشد که در نقل های تحریف شده آمده است. جای تأمل دارد که آیا ازدواج پیامبر با دختر ابوسفیان، بدان معنا است که پیامبر و ابوسفیان با هم مخالفت نداشته و رفاقت داشته اند؟

آیا این ازدواج، هند جگر خوار را در زمره اصحاب پیامبر در آورد؟

اساساً نکته مهم این است که ازدواج ها، طبق ظواهر شرع انجام می شد، چنان که زینب (فرزند یا دختر خوانده پیامبر) مدت ها همسر عمروعاص بود، در حالی که عمروعاص مشرک بود. و این در زمانی

ص: 97

1- بحارالانوار 33 / 580 و 581، 42 / 105 و 162، شرح نهج البلاغة 6 / 53، 16 / 143، كشف الغمة 1 / 372، كشف اليقين / 195.

بود که هنوز امر الهی به عدم تزویج مسلمان با مشرک نازل نشده بود.

منافقان ظاهر اسلام داشتند، چون شهادتین می گفتند. لذا ازدواج مسلمان مؤمن با مسلمان منافق، هیچ اشکال شرعی نداشت، ضمن این که هیچ نوع حقیقتی برای هیچ طرفی پدید نمی آورد.

9- نکته ای که برای تکمیل نکات قبل باید افزود، آن است که ظلم به اهل بیت، منحصر به خلفا نیست. در این ظلم، مردم نیز مشارکت داشته اند و دارند.

امیرالمؤمنین و امام جواد علیهما السلام در حدیث گرانقدری فرموده اند :

نعمة لا تُشکر کسیئة لا تُغفر(1).

نعمتی که شکر آن ادا نشود، مانند گناهی است که آمرزیده نشود.

چه نعمتی بالاتر از وجود مقدس پیامبر و خاندانش؟ و بر این اساس، چه گناه نابخشودنی بالاتر از کفران چنین نعمتی می توان تصوّر کرد؟!

درد دل های امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم زمانش که او را در برابر تهاجم دشمنان مسلح یاری نمی کردند، در نهج البلاغه آمده است. این همه ناسپاسی منحصر به حاکمان و صاحبان قدرت نیست، بلکه هرکس به سهم خود در این گناه شرکت دارد. یکی از مهم ترین گناهان که باید از آن به درگاه خدا آمرزش بخواهیم، این است که: «مظلومی در محضر ما، مورد ظلم قرار گیرد، و توان یاری او داشته باشیم، ولی

ص: 98

1- غررالحکم / 280 حدیث 6212، اعلام الدین / 309، بحارالانوار / 78 و 363 و 365، مستدرک الوسائل / 12 / 369 حدیث 14325.

به یاری او نشتاییم» (1). چه مظلومی بالاتر از چنان شخصیت های آسمانی که در بند پندارهای غلط مردم زمینی گرفتار آمده و با چنان حاکمانی مقایسه شوند؟! چنان که امام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه به عنوان درد دل خود فرمود: «حتی صرت أقرن الی هذه النظائر» (2).

به هر حال، آن بزرگواران مورد ظلم قرار گرفتند. مردم می توانستند - هر یک به سهم خود - از آنان دفاع کنند، اما چنان نکردند. خداوند متعال هشدار داده بود:

(قل ان كان أبؤکم و ابنؤکم و ابنؤکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من اللّٰه و رسوله و جهاد فی سبيله فترّبصوا حتّٰی یأتی اللّٰه بأمره.) (3)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و دودمان تان و اموالی که به دست آورده اید و تجارتي که از کسادی آن می ترسید و مسکن هایی که دوست می دارید، نزد شما محبوب تر باشد از خدا و رسولش و جهاد در راه او، پس انتظار بکشید تا آن که خداوند، امر (عذاب) خود را بفرستد.

مردم، گذران چند روزه دنیا را بر این نعمت بی بدیل الهی ترجیح

ص: 99

1- رجوع شود به صحیفه سجادیه، دعای 38.

2- نهج البلاغه، خطبه 3 (شقشقیه): کار به جایی کشیده که مرا با چنین هماوردهایی همراه می دارند.

3- توبه / 24.

دادند. خداوند متعال، بارها این ظلم آشکار را نادیده گرفت. و سرانجام، آنها را مشمول عذاب خود گردانید. عذاب الهی بر مردم این بود که آخرین حجت خود را از دسترس مردم دور نگاه داشت و این گوهر را در دل صدف محفوظ داشت، چنان که امام باقر علیه السلام فرمود:

إذا غضب الله تبارك و تعالی علی خلقه، نَحَّانا عن جوارهم. (1)

وقتی خدای تبارک و تعالی بر آفریدگانش غضب کند، ما را از جوار آنها دور می سازد.

امروز، امام عصر ارواحنا فدا، نه تنها از دست دشمن دانا گریزان است که از دست دوست نادان نیز درد دل می کند:

قد أذانا جهلاء الشيعة و حمقاؤهم و من كان دينهم جناح البعوضة ارجح منه. (2)

به راستی افراد نادان و نابخرد شیعه، و کسانی که بال مگس را بر دین خود ترجیح می دهند، ما را آزردهند.

حضرتش در بیان دیگر، عدم توجه مردم به خود را در این جملات خلاصه می کند:

و لو أن اشياعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم، لما تأخر عليهم اليمن بلقائنا... (3)

ص: 100

1- کافی 1 / 343، باب فی الغیبة.

2- احتجاج 2 / 473، بحار الانوار 25 / 266.

3- احتجاج 2 / 498، بحار الانوار 53 / 176.

اگر دل‌های شیعیان ما - که خدای بر طاعت خود، آنان را توفیق دهد - بر وفای به پیمانی که بر عهده آنها داریم، مجتمع بود، برکت لقای ما از آن‌ها تأخیر نمی افتاد.

تا زمانی که غیبت حضرتش ادامه یابد، تداوم غیبت نشان می دهد که هنوز دشمنان دانا دست اندرکار ستم بر آن حضرت اند و دوستان نادان، عزم جدی برای یاری حضرتش ندارند.

امیدواریم خداوند متعال، در امر ظهور حضرتش تعجیل فرماید و به ما معرفت فضائل و شئون آن حضرت و قدردانی از این نعمت والای الهی را به ما نصیب فرماید.

آمین ربّ العالمین.

ص: 101

پرسش هفتم : آیا صحیح است که غیر شیعه ها، با وجود عملکرد اخلاقی صحیح به جهنم می روند و شیعه ها با وجود عملکرد غلط به بهشت می رسند؟ [1]

پاسخ:

1- این پرسش گاهی در مقایسه افراد غیر مسلمان با افراد مسلمان مطرح می شود. همچنین پرسش هایی دیگر، هم خانواده آن پیش می آید، از جمله این که پیشرفت علمی غیر مسلمانها با عقب گرد علمی مسلمانها مقایسه می شود، و از اینجا در مورد حقانیت اسلام تشکیک می شود.

در این موارد، باید به چند نکته توجه شود:

الف. آنچه تحت عنوان دنیای پیشرفته - از جهت نظام علمی یا اخلاقی اجتماعی - یاد می شود، مجموعه ای است که ده ها سال، سیادت و ریاست دنیا را به عهده داشتند. و به شکل استعمار آشکار یا پنهان، ارباب بخشی دیگر از دنیا بودند که آنها را به نوکری گرفته

ص: 103

بودند. اینان در موارد عدیده چنین می کردند که در مقام اربابِ مسلط، نوکرها را به جان هم انداختند، بعد از آن گفتند که نوکرهای ما خشونت دارند، در حالی که دنیای ما، دنیای مهربانی و رحمت است. در این جهت، از پدیده خودباختگی آنها نیز - که خود همان حاکمان جهانی در کشورهای عقب افتاده ایجاد کرده بودند - بهره گرفتند و آنها را شیفته خودشان کردند. سؤال، این است: چه کسی این خشونت را به آنها یاد داد؟ یا این روحیه را در آنها دید و - با وجود امکاناتی که برای تغییرشان داشت - نه تنها به اصلاح آن پرداخت، بلکه این روحیه را در آنها تقویت کرد؟

ب. پیشرفت علمی آنها با سرمایه های ما انجام شد: سرمایه های علمی مانند ترجمه آثار ابن سینا و ابوریحان به زبانهای خود و تدریس در مراکزشان، که البته به آن حدّ، محدود نماندند و پیش رفتند. همچنین سرمایه های مالی ما، که ده ها سال به غارت و یغمای منابع زیرزمینی ما پرداختند. افزون بر آن، سرمایه های فکری ما را که در آنها حالت خودباختگی و شیفتگی در برابر غرب پدید آوردند و به آنها امکانات دادند و به سمت خود جذب کردند. پس از این همه، آیا انصاف است که درباره مایه اصلی پیشرفت خود، چنین قضاوت کنند؟ و آیا انصاف است که ما همان سخنان را بدون اندیشه و تأمل تکرار کنیم؟

ج. با وجود نکته قبلی، انکار رفتار صحیح، در هر حال و از سوی هر کس که باشد، نه معقول است، نه مقدور و نه مقبول. ما هم بعضی

رفتارهای صحیح غربی‌ها را انکار نمی‌کنیم. ولی می‌گوییم که تمام این رفتارها، در این مقوله جای می‌گیرد که «انسان» محور جهان باشد نه خدا، و «دنیا» مقصد اصلی باشد نه آخرت. بیان این جمله به آن معنا نیست که ما - یعنی مسلمانها - در تمام شئون خود، خدا و آخرت را محور کار خود می‌دانیم. ما، خود اقرار داریم که در موارد متعدّد، در عمل، به دین پشت پا زده ایم، ولی فعلاً سخن در آن باب نداریم. سخن در این است که منشأ اصلی رفتارها و برخوردهای انسان دوستانه آنها چیست؟ با دقتی مختصر می‌توان دید که هدف، فقط رسیدن به دنیایی است که رفاه آن بیشتر باشد، آن هم با ترویج فرهنگ انسان محوری. این دو هدف، جای بحث و نقد زیاد دارد.

د. ما، از جنبه‌های انسانی دین اسلام غافل شده ایم. موارد فراوان در اسلام وجود دارد که به آن امتیاز بخشیده است، در زمینه‌های: حقوق بشر، محیط زیست، اخلاق حرفه‌ای در تجارت، شیوه اجرای حدود و قصاص، روابط اجتماعی و ضرورت حفظ مبانی اخلاق اجتماعی و حقوق دیگران و دهها بحث دیگر، که تفصیل آن در جای خود باید بیاید. ولی تا آنجا نسبت به آن غفلت داریم که نه تنها در عمل بدان بی‌توجه شده ایم، بلکه در بحث و گفت‌وگو نیز کمتر مطرح می‌کنیم.

ه. - دین را باید در آینه آموزه‌های آن دید نه در آینه عملکردهای مدعیانش. البته ما همواره وظیفه داریم که به عمل، مروج دین باشیم نه فقط به زبان و بیان. ولی اگر در جایی چنین نشد - که متأسفانه نمونه

آن را کم نداریم - آن عملِ غلط، نباید معیار بررسی دین ما باشد. دین ما می گوید:

- به دشمن خود بگویید:

(لئن بسطت الیّ یدک لتقتلنی، ما أنا بباسط یدی الیک لأقتلک) (1)

اگر دست خود را بر من بگشایی تا مرا بکشی، من هرگز دست بر تو نمی گشایم تا تو را به قتل برسانم.

(ادفع بالّتی هی احسن السیئة فاذا الذی بینک و بینه عداوة کأَنّه ولیّ حمیم) (2)

بدی را با نیکی پاسخ گوی. در این حال، کسی که میان تو و او دشمنی است، به دوست و هم پیمان بدل می شود.

(و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس، و اللّهُ یحبّ المحسنین) (3)

کسانی که خشم خود را فرو می خورند، و مردم را می بخشند. و خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.

البته در جای خود هم می گوید: «کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً» (4)،

ولی عفو و انتقام، هر دو مشروط است به آن که کسی در این میان سوء استفاده نکند. در هر حال، با شناخت زمان و مکان و... باید اقدام کرد.

2- گاهی بعضی از مراسم مذهبی شهرهای مکه و مدینه در ایام حجّ را - مثلاً - با شهری مثل شیراز در ایام عادی سال مقایسه می کنند.

در این مورد توجه به چند نکته لازم است:

ص: 106

1- مائده / 28.

2- فصلت / 34.

3- آل عمران / 134.

4- نهج البلاغه، نامه 47.

الف. آیا اطمینان دارید که ساکنان مکه و مدینه، به رضایت خود در آن مراسم مذهبی - مثلاً نماز جماعت - شرکت می کنند یا تهدید و جبر در میان است؟ آیا چنان تهدیدی - برای نماز جماعت - را در شهرهای خودمان می پسندید؟

ب. مقایسه ایام زیارتی حج با ایام عادی سال، امری غیر معقول است. هر زمانی اقتضای خاص خود را دارد. باید دانست که منطقه حجاز، منطقه ای است که از دیرباز - و حتی قبل از اسلام - شاهرگ اقتصادی آن، زیارت خانه کعبه بوده است. پس بطور طبیعی، هرچه در جهت جلب مشتری برای این «گردشگری اسلامی» سرمایه گذاری شود، اثر اقتصادی آن در وضع مردم آن منطقه نمایان می شود.

ج. همچنین برای رعایت دقت بیشتر در مقایسه، باید شکوه مسجدالحرام را مثلاً با حرم حضرت امام رضا علیه السلام مقایسه کرد، و وضع عمومی فرهنگی پایتخت سعودی - ریاض یا جدّه - را با پایتخت ایران، تا سنخیت رعایت شود.

د. در هر حال، مقایسه باید عقلی صورت گیرد و نه احساسی، و عملی باشد نه ظاهری. در مقایسه، باید از خودباختگی و شیفتگی در برابر دیگران - اروپایی یا عرب یا غیر آنها - دست برداشت. کار خوب، از هرکسی که باشد، خوب است و کار بد، از هرکسی که باشد، بد. این شیوه برخورد، با منطق خودباختگی - که بگوییم: «مرغ همسایه، غاز است» - تفاوت اساسی دارد. متأسفانه در بسیاری از موارد، قضاوت ما، بر مبنای خودباختگی است.

3- مبنای قضاوت در مورد یک گروه، عملکرد آن‌ها است یا اصل اندیشه آنها؟ به عبارت دیگر، ریشه وجودی هرکسی، اندیشه اوست یا عمل او؟ برخورد برخی از اندیشمندان اروپایی - مانند ویلیام مونتگمری وات - در ارزیابی و مقایسه تفکرات دینی، مقایسه عملکرد جوامع مربوطه است. و خطا در همین جاست که به عمل، محوریت بدهیم، در حالی که در دین ما، نیت، اصل است و آن را برتر از اندیشه دانسته اند، که در آینده به این بحث می‌پردازیم.

همچنین در دین ما، خودباختگی در برابر شخصیت‌ها و جوامع و مراکز - به نوعی که حق را از روی آن بشناسیم - مقبول نیست. در جنگ جمل، امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی روبرو شد که وجود بعضی از صحابه در سپاه جمل را دلیل حقانیت آن مجموعه می‌دانستند. حضرتش خطاب به آنها فرمود:

انّ دین الله لا يُعرف بالرجال، بل بآية الحق، فاعرف الحق تعرف اهله. (1)

دین خدا بر مبنای شخصیت‌ها شناخته نمی‌شود، بلکه به آیت حق. پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی.

ثقة الاسلام کلینی در مقدمه کتاب گرانقدر کافی، از گروهی که حق را بر مبنای شخصیت‌ها می‌سنجند، شکایت می‌کند و این شخصیت پرستی را آفت دستیابی به حق می‌داند. وی در این مقدمه، حدیثی از

ص: 108

1- وسائل الشیعة 27 / 135 حدیث 33413، بحارالانوار 6 / 178 و 179، امالیطوسی / 625 مجلس 30، امالی مفید / 3 مجلس 1، بشارة المصطفی / 4، کشف الغمة 1 / 411.

من دخل هذا الدين بالرجال، ردّته الرجال. و من دخل هذا الدين بالكتاب و السنة، زالت الجبال قبل ان يزول. (1)

کسی که بر مبنای شخصیت ها به این دین درآید، همان شخصیت ها او را از دین بر می گردانند. و کسی که دین را از روی کتاب خدا و سنت رسولش شناخت، (چنان استوار و ثابت قدم می شود که) کوه ها می لرزند پیش از آن که چنین انسانی بلرزد.

کتاب خدا و سنت پیامبر - که پس از پیامبر، در وجود مقدّس امامان معصوم علیهم السلام جلوه گر می شود - ضابطه اصلی ما است که حقانیت آموزه های دینی را نشان می دهد، نه عملکرد شخصیت های دینی و غیر دینی.

4- این پرسش به یک شکل - مقایسه وضعیت اعمال شیعه با غیر شیعه - در زمان امام محمد باقر صلوات الله علیه مطرح شده و ابوحمزه از حضرتش در این مورد پرسید. آن جناب پس از تبسمی، چنین پاسخ داد:

يا ثابت! انا في افضل بقعة على ظهر الارض. لو أنّ عبداً لم يزل ساجداً بين الركن و المقام حتى يفارق الدنيا، لم يعرف ولا يتنا، لم ينفعه ذلك

ص: 109

1- مرحوم کلینی، حدیث را به عنوان «قال المعصوم علیه السلام» می آورد. ولی شیخنعمانی - که شاگرد او بوده و خود، محدّثی بلند پایه است - در کتاب غیبت خود، همانحدیث را از امام صادق علیه السلام روایت می کند. (غیبت نعمانی / 22، مقدمه). علامه حلی نیز رساله سعیده خود را با همین حدیث آغاز می کند تا ضرورت تحقیق و عدم تقلید در باباصول دین را یادآور شود.

ای ثابت (اسم ابو حمزه)! من در برترین مکان روی زمین هستم. اگر بنده ای همواره میان رکن و مقام خدا را سجده کند تا وقتی که

از دنیا بیرون رود، ولی نسبت به ولایت ما معرفت نداشته باشد، این همه سودی به او نمی رساند.

این پاسخ استوار، ممکن است امروز به ذائقه برخی از افراد خوش نیاید یا آن را بر تعصب فرقه ای حمل کنند. ولی با توجه به مجموعه توضیحاتی که در پی می آید، می توان نگاهی دیگر بر آن افکند:

الف. در مورد عمل، کمیّت شرط نیست، بلکه صحّت آن مهمّ است. برای روحیه کمیّت زده ما و دنیای کمیّت زده ما، توجه به این نکته اهمیت فراوان دارد که آموزه گرانقدر امام امیرالمؤمنین علیه السلام را همواره پیش چشم آوریم:

لا یقلّ عمل مع تقوی، و کیف یقلّ ما یُقبَل؟ (2)

هیچ کاری - اگر با تقوی همراه باشد - اندک نیست. و چگونه اندک باشد آنچه مورد قبول درگاه الهی قرار گیرد؟

امام عسکری علیه السلام در توضیح این حقیقت والا، بیانی از امام صادق علیه السلام می آورند که براساس آن، یکی از مدّعیان زهد زمان ایشان، دو قرص نان از نانوائی و دو عدد میوه از میوه فروشی دزدید و سپس

ص: 110

1- مستدرک الوسائل 1 / 150 حدیث 230، با تفضیل و به تعبیر دیگر از محمدبن مسلم: همان کتاب 1 / 166 حدیث 268.

2- کافی 2 / 75 باب الطاعة و التقوی...، غرر الحکم 156 / حدیث 2941، مجموعه ورام 1 / 24 و 2 / 186.

آنها را به چهار نفر نیازمند صدقه داد. وقتی به او اعتراض شد، در پاسخ به دو آیه قرآن استناد کرد که در برابر گناه، یک سیئه می نویسند و در برابر کار خیر، ده حسنه. در نتیجه، چهار سیئه برای او نوشته اند و چهل حسنه، که در این میان سی و شش حسنه باقی می ماند! امام صادق علیه السلام پس از این که محاسبه ریاضی را از آن مدعی نقل می کند، به این حقیقت ارزشمند اشاره دارد که آن گونه کارها صحیح نیست، چون خداوند تعالی می فرماید:

(أَتَمَّا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) (1)

به قید «اتما» توجه شود که حصر را می رساند، یعنی این که خداوند، عمل را، فقط و فقط، از اهل تقوا می پذیرد نه از دیگران. و بدیهی است که دزدی عمدی خلاف تقوا است، گرچه در نظر آن مدعی کمیت زده، مقدمه انفاق در راه خدا باشد!

این حقیقت در جای دیگر نیز بیان شده است. در قرآن می فرماید:

(الذی خلق الموت و الحیة لیبلوکم ایکم احسن عملاً) (2)

خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما عملی نیکوتر دارد.

امام صادق علیه السلام در تبیین آیه فرمود:

احسن عملاً... لیس یعنی اکثر عملاً، ولكن اصوبکم عملاً. وانما الاصابة

ص: 111

1- بحار الانوار 47 / 238 و 239، احتجاج 2 / 368، تفسیر امام عسکری علیه السلام / 44.

2- ملک / 2.

عملی نیکوتر... نه یعنی عملی بیشتر، بلکه عملی که استوارتر باشد. و استواری عمل، چیزی نیست جز خشیت خدا و نیت صادقانه و نیکو...

ب. عمل، جسمی دارد و روحی. به تعبیر دیگر، عمل، ترکیبی است از قالب و قلب. جسم و قالب عمل، نحوه ادای آن است که باید صحیح باشد، مثلاً نماز که باید به همان دستوری که در شرع رسیده، ادا شود نه به میل و دلخواه انسان. اما روح و قلب عمل، نیت صحیح است که اگر در کار نباشد، تمام آن عمل صحیح، مقبول نمی افتد.

این نکته جای دقت دارد که در بینش مبتنی بر شرع، نه افراط در نیت را از انسان می پذیرند، به گونه ای که اعمال عبادی - مانند نماز و حج زکات و روزه و مستحبات و ترک مکروهات - را به بهانه نیت آنها تعطیل کند، چنان که برخی از صوفیه چنان کردند. و نه تفریط را، به این معنا که تمام توجه انسان به صحت جزئیات آداب و مناسک شرعی معطوف گردد، به گونه ای که از اصل و روح عمل غافل شود. روش صحیح توجه همزمان به هر دو جزء عمل است. جسم بدون روح، کالبدی است مرده، هرچند که بسیار زیبا و جذاب باشد. و روح بدون جسم، قابل ارتباط و تعامل نیست، هرچند قوی باشد.

نکته مهم تر این است که این هر دو عامل، زمانی ارزش دارد که در چارچوب سنت صحیح نبوی - بدون پیرایه ها و آرایه های بشری -

ص: 112

باشد، نه مبتنی بر بدعت ها، که ساخته های دست دیگران است و به نام دین الهی عرضه می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما هشدار می دهد که:

لا قول الا بعمل، و لا قول و لا عمل الا بنية، و لا قول و لا عمل و لا نية الا بإصابة السنة. (1)

سخن مفید نیست مگر همراه با عمل. سخن و عملی مفید نیست مگر با نیت. و سخن و عمل و نیتی مفید نیست مگر آن که مطابق سنت باشد.

نمی توان در چارچوب بدعت پیش رفت، اما ادعای نیت صحیح داشت. لذا بررسی دقیق در مورد هر یک از کارهایی که انسان در نظر دارد، ضروری است که مبدا بدعت باشد و ما به جای تقرب به خداوند، از درگاه رحمت او بیشتر دور شده باشیم.

ج. گفتیم که روح تمام اعمال و آداب عبادی، تقرب به خدا و رسیدن به تقوا است. این حقیقت در آیات قرآن به روشنی بیان می شود. به عنوان نمونه:

- نماز : (اقم الصلاة لذكركم) (2)

- نماز را برای یاد من بر پای دار.

- روزه: (كتب عليك الصيام... لعلكم تتقون) (3)

- روزه را بر شما واجب ساخت... باشد که به تقوا برسید.

- حجّ: (لن ينال الله لحومها ولا دماؤها، لكن يناله التقوى منكم) (4)

ص: 113

1- کافی 1 / 70 باب الاخذ بالسنة و شواهد الكتاب، بحار الانوار 1 / 207، اماليطوسی / 337 و 385 مجلس 12 و 13.

2- طه / 14.

3- بقره / 183.

4- حج / 27.

- گوشت و خون های آنها (قربانی ها) به خدا نمی رسد، بلکه تقوای شما به او می رسد.

- زکات: (خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا) (1)

- از اموال آنها صدقه بگیر، تا بدان وسیله آنها را تطهیر و تزکیه کنی.

تقوا چیست؟ تقوای معنی تعبد محض، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در تعریف «اسلام» فرمود:

الاسلام هو التسليم... (2)

اسلام، چیزی جز تسلیم نیست...

برای این تعبد و تسلیم، یک راه قرار داده شده نه بیشتر، که «صراط مستقیم» است و هر روز، دست کم ده بار هدایت به این راه را از خداوند متعال می خواهیم:

(اهدنا الصراط المستقیم).

در قرآن، سخن از «صراط مستقیم» است و نه «صراط های مستقیم»، تا برخی مدعیان، مدّعی کهن صوفیانه را در کسوتی دیگر به ما نگویند. در این هشدار قرآن ژرف بنگرید:

(وَ اِنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، وَ لَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْتَرِقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ، ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) (3)

و این است صراط من که استوار است، پس آن را تبعیت کنید. و از راه های

ص: 114

1- توبه / 103.

2- کافی 45 / 2 باب نسبة الاسلام، کافی 8 / 11، محاسن 1 / 222، معانی الاخبار / 185، نهج البلاغه / حکمت 125.

3- انعام / 153.

دیگر پیروی مکنید که شما را از راه او باز می دارد. خداوند بیدن وصیت سفارستان می کند، باشد که تذکر پذیرید.

در پرتو این نکته روشن قرآنی، به این مطلب تذکر می دهیم که اگر کسی در مسیر تقوا، تعبّد، تسلیم و صراط مستقیم قرار داشت، اندک بودن عمل او به لحاظ کمی شاید قابل جبران باشد، که البته کاری دشوار است. اما اگر در راه های انحرافی گام بردارد، هرچه بیشتر به زعم خود عبادت کند، از راه حق دورتر می شود، گرچه خودش به این امر، آگاه نباشد.

(قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالاً، الذین ضلّ سعیم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا) (1)

بگو: آیا شما را خبر دهم به زیانکارترین مردمان در عمل؟ کسانی که تلاش آنها در زندگانی دنیا گم شد، در حالی که می پندارند درست عمل کرده اند.

تفاوت میان این دو حالت، روشن است و جای دقت فراوان دارد. در حالت اول، انسان نماز را ادا می کند، با قدری عدم توجه در شرایط صحّت یا کمال آن، مثلاً در آخر وقت یا بدون مستحبات. اما در حالت دوم، نماز را - از روی علم و عمد - بدون طهارت یا پشت به قبله می خواند. در حالت اول امکان جبران کمبودها هست، گرچه دشوار. ولی حالت دوم، استهزاء نسبت به حکم الهی است، لذا گناهی بزرگ به شمار می آید، گرچه در کسوت نماز باشد.

ص: 115

د. آنچه گفته شد، از منظری دیگر در منشور چند وجهی دین قابل رؤیت است:

در شماری از احادیث معتبر آمده که خداوند، اموری را بر انسان فرض و واجب ساخت. با این همه، در مورد بسیاری از آنها به انسان رخصت داد که بتواند آنها را ادا نکند یا این که در حدی کمتر از معمول، یا در غیر زمان خود، و خلاصه به شکلی دیگر. مثلاً:

- نماز را واجب ساخت، اما از برخی افراد در حالات خاص این تکلیف را برداشت. و در حالات دیگر مانند سفر، به نیمی از آن امر فرمود.

- فریضه روزه را از مسافر و بیمار، در زمان مسافرت و بیماری برداشت، تا در زمان های دیگر، قضای آن را انجام دهند.

- فریضه حج، در صورتی که انسان به استطاعت نرسد، از انسان ساقط است.

- فریضه جهاد، از بیماران و زنان و سالخوردهگان ساقط است. و درباره دیگران نیز، به شرایط خاص خود موقوف شده است.

به تعبیر حدیث شریف، خداوند در این گونه فرائض الهی، به بعضی افراد «رخصت» داده تا در زمان ها و شرایط خاص، این واجبات را ادا نکنند یا به شکلی دیگر بدان پردازند. اما در این میان، یک فریضه هست که در هیچ حالت و وضعیت که انسان باشد، از او

نکته مهم این است که آن چه انسان را در زمان حضر به نماز تمام و در زمان سفر به قصر، امر می کند، همان فریضه ولایت است که در تمام این حالات، انسان باید به آن گردن نهد و به جان بپذیرد. ولایت، رشته استوار الهی است که در هر زمان، همچون چراغی روشن، راه تقوا و تعبد را به انسان نشان می دهد و او را از جزئیات راه - مقصد، مسیر، هدف، خطرات و نحوه پیمودن راه - آگاه می سازد.

به همین دلیل، در نماز - دست کم ده بار در هر روز - از خدا می خواهیم که ما را جزء «مغضوب علیهم» و «ضالین» قرار ندهد. وقتی به بیان امام هادی صلوات الله علیه در زیارت جامعه کبیره رجوع کنیم، تفسیر روشن و جامع این دو مفهوم را از حضرتش فرا می گیریم:

- علی من جحد ولا یتکم غضب الرحمان. (معنای مغضوب علیهم)

- ضلّ من فارقکم. (معنای ضالین)

وقتی کسی به علم و عمد، خود را در شمار گمراهان مورد غضب خداوند حکیم قرار داد، نماز و روزه چه سودی به او می بخشد؟ چنین کسی، وقتی در نماز از خداوند می خواهد که او را در زمره آن دو گروه قرار ندهد، آیا چنین نمازی استهزاء به خدا و رسول نیست؟ طبعاً در این حالت، هرچه بیشتر نماز گزارد، نه تنها وسیله تقرب

ص: 117

1- خصال 1 / 277 باب الخمسة حدیث 21، بحار الانوار 68 / 376. مرحوم شیخ احمد رحمانی همدانی، در کتاب «امام علی بن ابی طالب علیه السلام» شماری از این احادیث را آورده است.

نشده، بلکه عذاب خود را سنگین تر کرده است.

ه- بد نیست در مورد همین نکته، توضیحی دیگر بیان شود.

دیدیم که خداوند متعال، عمل خیر را فقط از اهل تقوا می پذیرد :

(انما يتقبل الله من المتقين)(1)

تقوا مصداق مختلف دارد، که هرکدام از آنها بخشی از این مفهوم قرآنی را در انسان تحقق می بخشد. (مانند مطلق خیرات، عبادات، اخلاق حسنه و...) ولی در اینجا نیز تفسیر روشن و جامع این آیه را باید در بیان امام هادی علیه السلام (زیارت جامعه کبیره) یافت که فرمود:

بموالاتکم تقبل الطاعة المفترضة.

علمای علم بلاغت بر این نکته اتفاق دارند که این گونه بیان جملات در عربی، می رساند که فقط و فقط به قبول ولایت از طرف انسان است که اعمال و آداب الهی از او پذیرفته می شود.

نکته مهم این است که تقوا و ولایت، یک درجه ثابت نیست که انسان به دست آورد و بالاتر از آن برای او مقدور نباشد. همچنین این درجه، چنان نیست که از انسان قابل سلب نباشد.

به عبارت دیگر: از یک سو، تقوا خود در جاتی دارد که در هر درجه، هدایت بالاتر را نصیب انسان می سازد. لذا در مورد قرآن فرمود:

(ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین)(2)

ص: 118

1- مائده / 27.

2- بقره / 2.

این کتاب - که تردیدی در آن نیست - هدایت برای اهل تقوا در آن است.

و در جای دیگر فرمود:

(و الذین اهتدوا زادهم هدی) (1)

کسانی که هدایت الهی را بپذیرند، خداوند بر هدایت آنها می افزاید.

کسی که هدایت الهی را به جان بپذیرد، خداوند به لطف خود، او را بیش از پیش هدایت می کند. و این اعطای درجات را نهایت نیست، چون بنده در هر حال بنده است و مخلوق هرگز خالق نمی شود.

«موالات» نیز چنین است: هرگز یک محبّ عادی خاندان پیامبر را نمی توان با بزرگانی همچون ابوذر و سلمان در یک درجه دانست. شاعر نیکو گفته است که:

نه هرکس شد مسلمان، می توانش گفت سلمان شد

پس در همان درجات نیز پیوسته می توان بالا رفت.

اما از سوی دیگر، دست خدا بسته نیست که آنچه را به رحمتش داده، نتواند به حکمتش پس گیرد. لذا می تواند همان نعمت ولایت، هدایت و تقوا را که به انسان داده و چه بسا افزون ساخته، از انسان پس گیرد. این زمانی است که انسان خودش ظرف وجودی خود را - به سوء اختیار - از این عطیه الهی تهی سازد. به این هشدار الهی دقت شود:

(ثم کان عاقبة الذین اساؤوا السوءی ان کذبوا بآیات اللّهِ) (2)

ص: 119

1- محمّد صلی الله علیه و آله / 17.

2- روم / 10.

سپس فرجام کار کسانی که کار زشت کردند، چنان شد که آیات خدا را دروغ شمردند.

تکذیب آیات الهی - که مصداق روشن آن، ذوات مقدسه معصومین علیهم السلام هستند - نتیجه گناه است که انسان به سوء اختیار خود مرتکب می شود.

جنگ اُحُد، جلوه ای بازر از عدم قبول ولایت رسول الله توسط مسلمانان بود. فرار آنان از جایگاه خود، که منجر به شکست شد، نیاز به توضیح ندارد. مهم این است که قرآن، عامل چنین وضعی را «گناهان مسلمانان» می داند:

(انّ الذین تولّوا منکم یوم التقی الجمعان، اّما استزلّهم الشیطان ببعض ما کسبوا) (1)

کسانی که در روز برخورد دو گروه (روز اُحُد)، از همراهی با شما سر پیچیدند، شیطان آنها را به لغزش کشانید به دلیل پاره ای از گناهی که به سوء اختیار خود مرتکب شده بودند.

پس هرگز نمی توانیم به داشتن نعمت ولایت غره شویم یا آنچه را واجدیم، آخرین درجه بدانیم. امید است این نکات به توضیح حدیث یاد شده امام باقر علیه السلام کمکی کرده باشد، گرچه ادّعی بیان تمام حقایق آن در میان نیست.

ادامه این پاسخ را در بخش بعد، پی می گیریم.

ص: 120

پرسش هفتم : آیا صحیح است که افراد غیر شیعه، با وجود عملکرد اخلاقی صحیح، به جهنم می روند و شیعه ها با وجود عملکرد غلط به بهشت می رسند؟ [2]

ادامه پاسخ:

5- الف. گفتیم که:

- ضابطه بررسی حق و باطل، اصل عقیده است نه عملکرد پیروان آن عقیده.

- مقایسه ها باید عقلی باشد و نه احساسی، و از سر خود باختگی نباشد.

- در مورد عمل، کیفیت (مطابقت آن با سنت) و نیت صحیح شرط است، نه کمیت آن. همان مطابقت و نیت، قلب و روح عمل است، که از آن به تقوا، تعبّد و تسلیم تعبیر می شود.

- بارزترین جلوه تقوا و تعبّد و تسلیم، قبول ولایت پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام است، که با تداوم در عمل خیر، خداوند، انسان را در آن

ص: 121

درجات بالا می برد، همان گونه که با اتکاب کار زشت، خوف آن می رود که خداوند، آن نعمت والا را از انسان سلب کند.

ب. در ادامه آن توضیحات، به حدیث کلیدی دیگری از امام صادق علیه السلام گوش جان می سپاریم:

نحن اصل كل خير. و من فروعنا كل بر. فمن البر: التوحيد و الصلاة و الصيام و كظم الغيظ و العفو عن المسيء و رحمة الفقير و تعهد الجار و الإقرار بالفضل لأهله.

وعدونا اصل كل شر. و من فروعهم كل قبيح و فاحشة. فمنهم: الكذب و البخل و النميمة و القطيعة و أكل الربا و أكل مال اليتيم بغير حق و تعدى الحدود التي امر الله و ركوب الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الزنا و السرقة و كل ما وافق ذلك.

فكذب من زعم أنه معنا و هو متعلق بفروع غيرنا. (1)

ماییم ریشه هر خیر. و تمام نیکی ها، از شاخه های ماست. از جمله این نیکی هاست:

توحید، نماز، روزه، فرو خوردن خشم، گذشت از بدکاران، مهربانی بر نیازمندان، سرپرستی امور همسایه، اقرار به فضل برای اهل آن.

همین گونه دشمن ما ریشه هر شرّی است. و از شاخه های آنها تمام زشتی ها و بدکاری هاست، از جمله: دروغ، بخل، سخن چینی، قطع رحم، ربا خوردن، خوردن مال یتیم بناحق، تعدی از حدودی که خداوند بدان امر فرموده، مرتکب شدن تمام کارهای زشت، از ظاهر تا باطن، زنا،

ص: 122

سرقه، و هرچه در این ردیف باشد.

پس دروغ می گوید هر کسی که پندارد با ما همراه است، ولی به شاخه های درختِ دیگران آویخته است.

در این حدیث شریف، امام صادق علیه السلام دین را به درختی تشبیه کرده اند.

- ریشه درخت دین حق، قبول ولایت اهل بیت در تمام شئون است.

- شاخه این درخت، عقاید صحیح و اعمال خیر (واجب و مستحب) است.

- اعمال خیر و شرّ، در این حدیث شریف، منحصر به موارد عبادی فردی نیست. بلکه انجام وظیفه اجتماعی نیز در این میان، جایگاهی والا دارد.

- ریشه درخت آیین باطل، قبول ولایت دشمنان اهل بیت است.

- شاخه های آن درخت، عقاید باطل و اعمال زشت (حرام و مکروه) است.

- کسی که می پندارد ولایت اهل بیت را دارد، ولی در عمل، کارهای گروه دوم را مرتکب می شود، دروغ می گوید. ریشه درخت اول، با شاخه ها و میوه های درخت دوم سازگار نیست.

این حدیث، - که نقش بنیانی ولایت نسبت به عمل و جایگاه عمل در نظام دینی را به خوبی می رساند - تفسیری است روشن بر این مضمون که در قرآن، فراوان آمده است: (آمنوا و عملوا الصالحات). که

ص: 123

ایمان و عمل صالح را همواره در کنار هم می‌نشانند و جای می‌دهد.

ج. بر این مبنا، فتوای علامه محمد تقی مجلسی (پدر صاحب بحارالانوار) - که از بزرگان فقها و محدثان قرن یازدهم بوده - خواندنی است و به ویژه در این زمان جای تأمل دارد. براساس فتوای آن فقیه بزرگ برای کسانی که با دیدن برخی از عبادت‌های بدون ریشه، مفتودن دشمنان ولایت و امامت می‌شوند، نرفتن به حجّ مستحب (عمره) اولی است. (1)

مطلب کاملاً روشن است: عمره، یک عمل مستحبّ با فضیلت زیاد است، ولی شاخه‌ای از درخت دین است، در حالی که ریشه درخت دین، ولایت است. اگر باغبان یک شاخه درخت را پر آفت ببیند، به گونه‌ای که آن آفت می‌تواند ریشه را به فساد بکشاند، برای حفظ ریشه، آن شاخه را قطع می‌کند. این کار را هیچ کس زشت نمی‌داند و «غلو» نمی‌شمارد!

حاجیان و عمره‌گزاران باید این هشدار را جدّی بگیرند و بدانند آسیبی که دین و ایمان انسان را تهدید می‌کند، باید به اندازه ویروسی که جسم و جان او را هدف می‌گیرد، - بلکه مهم‌تر از آن - باید جدّی

ص: 124

1- روضة المتقین (شرح من لا یحضره الفقیه) 4 / 164. علامه مجلسی اول، پس از اتمام این شرح - به زبان عربی که در 14 مجلد چاپ شده - شرحی دیگر به زبان فارسی بر کتاب من لا یحضره الفقیه نوشت به نام «لوامع صاحبقرانی» که ظاهراً فرصت اتمام آن رانیافته و مقدار موجود آن در 7 مجلد چاپ شده که تا باب حجّ و مزار را در بر دارد. در آن کتاب نیز همین مطلب را با تأکید بیشتر تکرار می‌کند، به نوعی که از آن کراهت داشتند عمره را در این صورت، می‌توان فهمید.

گرفته شود و باید برای مقابله با آن، راه حلّ یافت. یکی از پیامدهای این آسیب عقائدی، همین است: در زمانی که این سطور نگاشته و تدوین می شود، یعنی اوایل ماه ذی الحجّة الحرام، سعودی ها، حتّی به آیین پسندیده انسانی دوره جاهلی نیز حرمت نمی گذارند و در ماه حرام به کشتار کودکان و زنان بی دفاعِ یمن می پردازند. با این همه، به عمران و آبادی و انتظام امور مسجدالحرام و مسجدالتّبی دست می زنند که از یک سو وظیفه آنهاست و از سوی دیگر، راه درآمد زایی آنها. ضمناً در خلال این تعمیرات، تمام آثار مربوط به پیامبر و خاندانش را محو می کنند و پیشینه های فرهنگی و تمدّنی صدر اسلام را از میان می برند. تنها برای حفظ ظاهر، نماز جماعت را - که بخشی از آن به زور جریمه متخلّفان است - در حرمین شریفین برپای می دارند. و متأسّفانه سوغاتِ حاجی ما از این سفر معنوی - که باید بالا رفتن درجات او در ولایت اهل بیت یعنی روح حجّ باشد - و بیروسِ معنویِ خوش بینی به چنین کسانی می شود، که این بیروس را به شهر و دیارشان انتقال می دهند!

6- در حدیث معتبر، از امامان معصوم علیهم السلام رسیده است:

هل الدین الّا الحبّ و البغض؟(1)

آیا دین، چیزی غیر از حبّ و بغض است؟

روشن است که مراد از این حدیث، دوستی افراد خاصّی و

ص: 125

1- مستدرک الوسائل 12 / 226 حدیث 13950، 15 / 128 حدیث 17750، بحار الانوار 68 / 63، تفسیر فرات / 428.

دشمنی افراد خاصی است، که در این نوشته، نمی خواهیم به تبیین و تعیین مصداق پردازیم. بلکه هدف، توضیح چند نکته است:

الف. در بعضی از نوشته های اخیر - که متأثر از فضای صلح کل صوفیه است - اولاً کلمه «البغض» را حذف می کنند، ثانیاً الف و لام در کلمه «الحب» را به عنوان استغراق جنس می گیرند، به این معنی که:

«دین تماماً عشق است و جز عشق چیزی نیست!».

در پاسخ می گوئیم: اولاً کلمه حب در روایات، هیچگاه به معنای عشق نبوده و نیست.

ثانیاً مراد از روایت، محبت افراد خاصی است نه عشق به همگان و رسیدن به صلح کل.

ثالثاً در برخی موارد، از این مرحله نیز می گذرند. و بحث دیگر صوفیه را پیش می آورند که عشق، مقامی فراتر از عقل است و کار امام حسین علیه السلام نیز فقط با عشق سازگار است نه عقل. در حالی که عقل، همواره حجت باطنه خدا است که پاداش و کیفر بر مبنای آن انجام می شود و هیچگاه تعطیل نمی پذیرد.

رابعاً گاهی این تأویل باطل از حدیث معتبر یاد شده را با حدیثی ضمیمه می کنند که از جعلیات صوفیه است: «من طلبنی وجدنی... من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته...»، که جای بحث مفصل دارد، ولی به اجمال عرض می شود: عبارت «من طلبنی وجدنی» کلیت ندارد. راه یافتن خدا چیست؟ بازی های بت پرستان هندو در کنار رود گنگ هندوستان؟ بت پرستیدن مشرکان که بت ها را وسیله رسیدن به خدا

می دانستند؟ مهم تر این جمله است: «من عشقته قتلته». آیا امام زمان علیه السلام در طول هزار و صد و هشتاد سال به این درجه نرسیده که عاشق خدا شود و خدا عاشق او؟! اگر چنین شده، پس چرا هنوز او را نکشته است؟ چرا بیهوده شعری بگوییم که در قافیه اش بمانیم؟ مفهوم «معشوق عاشق کش»، مفهومی است که از فرهنگ صوفیه وارد دین شده است.

فرهنگ دین با این مضامین بیگانه است. قرآن می فرماید :

(و من یتق الله يجعل له مخرجاً) (1)

(ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً) (2)

(ولو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض) (3)

در دعای معتبر مشلول، خدا را به این اسماء می خوانیم :

یارفیق یا شفیق! فکتی من حلق المضیق، و اصرف عنی کل هم و غم و ضیق، و اکفنی شرّ ما لا اطیق، و اغنی علی ما اطیق.

ب. همین محبت - که در روایت «هل الدین...» یاد شده - خود شیوه و آداب دارد. در قرآن می فرماید:

(قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله) (4)

دوستی، از یک طرف نیست، بلکه از دو طرف باید باشد. خداوند حکیم، در وصف اولیاء الله می فرماید:

ص: 127

1- . طلاق / 2.

2- انفال / 29.

3- اعراف / 96.

4- آل عمران / 31.

لذا در حدیث دارد که شخصی به حضرت امیر علیه السلام گفت: من شما را دوست دارم، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: اما من تو را دوست ندارم، به دلیل این که برای اذان گفتن و تعلیم قرآن اجرت طلب می کنی. (2)

دقت شود! اگر انسان برای این گونه کارها اجرت معین نکند، بلکه مبلغی به او بدهند، اشکالی ندارد که بگیرد.

مشکل در این است که مبلغی معین کند که اگر به توافق مالی نرسیدند، اذان و قرآن تعطیل شود.

هشدار! که چنین پاسخی می تواند از ناحیه امام زمانمان به ما برسد، که ادعای محبت حضرتش را داریم، مبادا آن بزرگوار به دلیل برخی اعمال ناشایسته ما، از ما روی برگرداند، هم چنان که به جناب علی بن مهزیار اهوازی فرمود:

لکنکم کثرتکم الأموال، و تجبرتم علی ضعفاء المؤمنین، و قطعتم الرحم الذی بینکم. (3)

ج. با مرور مباحث گذشته روشن می شود که حبّ و بغض که در این حدیث آمده، همان است که ما را به عمل صحیح و دوری از

ص: 128

1- مائده / 119.

2- فقیه 3 / 178، تهذیب 6 / 376، استبصار 3 / 65، در مورد دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل عدم محبت خود به آن فرد را در این نکته می داند که او اهل تبرّی نیست. (بحار الانوار 30 / 379)

3- دلائل الامامة / 297. توضیح بیشتر را در مقدمه کتاب «روزنه ای به خورشید» آورده ایم.

کردارهای زشت می رساند و زندگی نمونه ای در تمام جهات برای ما به ارمغان می آورد، از آن گونه که امام سجاده علیه السلام در رساله حقوقیه و امام عصر ارواحنا فداه در دعای «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بعد المعصية» ترسیم کرده اند. بار دیگر این متون را به دقت بخوانیم، تا درس های زندگی را که فراموش کرده ایم، به یاد آوریم و در آن مسیر بکوشیم؛ بدان امید که از درجه محبت فراتر رویم و به درجه «شیعه» - یعنی پیرو راستین اهل بیت علیهم السلام - ارتقاء یابیم، با تمام آن ویژگی ها که شیخ صدوق در کتاب کم حجم و پر معنای «صفات الشیعة» آورده است. راستی! بجاست که عملکرد خود را در آینه مضامین روایات آن کتاب نفیس ببینیم تا روشن شود که آیا در این آزمون، به حداقل نمره قبولی می رسیم یا نه. بدین سان، به اندازه واقعیت خودمان ادعا کنیم، نه بیشتر.

7- چند نکته پایانی برای تکمیل این گفتار، ضرورت دارد:

الف. هدف ما در این گفتار، تعیین بهشت و جهنم برای افراد نبوده و نیست. صاحب عنوان «قسیم النار و الجنة»، امام امیرالمؤمنین علیه السلام است نه دیگران! ما، بندگانی هستیم که به قول شاعر:

گهی بر طارم اعلی نشینم *** گهی تا پشت پای خود نینم

خداوند متعال، ما را در میانه خوف و رجاء نگاه داشته است:

- خوف، یعنی ناامنی از عدل الهی، که اگر تمام طاعات جنّ و انس را به جای آوریم، نگران باشیم که مبادا در انجام وظیفه کوتاهی کرده باشیم.

- رجاء، یعنی امید به فضل الهی، که اگر تمام معصیت های جنّ و انس را مرتکب شده باشیم، امیدوار باشیم که لطف الهی دست ما را بگیرد، خدایی که نه تنها گناهان را می پوشاند، بلکه می بخشد، و بالاتر، سیئات را به حسنات بدل می سازد.

ب. باید بدانیم که دست خدا همیشه در کار است. و او با دست باز، همواره می تواند بداء کند، یعنی نام ما را از فهرست اشقیاء به در آورد و در فهرست سعداء بیاورد. او همواره با دو فعل، بندگان خود را به تصریح بر در خانه خود می کشاند:

- حبیط، یعنی: نابود ساختن حسنات گذشته، فقط و فقط به دلیل ارتکاب یک گناه.

- تکفیر، یعنی: پوشاندن تمام گناهان، فقط و فقط به دلیل انجام یک عمل صالح.

فرصت و مجال تبیین این مسائل نیست. تفصیل این موارد به محلّ خود موکول می شود. هدف از این اشاره، آن است که بگوییم که در پاسخ این پرسش - با وجود تطویل در کلام - هنوز ناکفته های بسیاری باقی مانده است.

ج. عدل الهی و نفی ظلم از ساحت قدس او، اقتضای آن دارد که میان دو حالت (اتمام حجّت و عدم آن) فرق گذاریم. تمام آنچه گفته شد، مربوط به حالتی است که حجّت بر فرد، تمام شده و او با علم و عمل، گام در راه باطل می نهد. ولی اگر چنین نباشد، این فرد را در لسان روایات، «مستضعف» نامیده اند. و چنین کسی در موقف قیامت،

بار دیگر مورد لطف الهی قرار می‌گیرد و در آنجاست که به انتخاب نهایی دست می‌زند، چرا که اصل مسلم و قطعی این است که:

انّ الله ليس بظلام للعبيد.

ص: 131

پرسش هشتم : آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک مترتب است؟ [1]

پاسخ:

1- ابتدا شیوه های برخورد با این موضوع را بررسی می کنیم. سخن در این است که تعزیه امام حسین علیه السلام یک نهاد فرهنگی است که در طول صدها سال به تدریج شکل گرفته، در ذهن مردم استوار شده و به بخشی از زندگی مردم بدل شده است، به گونه ای که اکنون پاره ای جدایی ناپذیر از هویت فرهنگی مردم ما است. آیا این گونه برخورد - که از سوی پاره ای از روشنفکران انجام می شود - به تخریب این نهاد استوار نمی انجامد؟ در صورت چنین امری، چه جایگزینی برای آن داریم؟

پیشنهاد ما این است که اگر برآستی قصد اصلاح خالصانه در میان است، محسّنات این نهاد را درست بشناسیم، آفات آن را نیز به خوبی شناسایی کنیم، آنگاه با شناخت دقیق جامعه خود، در برنامه ای دراز

ص: 133

مدّت، به نحوی لطیف در رفع آن آفات بکوشیم.

به یاد داشته باشیم که پزشک دلسوز و حاذق، در مرحله اول می‌کوشد بیماری بیمار را درست بشناسد و راه درمان آن را به خوبی بیابد؛ آنگاه تا حدّ امکان به مداوای دارویی می‌اندیشد. و در صورتی که آن را کارساز ندید، با چاقوی جراحی او را مداوا کند. هیچگاه شنیده نشده که پزشکی با بیل و کلنگ به جان بیمار بیفتد!

به راستی، از مسخره کردن عقاید و ایمان مردم - که مبنای صحیح دارد، گرچه بعضی از جزئیات آن مورد بحث و بررسی باشد - به کجا می‌رسیم؟ آیا تنها ابزار دستیابی به روشنفکری، این است که نسبت به سنتّ های مردم، ساز مخالف بزنیم؟

گاهی اتفاق مردم در مجالس دینی را زیر سؤال می‌برند، به بهانه این که مردم به بیمارستان و مدرسه نیاز دارند. و گاهی عزاداری عاشورا مورد انتقاد قرار می‌گیرد، به بهانه بسته شدن بعضی از خیابان های شهر در یک روز تعطیل از 365 روز سال.

می‌پرسیم: چرا فقط در زمان بذل مال برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام به یاد نیازهای رفاهی مردم می‌افتیم؟ و چرا به همین یادآوری نیز واقع بینانه نمی‌نگریم؟ اگر با دیده واقع بینی به این مطلب نگاه کنیم، می‌بینیم که بیشتر افراد خیر مدرسه ساز و بیمارستان ساز، از درون همین مجالس دینی و از کنار همین سفره های امام حسین علیه السلام برخاسته اند. آیا درست است که به جای برنامه ریزی عملی و اجرایی برای گسترش کار خیر در سطح جامعه - که در جای

خود، ضرورتی انکارناپذیر است - به گونه ای عمل کنیم که به قول شاعر: «بر سر شاخ، بُن می برید»؟ یقیناً با برنامه ریزی صحیح، هر کاری در جای خود قرار می گیرد، بدون این که هیچ کاری زمین بماند.

2- معترضان می گویند: از نهضت امام حسین علیه السلام درس بگیریم نه این که بر آن گریه کنیم. می گوییم: درسی که آنها از عاشورا گرفتند و ما گریه کنندگان نگرفتیم، چه بود؟ آیا گریه ما، مانع از درس گرفتن ماست؟ مگر اصناف مختلف شیعه (فقها، مهندسان، پزشکان، بازاریان، ...) کار و زندگی و خدمت رسانی خود به جامعه را تعطیل کرده اند و از صبح تا شام و شام تا صبح فقط گریه می کنند؟

این اشاره، تأکیدی است بر همین واقعیت که برنامه ریزی صحیح، هر کاری را در جای خود قرار می دهد، بدون این که هیچ کاری زمین بماند.

3- اقامه شعائر حسینی، یکی از عبادات است که ائمه معصومین علیهم السلام به آن امر فرموده و خود - تا حدّ امکان و مقدور - بدان اقدام می کردند. روایات مربوط به آن در منابع متعدّد آمده است، از جمله:

امام صادق علیه السلام به محض ورود سفیان عبدی کوفی به او امر می فرماید که برای امام حسین علیه السلام مرثیه بخواند. سپس به ام فروه (همسر خود) امر می کند که پشت پرده بنشیند. در این میان صدای گریه بالا می گیرد و همسایگان علّت می پرسند. حضرتش خادم خود را بر در می فرستد که توضیح دهد: «کودکی داشتیم و غش کرده، لذا

گریه می کنیم.» (1) با این تقيه يا توريه، حضرتش مجلس عزای حسینی

را بر پای می دارد.

امام رضا علیه السلام به ابراهیم بن ابی محمود فرمود:

فعلی مثل الحسین فلیک الباکون. (2)

تنها بر مانند حسین علیه السلام، باید اهل گریه بگریند.

امام رضا علیه السلام به ریّان بن شیبب فرمود:

یا ابن شیبب! ان كنت باکیاً علی شیء فابک للحسین بن علی: (3)

ای فرزند شیبب! اگر بر چیزی گریه می کنی، بر حسین بن علی: گریه کن.

سخن در این است: آیا هر عابدی در هر دینی، فلسفه تک تک عبادات خود را می داند یا اگر بداند، الزامی دارد که آن را به همه بگوید؟

درباره بسیاری از عبادات، اگر علت - یا به تعبیر رایج: فلسفه - آن حکم را ندانیم، اما برخی از فواید آن را می توانیم بیان کنیم. در مورد عبادتی ارزشمند به نام اقامه شعائر حسینی، می توانیم بگوییم که نماد بازو دو اصل اساسی و ریشه ای اسلام - تولی و تبری - است. این عبادت والا سبب می شود که نه خودمان، صحنه رویارویی عاشورای 61 را فراموش کنیم و نه دنیا آن را از یاد ببرد، صحنه ای که در آن دو

ص: 136

1- روضه کافی، حدیث 263.

2- بحار الانوار 44 / 283 و 284.

3- عیون اخبار الرضا علیه السلام 1 / 299 باب 28، امالی صدوق / 129 مجلس 27، اقبالا لاعمال / 544، بحار الانوار 44 / 285.

گونه مخلوق خدا در برابر هم قرار گرفتند: یکی نماد «احسن تقویم» و دیگری نماد «اسفل سافلین». آن روز، تمام شرارت‌ها در قالب یک سپاه سی هزار نفری به جنگ تمام انسانیت‌ها آمد که در قالب یک مجموعه معدود در کربلا حضور داشت. چنین صحنه‌ای باید همواره زنده بماند. و زنده ماندن آن به برپایی یادبودهای مکرر از آن است.

از معترضان می‌پرسیم: چرا پس از گذشت ده‌ها سال از بمباران ژاپن توسط آمریکا، همچنان مراسم یادبود قربانیان ژاپن برپا می‌کنند؟ و چرا یاد و خاطره مرگ فداکارانه سقراط و سهروردی و سوگ سیاوش، پس از گذشت صدها سال همچنان سوژه اصلی ادبیات ملل مختلف شرق و غرب است؟ مگر این سنت عقلایی مورد اعتراض کسی قرار می‌گیرد؟

به مناسبت، به یک نکته مهم تذکر می‌دهد که در بعضی از آثار مکتوب، بزرگداشت حضرت اباعبدالله علیه السلام را مشابه سوگ سیاوش می‌شمارند و آن را نشانه نفوذ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام در فرهنگ اسلامی می‌دانند، در حالی که چنین نیست. اصل این بزرگداشت‌ها - جدا از تفاوت‌های آنها - یک سنت عقلایی است که در میان تمام ملل و اقوام وجود دارد. و هیچگاه دلیل بر آن نمی‌شود که فرهنگ اسلام، از فرهنگ‌های دیگر اثر پذیرفته باشد.

4- دستور دین ما، بکاء بر شهدای کربلا است.

گفتیم که این عبادت، فواید مختلف دارد، از جمله: تجدید خاطره دفاع شهدای کربلا از دین مبین در برابر کتمان، تحریف‌ها و تغییر و

تبدیل فرهنگ رایج مردم، که این تغییر و تحریف، تحت عنوان «دین» انجام شده بود.

اکنون می‌افزاییم: این کتمان و تحریف و تغییر، در تمام زمان‌ها تکرار شده و می‌شود. استحاله فرهنگی که آن روز مردم مدعی مسلمانی را در برابر فرزند و وارث پیغمبرشان قرار داد، در زمان‌های بعدی نیز روی داد، تا آن‌جا که:

ابن حجر از قول غزالی و دیگر فقهای اهل تسنن نقل می‌کند که:

یحرم علی الواعظ و غیره روایة مقتل الحسین و ماجری بین الصحابة من التشاجر و التخاصم. (1)

بر واعظ و دیگران حرام است که رویداد قتل حسین و نزاع‌هایی را که میان صحابه روی داده، نقل کند.

ذهبی در ضمن شرح حال شافعی می‌گوید که روش علما چنین است که هرآنچه به اختلاف صحابه مربوط می‌شود؛

یلزم کتمان، بل یلزم إعدامه. (2)

لازم است که کتمان شود، بلکه باید آن اخبار را از میان برد.

ابن حجر عسقلانی (متوفی 852) در کتاب تهذیب التهذیب خود - که از متون رجالی مورد اعتماد عامّه است - امام رضا علیه السلام را موثق نمی‌داند، چند حدیث روایت شده از ایشان را به عنوان «منکر» و چند حدیث دیگر را به عنوان «انکر» وصف می‌کند و سپس

ص: 138

1- الصواعق المحروقة / 222 - 223 چاپ مصر.

2- سیر اعلام النبلاء 10 / 92 [چاپ جدید 8 / 419].

می گوید:

«حق لمن كان احاديثه منكر وانكر، أن يُترك و يُحذر».(1)

کسی که احادیث او، منکر و انکر باشد، شایسته آن است که احادیث او متروک ماند و باید از آنها بر حذر بود.

وی در همان کتاب، عمرسعد را موثق می داند. و برای این که شبهه تشابه اسمی پیش نیاید، تصریح می کند که منظور وی از عمرسعد، همان قاتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام است:

عمر بن سعد... تابعی ثقة، و هو الذی قتل الحسین.(2)

جالب است که بدانیم همان ابن حجر، ضابطه ای کلی به دست می دهد که :

«اگر کسی یکی از صحابه را سب و شتم کند، دجال ملعون است و نقل حدیث از او درست نیست».(3)

حال، چگونه است که عمر بن سعد، با وجود قتل امام حسین علیه السلام - که از سب و شتم بالاتر است - همچنان موثق باقی می ماند؟ شاید از این جهت که اینان، امام حسین علیه السلام را، حتی یک صحابی هم نمی دانند!

ابن خلدون، مورخ مشهور، چهار بار در ضمن بیان واقعه عاشورا، به امام حسین علیه السلام حمله و جسارت کرده و کار یزید و

ص: 139

1- تهذیب التهذیب 7 / 387 - 389.

2- تهذیب التهذیب 7 / 450 - 451.

3- تهذیب التهذیب 1 / 509 رقم 948، ضمن شرح حال تلیدبن سلیمان.

پیروانش را توجیه می کند. (1)

ابوحامد غزالی - که به عنوان استاد اخلاق شهرت دارد - در کتاب احیاء العلوم خود، نه تنها از لعن یزید، به شدت نهی و منع می کند، بلکه حتی انتساب قتل امام حسین علیه السلام به یزید را جزء گناهان به شمار می آورد و می گوید که مسلمانان یزید هرگز جای تردید نیست، همان گونه که دخالت داشتن او در قتل حسین بن علی، ابدأً صحیح نیست. (2)

ابن تیمیه، در مورد اسارت اهل بیت و گرداندن آنان در شهرها می گوید که همه این سخنان، دروغ و باطل است، بلکه یزید، از آنان تجلیل و احترام کرده و آنان را میان اقامت در دمشق و بازگشت به مدینه مخیر کرد که آنان بازگشت به مدینه را برگزیدند. (3)

تبرک به قتل امام حسین علیه السلام که بنی امیه رواج دادند، همچنان در برخی از کشورها ادامه دارد. در این جهت، احادیثی جعل کردند که روزه روز عاشورا مستحب است، به این دلیل که خداوند، در این روز، فرعون و پیروان او را غرق کرد و موسی و یارانش را نجات داد. در ادامه این حدیث جعلی از پیامبر اسلام نقل می کنند که: ما از یهود به موسی سزاوارتریم و به اصحاب خود دستور داد که آن روز را روزه

ص: 140

1- مقدمه ابن خلدون / 208 (ترجمه فارسی محمد پروین گنابادی: ص 415).

2- احیاء علوم الدین، جلد سوم، باب آفات اللسان.

3- مختصر منهاج السنة / 350.

مرحوم میرزا ابوالفضل تهرانی در کتاب نفیس شفاء الصدور فی شرح زیرة العاشور، ذیل جمله «اللهم انّ هذا یوم تبرکت به بنو امیة» در این زمینه، به تفصیل توضیح داده است. به خوانندگان گرامی توصیه می شود که آن توضیحات را بخوانند و در آن دقت کنند.

و امروز نیز، همان تحریف و استحاله در کسوت پدیده طالبان؛ غیر انسانی ترین، خشن ترین و زشت ترین چهره را به دین رحمت و مهربانی نسبت می دهد. لذا در این زمان نیز، باید با اقامه عزای مظلوم کربلا، تبری خود را نسبت به آن ظالمان و وارثان آنها نشان داد. این نکته، بیانی است از یک جمله که در زیارت معتبر امام حسین علیه السلام آمده است:

قتل الله من قتلک بالأیدی و الألسن. (2)

خدا بکشد کسانی را که تو را به دست و زبان کشتند.

قتل با دست، کار ظالمان لشکر بنی امیه بود. و قتل به زبان، کار عقبه فرهنگی آنها که همچنان ادامه دارد. و در بیان امام حسن عسکری صلوات الله علیه نسبت به عالم نمایان دشمن خط روشن ولایت اهل بیت علیهم السلام می خوانیم:

ص: 141

1- برای تفصیل بنگرید به مقاله «فرهنگ عاشورا در سیره معصومین علیهم السلام» نوشته دکتر سید مهدی صانعی در فصلنامه مشکوة (چاپ مشهد) شماره 53، زمستان 1375، ص 42 - 59.

2- کامل الزیارات / 196 باب 79 حدیث 1.

هم اضّرّ علی ضعفاء شیعتنا من جيش یزید علیہ اللعنة علی الحسین بن علی و اصحابه، فانّهم یسلبونهم الأرواح و الأموال، و هؤلاء علماء السوء الناصبون المتشبهون بأنّهم لنا موالون و لأعدائنا معادون یدخلون الشکّ و الشبهة علی ضعفاء شیعتنا، فیضلونهم و یمنعونهم عن قصد الحق المصیب (1)

زیانی که از اینان بر مؤمنان می رسد، بیش از زیان لشکر یزید اموی بر سپاه فداکار امام حسین علیه السلام است، زیرا لشکر یزید، جان آن فداکاران را گرفتند و روح آنها به بهشت اعلی پرواز کرد؛ اما تحریف کنندگان که مردم را به گمراهی می کشانند، ایمان مؤمنان را هدف می گیرند و آنها را به راه ضلالت سوق می دهند.

گریه، پاسخی است روشن، ساده، عمومی، همه فهم، مردمی و فطری به آن همه لباس توجیه که بر قامت ستم های یزیدیان دوخته اند و می دوزند.

5- گریه ما، اطاعت امر خدا است که در برابر تمام زحمات رسولش، از ما فقط یک اجر می خواهد: دوستی نزدیکان حضرتش؛

(قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربى) (2)

این نزدیکان - به تصریح روایات معتبر - اهل بیت پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله هستند، به ویژه چهار بزرگوار که در زمان حضرتش حیات داشتند: امیرالمؤمنین، صدیقه کبری، امام حسن و امام حسین علیهم السلام.

ص: 142

1- احتجاج 2 / 458، بحار الانوار 2 / 88.

2- شوری / 23.

حضرت اباعبدالله علیه السلام، پنجمین تن از پنج تن نورانی است که همواره در کنار هم حضور داشتند، و خطّ روشن نور در دنیای ظلمت زده آن روز را نشان می دادند. مردم در برابر چنین بزرگواری صف کشیده بودند، تا میزان اطاعت خود از امر «مودت قریبی» را نشان دهند!

باری، تفسیر این آیه را می توان در این کلام رسول خاتم صلی الله علیه و آله دید که فرمود:

ایمان به من نیاورده کسی که مرا بیش از خودش، خاندان مرا بیش از خانواده خود، و فرزندان مرا بیشتر از فرزندان خود دوست ندارد. (1)

این حدیث شریف - که محدثان شیعه و سنی روایت کرده اند - یکی از مبانی اقامه عزا و گزیه بر امام مظلوم علیه السلام است.

از معترضان می پرسیم: کیست که در عزای فرزندش گریه نکند؟ و اگر چنین کسی را بتوان یافت، درباره او بجز صفت «سنگدل» چه می توان گفت؟ آنگاه بر اساس این حدیث معتبر می گوئیم: اگر کسی در سوگ فرزند پیامبر، بیش از سوگ فرزند خود گریه نکند، ایمان او به دلیل حدیث یاد شده، کامل نیست.

ص: 143

1- منابع شیعه: امالی صدوق / 334 مجلس 54، بشارة المصطفی / 52، علل الشرایع / 140 باب 117، مجمع البیان طبرسی ذیل آیه 69 نساء، روضة الواعظین 2 / 271، فلاح السائل / 101، مشکاء الانوار / 81، بحار الانوار 27 / 75 و 86 و 112. منابع سنی در کتاب ملحقات احقاق الحق 9 / 392 - 393 نوشته آیت الله مرعشی نجفی و کتاب «سیرتنا و سنتنا» نوشته علامه امینی آمده است.

پرسش هشتم : آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک مترتب است؟ [2]

ادامه پاسخ:

6- سؤال بعدی این است که: آن همه فضایل که برای گریستن بر امام حسین علیه السلام یاد شده، آیا به راستی چند قطره اشک چنین اثری دارد؟ آیا نقل و ترویج این گونه روایات، مشوق ترک واجبات و مستحبات و عمل به محرمات و مکروهات نیست؟

در پاسخ به این سؤال می‌گوییم:

الف. گنهکاران دو گونه اند: یکی آنها که منکر خدا و معاند او هستند. دیگری آنها که منکر و معاند با خدا نیستند، بلکه با وجود ایمان به خداوند متعال و وحدانیت حضرتش، گاهی به سبب سهو یا غفلت یا غلبه شیطان یا سلطه هوای نفس، گناهی مرتکب می‌شوند. اما به سبب همان ایمان صحیح و عقیده روشن، از کار زشت خود

ص: 145

پشیمان می شوند.

وصف اینان را می توان در دعای ابوحمزه ثمالی خواند:

الهی لم أعصک حین عصیتک، و أنا بر بوبیتک جاحد،

خدایا! در زمانی که عصیان کردم، ربوبیت حضرتت را منکر نبودم.

وقتی کسی چنین رفتاری برگزید، خداوند به لطف و رحمت خود، در برابر او راهی می گشاید که «توبه» نام دارد. امام سجاده علیه السلام در توضیح این نکته، ضمن دعای 45 صحیفه عرضه می دارد:

الهی، انت الذی فتحت لعبادک باباً الی عفوک سمیته التوبه

خدایا! تو برای بندگانت دری به سوی عفوت گشودی که نام آن را «توبه» نهادی.

پیام خداوند متعال به بندگان، بسیار شگفت است. خطاب به پیامبرش می فرماید:

(نبیّ عبادی ائی انا الغفور الرحیم و أنّ عذابی هو العذاب الالیم)⁽¹⁾

به بندگانم خبر ده که من به راستی آمرزنده مهربانم، و نیز (به آنها خبر ده که) عذاب من عذابی دردآور است.

اگرچه عذاب او دردناک است، اما آن را پس از آمرزش و رحمت بیان می دارد، و صفت خود را «غفور رحیم» می داند نه «معدّب»، یعنی که عذاب، ویژه افراد معدودی است، در حالی که غفران و رحمت، صفت همیشگی او است که پر تکرارترین نام خود در قرآن را «رحمان و رحیم» می داند. و به راستی:

ص: 146

رحمتش بر غضبش سبقت گرفته است.

همچنین خطاب به پیامبرش فرمود:

(و اذا سئلک عبادى عَنى فائى قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لى و لیؤمنوا بى) (2)

هرگاه بندگانم درباره من از تو پرسیدند، من به راستی بدانها نزدیکم، دعای فردی از آنها را - وقتی مرا بخواند - پاسخ مثبت می دهم. پس باید به ندای من پاسخ دهند و باید به من ایمان آورند.

آنگاه برای این که روشن شود کلمه «عبادی» منحصر به نیکان و صالحان نیست، خداوند از طریق پیامبر رحمت، با «بندگان گنهکار» سخن می گوید و آن ها را دلداری می دهد تا به راه آورد:

(قل یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً) (3)

بگو: ای بندگان من که بر خود ستم کردند! از رحمت الهی نومید مشوید، که خداوند، تمام گناهان را می آمرزد.

ذیل این آیه نقل است که فردی گنهکار در زمان رسول خدا پس از نزول این آیه صیحه زد، به این جهت که خداوند، او را نیز - با وجود گناهان فراوان - بنده خود خطاب کرده است.

ب. در اینجا از معترضان می پرسیم: آیا این پیام ها - که در قرآن و

ص: 147

1- دعای روز عرفه: اقبال الاعمال / 362، بحار الانوار 98 / 232.

2- بقره 186.

3- زمر / 53.

احادیث فراوان است - موجب تشویق گنهکاران به ادامه گناه نمی شود؟ آیا حق داریم به صِدْرِ مصلحت اندیشیِ روشنفکرانه، این آیات و روایات را از قرآن و کتب حدیثی خط بزیم تا زمینه تشویق به گناه پیش نیاید؟
شگفتا! خداوند متعال به گناهکاری که ده ها سال معصیت کرده، می فرماید:

(لا تياسوا من رُوحِ الله، انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون)(1)

از رحمت الهی نومید مشوید، که جز کافران کسی از رحمت الهی نومید نمی شود.

و امام صادق علیه السلام پس از بر شمردن گناهان مختلف، پاره ای از آنها را «گناه بزرگ» (معاصی کبیره) می داند که بدترین آنها- پس از شرک به خدا- «یأس از رحمت خدا» است.(2)

امیدوار کردن مردم به رحمت الهی، تا آن جا اهمیت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را یکی از معیارهای اصلی فقاهت (یعنی شناخت دقیق و ژرف دین) می داند:

الفقيه كل الفقيه من لم يقط الناس من رحمة الله، ولم يؤيسهم من رُوحِ الله، ولم يؤمنهم من مكر الله(3).

ص: 148

1- يوسف / 87.

2- وسائل الشيعة 15 / 319 حدیث 20629.

3- نهج البلاغه / حکمت 90، بحار الانوار 2 / 56.

کسی به راستی فقیه (ژرف نگر در دین) است که:

- مردم را از رحمت خداوند، نومید نسازد؛

- آنان را از لطف الهی مأیوس نگرداند؛

- آنان را از مکر الهی (عکس العمل خداوند در برابر مکر و خدعه که در مقابل خداوند، به کار می برند) در امان ندارد.

سخن در اینجا فراوان است که برای رعایت اختصار، به چند نکته آن اشاره می شود.

یکی از مهمترین گناهان، شرک به خدای واحد است. با این همه، اگر کسی پس از یک عمر شرک به درگاه خدای واحد باز گردد و خداوند رحیم این توبه را بپذیرد، دوست معترض ما چه می گوید؟

در تاریخ آمده که فضیل بن عیاض پس از عمری کار زشت، از درون خانه ای، صدای فردی را شنید که این آیه را تلاوت می کرد:

(الم یأمنون ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق...) (1)

آیا زمان آن نرسیده که دل‌های مؤمنان در برابر یاد خدا و حقّی که فرود آمده، بلرزد...؟

فضیل به خود آمد، توبه کرد و از نیکان روزگار خود شد.

آیا این مطلب به نظر معترضان، تشویق خداوند به دزدی و کارهای خلاف است؟

جادوگران فرعون - پس از آن که سالها بساط او را آراسته بودند - با دیدن معجزات حضرت موسی علیه السلام ایمان آوردند و از گذشته خود

ص: 149

توبه کردند و به فرعون گفتند:

(اَنَا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا اَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) (1)

ما به خداوندگارمان ایمان آوردیم تا خطاهای ما را بیامرزد، و سحری را که ما را بدان ناگزیر ساختی، نیز مشمول غفران خود گرداند.

آیا با چنین نگرشی به مقوله ایمان و توبه، می توان پذیرفت که سالها سحر در دستگاه فرعون، با یک لحظه ایمان و تصمیم جدی برای آینده، آمرزیده می شود؟ اما خداوند متعال، از این رویداد به عنوان نقطه ای روشن در قضایای حضرت موسی علیه السلام خبر می دهد.

مهم تر از آن، توبه حَرَبَن یزید ریاحی است. همان کسی که با آمدن خود به کربلا در رأس سپاهی از نیروهای اموی مانع رفتن حضرت اباعبدالله علیه السلام به کوفه شد، از راه باطل بازگشت و حضرتش - به عنوان حجت معصوم خداوند - توبه او را پذیرفت. آیا این کار به معنای تشویق دیگران به مقام گرفتن در سپاه یزید بود یا اعلام آمادگی برای بازگشت تمام افراد، حتی در جایگاه حرّ و حتی در آخرین لحظات عمر؟

خداوند متعال، واقع بینانه با انسانها برخورد می کند، چرا که وضع انسان چنین است که:

گهی بر طارم علی نشینیم *** گهی تا پشت پای خود نبینیم

در تمام این احوال، خداوند ناظر بر احوال انسان و مشوّق او به بازگشت بشر به راه راست است، همان خدایی که:

ص: 150

گناه را می پوشاند، بلکه آن را محو می کند، آثار آن را می زداید، و بالاتر این که «سیئات را به حسنات تبدیل می کند». (1)

ج. تمام آنچه درباره توبه گفته شد - که قطره ای از دریای حقایق دین بود - زمانی کامل می شود که شروط کمال توبه را بدانیم. واقع این است که درجات توبه، از استغفار لفظی آغاز می شود و تا درجه ای می رسد که به تعبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، باید چنین فردی شش کار را به خوبی انجام دهد:

- پشیمانی نسبت به کارهایی که در گذشته انجام داده است.

- عزم بر عدم بازگشت به آن در آینده.

- ادای حق الناس به مردم، تا آن جا که حقی از مردم به گردن فرد گنهکار باقی نماند.

- قضای واجب الهی که به عهده دارد.

- گوشتی را که در گناه به دست آورده، با استغفار ذوب کند و به جای آن گوشت جدید پدید آید.

- دشواری طاعت را به بدن برساند، چنان که لذت گناه را به آن رسانده است. (2)

این نکات را برای آن بیان کرده اند که انسان را در حالتی میان خوف (عدم اطمینان از قبول توبه توسط خداوند متعال) و رجاء (امید به قبول توبه) نگاه دارند. گرچه خداوند، تواب است (یعنی فراوان توبه پذیر) ولی اگر به حکمت خود اراده کند که توبه کسی را

ص: 151

1- فرقان / 70.

2- نهج البلاغه، حکمت 417.

نپذیرد، دست او باز است و این کار، هرگز ظلمی به کسی نیست چون باب توبه، اساساً باب فضل و رحمت است نه استحقاق و شایستگی بنده.

به هر حال، خداوند، توبه را مانند حمامی قرار داده که فرد آلوده وارد آن شود و پاک و پاکیزه از آن بیرون آید. خدای ما، برای این کار، در طول عمر یک شخص، بارها به انسان فرصت می دهد، از جمله هر سال در سراسر ماه رمضان و روز عرفه و مانند آن، تا انسان تسلیم وضع نامطلوب خود نشود و از هر فرصتی برای بازگشت بهره گیرد. اگر خداوند، در صحرای عرفات به انسانها مهلت داد (یعنی بخشیدن تمام گناهانشان در پی چند ساعت عبادت)، و همان کار را در مجلس عرض ادب به ساحت مقدّس امام حسین علیه السلام نیز انجام داد، چه چیزی از کیسه من کم می شود که نسبت به آن بخل ورزم؟

البته عفو و بخشش الهی موکول به کاری از بنده نیست. و گاهی اوقات حتی بدون توسّل و استغفار، نیز به او لطف می کند:

یا من يعطی من سأله، یا من يعطی من لم يسأله و من لم يعرفه، تحنّناً منه و رحمة.

همچنین باید به این نکته مهم توجه شود که عفو و مغفرت الهی به معنای تضمین عصمت بنده نیست که پس از آن مرتکب خلاف و معصیت نشود؛ چرا که باب اختیار، همواره گشوده است و انسان همواره در معرض امتحان الهی قرار دارد که در هر لحظه کدامین امر را بر می گزیند: امر خدای حکیم یا امر هوای نفس و شیطان؟ پس انسان، همواره در دو حالت قرار دارد: حَبِطَ (نابود شدن کارهای خیر به سبب

ارتکاب کار زشت) یا تکفیر (نابودی سیئات به دلیل حسنات). لذا سخت باید مراقب باشد، به خصوص پس از موارد عفو و بخشش مانند ماه رمضان و روزها و مکان های الهی، که شیطان سخت به تکاپو می افتد تا عمل انسان را به نابودی بکشاند.

پس از این که ظرف دل را به آب توبه شستیم، باید بیش از گذشته مراقب آن باشیم که آلودگی به آن راه نیابد. و این یک مراقبت همیشگی است.

تمام این نکات بیان شد تا بگوییم: گریه بر مصائب حضرت سیدالشهدا علیه السلام، عبادتی است مانند توبه، که انسان را مطهر می سازد. البته هرچه معرفت انسان نسبت به شئون حضرتش بیشتر باشد - که در عمل نمودار می شود - فضیلت آن عبادت بالاتر می رود. طبعاً مواردی مانند رعایت حقّ الناس، در این میان جایگاه بسیار مهمی دارد که عزاداران آن حضرت باید نسبت به آن دقت کنند. پس از دستیابی به این همه فضائل، تازه زمان مراقبت از این دستاوردها فرا می رسد که مبادا با هجوم لشکر شیطان به درون و برون انسان، این گوهرها را از او بستانند.

د. امام صادق علیه السلام به عزاداران حضرت سیدالشهدا علیه السلام نویدی داده که پاسخی روشن به سؤال است:

أنا لحسین بن علی... لیری من بیکیه، فیغفرله ویسئل أبائه ان یتغفروا له. (1)

به راستی، حسین بن علی علیه السلام... می بیند کسانی را که بر او می گریند، آنگاه برای آنها استغفار می کند، و از پدران (اجداد) خود نیز می خواهد

ص: 153

که برای آن فرد، از خدا آمرزش طلبند.

البته دست خدا باز است که چنین شفاعتی را بپذیرد یا نه. ولی غالباً بر اساس لطف و کرم به مردم - خصوصاً در جنبه تشویق آنها به بازگشت و توبه - معمولاً این شفاعت را می پذیرد. بنگریم به عبارات امام سجاد علیه السلام که سرمشق و الگو به ما می دهد و در دعای روز عرفه، درس زندگی و عبادت به ما می آموزد:

و انّی و ان لم اقدم ما قدموه من الصالحات، فقد قدّمْتُ توحیدک، و نفی الاضداد و الانداد و الاشباه عنک، و اتیتک من الابواب الّتی امرت ان تؤتی منها. (1)

من، گرچه اعمال نیکی را که مؤمنان صالح به بارگاه الهی عرضه کرده اند، پیش نفرستاده ام، اما توحید حضرتت را - ای خدا - تقدیم می دارم، و نفی اضداد و ماندها و شبیه ها از حضرتت را عرضه می کنم. و از راه هایی به بارگاهت وارد می شوم که امر فرمودی که باید از آن راه ها بر آستانت وارد شد.

امام سجاد علیه السلام در این جملات - که برای رعایت اختصار، تمام آنها نقل نشد - به ما می آموزد که این گونه به درگاه خداوند برویم:

- اقرار کنیم به این که تهی هستیم؛

- عقیده به توحید و نفی شریک از خدای واحد را بسیار ارج نهیم؛

- راهی برای توسل پیماییم که خداوند حکیم، خود ما را بدان فرا خوانده است؛

ص: 154

- توبه و انابه و خواری در پیشگاه خداوند را جدی بگیریم؛

- درون خود را از ظن و امید و عفو و فضل الهی آکنده سازیم؛

- در برابر خداوند متعال، احساس بزرگی و غرور نکنیم.

کسی که این گام ها را می پیماید، گویی که با دست خود کلید برق را می چرخاند، و با این کار کوچک، خود را به نیروگاه عظیم برق پیوند می دهد که معدن سرشار نیرو است و کارهای مهمی با آن می توان به سامان آورد.

تعزیه حضرت سیدالشهدا، منبع مهم نیرو و انرژی معنوی است، گنجی که با رنج پیشینیان به دست ما رسیده است. و امانتی که آنان بامشقت فراوان به ما سپرده اند تا ما نیز به نسل های بعدی بسپاریم. انصاف نیست که آن را به باد این حملات بگیریم و به باد دهیم.

فراموش نکنیم که شیطان سوگند یاد کرده که بر صراط مستقیم عبودیت بنشیند و رهروان این راه را بفریبد:

(لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ، وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) (1)

به یقین و حتم، بر صراط مستقیم حضرتت - ای خدا - می نشینم، سپس از پیش روی آنها، از پشت سر آنها، از سمت راست شان و از جانب چپ شان بر آنها وارد می شوم، و می بینی که بیشتر آنها شاکر نیستند.

مباد که در این آزمون، به ورطه ناسپاسی بیفتیم و گوهر ارزنده شکر نعمت را از دست دهیم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ص: 155

پرسش اول - در یادبود رویداد کربلا، باید خندید یا گریست؟ 7

پرسش دوم - آیا امامان : علم غیب داشتند؟ *** 15

پرسش سوم - اگر امام حسین علیه السلام علم غیب داشت، چگونه سفر کربلا را با چنین پایانی برگزید؟ 23

پرسش چهارم - ما می توانیم از غیر خدا ح-اجت بخواهی-م؟ آیا این کارش-رک است یا نه؟ 37

پرسش پنجم - چرا بعضی دعاهاى ما مستجاب نمى شود؟ 53

پرسش ششم - رابطه-ه ائم-ه اطه-ار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [1] 63

پرسش ششم - رابطه-ه ائم-ه اطه-ار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [2] 79

پرسش ششم - رابطه-ه ائم-ه اطه-ار علیهم السلام با خلفای زمان خود و خلفا با آنها چگونه بود؟ [3] 91

پرسش هفتم - آیا صحیح است که غیر شیعه ها، با وجود عملکرد اخلاقی صحیح به جهنم می روند و شیعه ها با وجود عملکرد غلط به بهشت می رسند؟ [1] 103

پرسش هفتم - آیا صحیح است که افراد غیر شیعه، با وجود عملکرد اخلاقی صحیح، به جهنم می روند و شیعه ها با وجود عملکرد غلط به بهشت می رسند؟ [2] 121

پرسش هشتم - آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک مترتب است؟ [1] 133

پرسش هشتم - آیا در مورد امام حسین علیه السلام فقط باید گریست؟ آیا آن همه اثر که گفته شده، فقط بر چند قطره اشک مترتب است؟ [2] 145

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

